

# ستاسی اورنگ

شماره هفتم ماه میزان ۱۳۶۶ - مطابق بهمن ماه ۱۳۶۱  
مطابق اکتبر ۱۹۸۱ - سال پنجم شماره شانزدهم ۱۸۶۱  
۱۱۱ سال ظهور شماره مسلسل ۲۸

تواضع را از خود دور

مکن!

مصاحبه با فریده همراه

تاسی اورنگ تاسی ملا

مخ ۲۴  
مخ ۲۴





الفی روغن نباتی خالص و تصفیه شده با کیفیت عالی



روغن الفی دارای تصدیقنامه صحیحی از مشهورترین  
لابراتوارهای صحیح جهان بوده که مشخصاً عالی و طعم مخصوص آن  
روغن الفی را مورد پسند همه ساخته .

مرجع فروش : تمام دکانها شهر و ولایات  
طور عمده : فروغ کمتد تیلیفون ۲۵۳۰۳

شرح عکسهای پشتی و متن :

در پشتی اول و دوم فریده همراه هنریشه سینما و بسمه  
ترتیب محمد رفیق و محمد نذیر و محمد نعمت عبدالرحمن  
حمیم زوی و اعضای کلب ورزش حبیب و در پشتی دوم از  
چپ بر راست محمد یعقوب و محمد اسحاق و محمد  
محمد رفیق و محمد نهم و محمد نصیر اعضای کلب  
حبیب با پترینو کلب در متن مجله فریده همراه هنریشه  
سینما .



# هوتل حکمت ولی

بیتوبنر با سانس و لوازم مدرسه بوتولرتان به فعالیت آغاز نمود است و با تهیه نر با تنوع و سانسو زیبا می فرمودی  
 شیرینی خورد و دعوت ما شتر با محترم لامیندی

بر علاوه هر نوع قرطاسیه ، کارت  
 ها و اسناد را توسط ماشین بوس  
 پوش مینماید - مجلات و جراید روز  
 آن رس : جنوب تانکه تیل میروس مید آن

## قرطاسپوشی حیب

## تزمیم گاه آریستان

تزمیم هر نوع ویدیو - تلویزیون و  
 رادیو تیپ

چاپ هر نوع نشیسته تلویزیون

آریس : قاپر چهارم نصاب

## حیب رستوران

حیب رستوران از ساعت ۱۱-۲ بعد از ظهر با غذاهای متنوع در خدمت  
 مشرفان محترم قرار داشته و در می فرمودی و شیرینی خوردن نیز گرام میاید  
 تمام روز در حیب رستوران بر گذار نمایید قافله آریستان

حیب رستوران از ساعت ۲۴ بر مینماید عزیزان میباشند



# سپاوون

شماره هفتم ماه میزان ۱۳۶۹ شماره مسلسل ۳۸ سال ۴

گزارشی از بازار ارز و مینی



صحبتی با سید کریم آریب



شوهر ریکا خود کشی کرد

صفحه ۳۱



تصحیح ضروری

در صفحه ۴۰ بقیه معاذبه با احمد - ملی شناور جای صفحه (۱۰) صفحه (۱۱) تصحیح شود همینان در صفحه (۱۲) بقیه در صفحه (۱۰) تصحیح و خواننده بخشد.

محمد علی شاور کجاست؟

صفحه ۴۴

دوره پنجم شماره ۱۰۶

دوره پنجم شماره ۱۰۶

لنډوستان

۴۲

نشره اتحاد په زورنالېستان ج ۱۰

مدیرمسوول: د وکتور ظاهریطین  
تلفون: ۶۱۹۰۲

معاون: محمد اصف معروف  
تلفون: ۶۱۸۷۸-۶۱۲۰۲  
خطاطی: کبیر امیر، عیسی قانعی  
و نعیم نیکسزاد

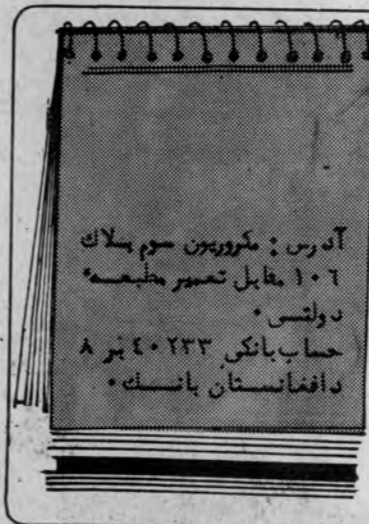
ارت وگرائیک: حمید حلیمی، حمید مسعود

تایپ: احمد شاه نصیری و زلمی پوسل

مهتمم: محمد گل

عکاس: شمین گل

مطلب رسیده به مجله  
مسترد نمیگردد - نظر -  
یات مطروحه بنویسند  
متعلق است - ادا ره  
مجله در روپا پیش مطا -  
لب د ست باز دارد



آدرس: مکتوبین سوم بلاك  
۱۰۶ مقابل تمبر مطبعه  
دولتس  
حساب بانکي ۴۰۲۲۳ پر ۸  
د افغانستان بانک



# سیاوون نیسیه

دوستان عزیز!

مدعوین محترم!

به جشن سیاوون خوش آمدید!

حضار گرامی!

طوریکه متعنه است، اینک اداره مجله سیاوون سومین سال نشراتی خود را طی این محفل تجلیل می کند. اجازه بدهد از شما دوستان محترم که لطف نموده و به اینجاستشرف آورده اید عمیقاً اظهار سپاس نمایم.

سه سال فعالیت نشراتی ما شطی است که به جویبار بزرگ فرهنگ غنی صدها ساله ما می پیوندد. کاری کوچک ولی ماندگار که نسل امروزین ما از آن بهره برده و آیندگان از آن یاد خواهند کرد.

سه سال پیش نخستین شماره مجله سیاوون هنگامی زاده شد که اولین جوانه های تفکر نو در افغانستان به روش آغاز نموده بود. پس از سالهای دراز جنگ و در آنوقت حاکمیت افغانستان راه نوی را برگزید که هدف از آن تا مین تفاهم ملی به جای خصومت و مقابله نظامی بود. حاکمیت ج ۱۰ در آنزمان مشی مصالحه ملی را پیش کشید و سعی کرد با گذشته تصفیه حساب نموده و خود را از تیشه شامه تنگ نظری و تعصب و دگم ها امین سازد. درست از سکوی همین برخورد و میل آموزش به مردم غلبه حاصل نمود. سیاوون محصول همین دوران است. زهرا وقتی که تعقل و حماق را تمویض میکند و ستیز برای کارروشنگرانه خالی میشود.

ما کار خویش را از نوعی اقبالیت آغاز نمودیم. بدینگونه پرداخت به فرهنگ و هنر و زنده گی در سرخط فعالیت نشراتی سیاوون قرار گرفت و سیاست راه در آنزمان بخاطر انسانیت "از خود بیگانه گی" اجتماعی ناشی از اعمال قدرت یکجانبه و در نتیجه رسوب اعتراض خاموش مردم به پدید آمدن بیگانه از زنده گی مبدل شده بود تا حدود زیادی کنار گذاشتیم. شاید این خود ناآگاهانه سیاسی بود که به سنگاپه برخورد جدید با زنده گی در آینده مبدل گردید. چنین موضعی سه سال پیش درست بود و امکان آن را مهسر کرد تا خلای نشراتی که طی ده سال از نظر



# دو باره برای مطالعه

اشتغال کامل منبوعات به مونولون تبلیغاتی به وجود بود و پرشود.

سیاوون همچنان سرکوفته و دستداران منبوعات و اهس سالعه را دوباره بیدار کرد و زمینه را برای احیای مجدد به اصطلاح "فرهنگ روزنامه مجله خوانی" مساعد ساخت. در اینجا مسأله تنها بر سر موقعیت ها و محاسن مجله سیاوون نیست. اگر عادلانه برخورد کنیم "اشتباه یکس در دوران" که در آن ذوق عامه به یاد فراموشی سپرده شده و مردم به خواندن و دیدن و گوش فرا دادن و بالاخر سیاوون به آنچه که از "بالا" به مثابه "جمعیت نهایی" اعلام میشد مکلف گردیده بودند و نیز به ما یاری رسانند تا پدید می را که با اشتیاق و ذوق مردم سازگاری داشت و آنها را از چشمزهای تازه با خبر می کرد و مکلف به امری خاص نیساخت و در برابر دل و دیده خواننده گان قرار دهیم.

بیا بید اعتراف کنیم که علت الملل این اشتباه و رسوخ مواضع فکری یا ایدیا لویزیشن در همه چیز بود و ایمن امر روزنامه ها و مجله های پرتویژ و کم توراژ ما را طی مسک دهه از ارزش واقعی و راهش پدید رکرد.

یک نشریه حد اقل موفق ارزش چراغی را دارد که در تاریکی افروخته میشود. هر روز نامه و مجله مادر حال حاضر میتواند چنین چراغی باشد. علت آن نیز واضح است. اگر بی پرده سخن بگوییم کشور ما به علت عقب مانده گی و بالاخره جنگ چنان از قافله تمدن معاصر عقب مانده است که هر گام روشنگرانه و سهله عمده ایست برای کاهش فاصله ما از دنیای کنونی. ما تنها و تنها به تبلیغات سیاسی ضرورت نداریم و بالاخره جوانان ما و متعلمین و محصلین ما و دست اندر کاران علم و فرهنگ باید بدانند که در اطراف شان چی میگردد و آنها چگونه میتوانند با آگاهی از خود و از دنیایی که آنها را احاطه نموده کاری را از پیش برند و ما هنگامی میتوانیم به این امر بپردازیم که مطبوعات مادر هر عرصه به مددگار راستین روشنفکران و لشکر بزرگ فرهنگ مبدل شود. نباید از یاد برد که نمیی از جدال - بقیه در صفحه (۸۸)



## تجلیل از سومین سالگرد مجله سیاوون

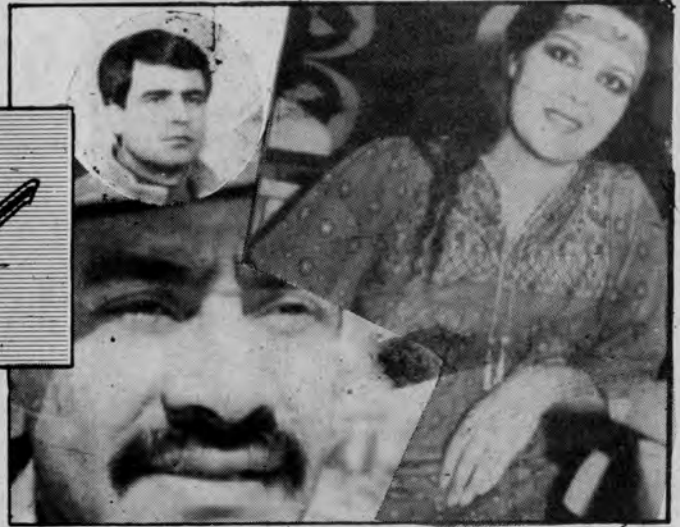
### سالگرد مجله سیاوون

سیاوون بار دیگر در سومین سالگرد نشراتی اش میزبان دوستان همزمان و همدل خویش بود. پنجشنبه ۱۹ میزان سه سالگی نشرات مجله سیاوون طی محفلی در تالار هتل آریانا جشن گرفته شد. درین محفل برخی از مقامات عالی دولتی، حزبی، مدیران مسوول مطبوعات، رادیو و تلویزیون، ژورنالیستان همکاران و دستداران مجله سیاوون جمع آمده بودند. محفل به نام و کلام خدای وندگار بزرگ آغاز یافت و مسرمد پسر مسوول مجله گزارشی درباره مجله سیاوون و وضعیت مطبوعات ارایه داشت که در همین شماره به نشر میرسد. در بخش دیگر عبدالله شادان سکرتر مسوول و معاون اتحادیه ژورنالیستان کسانید اکادیمیسین صدیق روئی و واصف باختری شاعر شناخته شده و ادیب فرهیخته در مورد شیوه و کار ژورنالیستیک در مجله سیاوون صحبت نمودند. بعد از آن به نمایندگی از مطبوعات و نیامه ایی که به آدرس مجله سیاوون رسیده بود عزیزمختار مدیر مجله شوخک صحبت نمود.

بقیه در صفحه (۸۷)



# سپاوون بېرلېزې نسال



## خواننده گان وصاحب نظران درباره نشرات سپاوون ميگويند:

- احمد فوټ زلمی مبلغ بیست و شپږ هزار افغانی - پکپایه راډیو ویک تساب ساعت.
- سیماترانه مبلغ بیست هزار افغانی .
- وحید صابري رو بیست هزار افغانی .
- محمد نذیر کاکړ بیست هزار افغانی .
- اقا سعید نسیان مالک قرطاسیه فروشى برک سیز د ریل باغ عمومی مبلغ ده هزار افغانی .
- شرکت سهامی هوخست مبلغ ده هزار افغانی .
- فروشگاه بزرگ افغانیک یک بوتل عطر یک جوړه بوت - یک تخته شطرنج یک بوتل شامپو .
- سازمان د موکراتیک جوانان افغانستان پکپایه گرامافون .
- د رفش جوانان یک قاب ساعت .
- همچنان مجله هنر نشریه اتحادیه انجمن های هنرمندان ، شرکت سهامی ساختمانی پشتونخواه ، شرکت صادرات سوه خشک ، فروشگاه الوارث فوشگاه روز وستاره بوتیک با اهدای تعافی در سومین سالگرد مجله شرکت نمودند .
- اداره مجله از سپه ترانه ، هما اسد بدیع ، وحید صابري ، حاجی محمد کامران ، زلمی و اصف پیمان که در رنگینی محفل سهم گرفتند صمیمانه تشکر مینمایند .

بعیه آز صفحه ( ۸۷ )  
فضای ژورنالستیک وخیلی ها صمیمانه بود . اداره مجله سپاوون سومین سالگرد خود راهمراه بانقد و نظرسر خواننده گان و مرورد دویاره بر خوبیه او بدیهای کار تجلیل نمود . به همین مناسبت ما باچند تن از خواننده گان مجله صحبت نمود و خواستیم حرفهای شان را در مجله بخوانیم :



این دوستان باصمیمیت زیاد و سهمنگویی مستقیم در سومین سالگرد مجله ما را یاری رسانیده اند از آنها خیلی با محبت سپاسگذاری مینماییم :







کاتیداکلار حسین محمد صدیق  
روسی

زما به نظر، داد د موکراسی سیاوون  
دی اوله همدی امله یوفوره سمبولیک  
نوم دی. د سیاوون وزمه یوازی دد -  
موکراسی به آزاده فضاکی دماغ معطر  
کولی شی. (سیاوون) د آزادید معسر  
له طلوع سره اړه لری اود سبازیری دی.  
زما د ایتکل له مخی، به اوسنی وخت  
کی د (سیاوون)، مجله د هیواد د هر ی  
مجلی په نسبت زیات لوستونکی لری. نو  
هره مجله چی د لوستونکو شمیری زیات  
وی تولنیز مسوولیت بی هم لیرد روند وی.  
به دی کی شله نشته چی د (سیاوون)  
تول د پرتونه، مقالی او نور مطبوعات  
زانونه د لوستلو ویر او خورا جالب دی.  
لیکن راجعی دغه واقعیت به پام کی ونیسو  
چی هر جالب شی حتی نه ده چی گپور  
دی هم وی. زما به فکر، (سیاوون) معینی  
نیگرتیا وی هم لری چی یادونه بیسی  
لازمه گیسیم. پاشی په (۸۲) مخ کی



قاری وقار آرم عمومی مدرسه  
در العلوم عربی و در الحفظ اکلیل

آزمدتی به اینسب. سیاوون را غالباً جوا -  
نان سال مس کنند؛ که این امر به محتوی  
آن ارتباط میگیرد. من نکات آتی را -  
قابل تذکر میدانم:  
۱- چه بهتر خواهد بود اگر بجای  
چاپ عدس هنرمندان هندی از هنر -  
مندان خود مان عکسهای زیبا تهیه  
و بچاپ برسد  
۲- اگر در روزهای خاص مذهبی و یا  
مناسبت های خاص مسامین اختصاصی  
تهیه شود زیرا بهر حال آنچه در این  
باب انتشار یافته اندک است.  
۳- سیاوون ندرتاً به مسایل تاریخی  
مهیتردازد، کمبود سلسله رویداد  
های تاریخی در مجله چشمگیر و -  
محسوس است.



مجمع معستی مدیر مسوول  
جریده یاقوق

جامعه امروزی که مادر آن زنده کسی  
مینماییم علاوه بر این که با فقر شدید  
فرهنگی رو بروست با علوم عقلی نیز  
بیگانه میباید و بنابراین همین عوامل  
در جهت یاد رست تفکر فرار دارند  
که بیشتر با مسایل نقلی سر و کاردا -  
ریم. و از این نگاه تاحدی که من  
سیاوون را تحت مسالعه فرار داد  
ام از نگاه علوم عقلی فاند بخشن  
های معلوماتی در زمینه های مختلف  
حیات جمع انسان منا میباید. و ولی  
از نگاه مسایل نقلی بر اساس رذوو و  
سلیقه کنگوریهای مختلف مجله واقعا  
خراندنی، جالب و جاذب است که  
ما میتوانیم در هر خانه بی که مسری  
بزنیم حتماً مجله سیاوون در آن  
بقوه در صفحه (۸۲)

سخت موفق ظهور کرد و آرام آرام  
از دیدگاه دورنمایه خویش، روبه  
ضعف نهاد. و اما آنچه درین مجله  
سطح نخستین خویش را حفظ کرده  
است، همانا پرداخت ابتکاری و مر -  
غوب در شکل آن است. مجله سیاوون  
هر گاه بتواند زمینه های گوناگون  
هنری، اجتماعی و کلاسه فرهنگی  
را با ژرفای لازم و دقت لازم ارائه  
بدارد، سطح پذیرش را که تاکنون  
داشته است به اوج بالاتری عروج  
خواهد داد.

### تجیبه ساکت پروردیوتر رادینو تلوزیوت

"ژورنالست و نویسنده -  
همواره سخن گفتن ژرف و دقیق  
پیرامون یکی از جلوه های فرهنگ -  
کارست دشواره و آنهم زمانیکه سخن  
بر سر مجله بی است، خوب، همگون  
مجله سیاوون، از دیدگاه من، مجله  
سیاوون دستاورد موفق است برای  
خانواده ها، این مجله با آغازی





معلم الله نوربند، در بند ویرانگابل



به نظرم درد صفحه اول مجله سیباوون اخبارم ماه به شتر سرد همچنان باید داستان های شهنشاه به نشر در مجله به چاپ برسد. به تیر خواهد بود در مورد بخت نیز معرفی خوراکی های میوهان بچاپ برسد.



### تعمت حسینی پرویز کسر برنام ریزی

سیباوون مجله ایست که برای بازار یابی آد مهایی کم سوید به چاپ میرسد و مطالب آن اکثراً بازاری و کم ارزش اند مخصوصاً فرهنگیان که متعلقه مند دیدن مطالب و یا مجله سیباوون استند و از همین سبب است که سیباوون می لنگسد .  
نمیدانم نشر بختر تحریریه در سیباوون چی گونه است آیا آن ها مطالب سیباوون را می بوندن یا خوسر؟ و معمولاً تصویرهای که در سیباوون به چاپ میرسد روی شناخت های شخصی اند .

### مسئولان ویرانی مدیریت قدوسی (مکرویان تووم)

اگر بادی وسیع و شفافانه با در نظر داشت اوضاع و احوال اجتماعی بنگریسم مجله سیباوون درخور ستایش و توصیف است ولی هرگاه عطف و اشتیاق جوانان و سایر اقشار با سواد جامعه را در نظر بگیریم سیباوون دارای نواقص است. متأسفانه در جامعه هر چیز آغازش خوب است ولی در فرجام بعضی خالیگاه ها به مشاهده میرسد شما سیباوون سالهای نخستین را ورق بزنید و بالاخره وایسین را ۰۰۰ و دیگر اینکه مزیت این ابتکار که همه مطالب جالب را در اطراف یک موضوع در زیر چاپ کنید (لویزه سینا)) در چیست. آیا یک مجله که با همه نواقص برابر باشد و همه چیز در آن پیدا شود یا این طور.  
در بخش جوانان چی میگویند در مجله های اخیر ازین رفته است باید گفت این بخش را با تغییر شکل دوباره نشر کرد یعنی به جای سوال چی رنگ و چی گونه همسر میتوان برابلهما و مشکلات جوانان را در رساچه خانواده و جامعه مطرح نمود. در بخش ادبیات معاصر متأسفانه آثار ضعیف به چاپ میرسد تبصره و معلومات درین باره به ادب و دستان صورت بعینه در صفحه ( ۸۳ )



# پیام مجله جوانان امروز

مراتب شاد باش کارندان  
جوانان امروز به مناسبت سال افراز  
نشرات سیاوون:  
دوستان عزیز!

به مناسبت چهارمین سال افراز نشرات  
مجله محبوب القلوب سیاوون مراتب  
تبریک مارا بپذیرید.

طلوع سیاوون در خانواده مطبوعات  
ما گام بسراز شندی محسوب میگردد.  
امروز هیچ خواننده ای افغانی را سراغ  
نمی توانم که سیاوون رانه شناسد و نشرات  
ان را مورد توجه قرارند هد.

شیوه های تازه و تجارب زیاد کار  
مطبوعاتی خاصا مجله نگاری را که  
در سالهای اخیر سیاوون ارائه  
داشته قابل ستایش است.

ژورنالیز کشور ما امروز در راه مجله ای  
چون سیاوون افتخار خواهد کرد. ساز  
صمیم قلب برای شما و سیاوون موفقیت  
های بیشتر از روی برسم.

کارندان مجله جوانان امروز



سیادتور میر مسوول  
جریه قلم

"سیاوون" آغاز خوبی بود. ما از  
دیر زمانی تا آن گاه که این مجله بخش  
شد مجله عامه پسند و دلچسپ  
نداشتم. روزگار ما انباشته از گونه  
کونی ذوقها، شیوه های رنگارنگه سلیقه  
ها و گزینشها در دوره های کوتاه  
هفته بیست. این سرگردانی بیشتر  
ویژه جوانان است. رسانه های هم  
گانی در دوران امروز جهان بی سرو  
پایی از جلوه های متنوع تمدن دنیا را  
پوشکن میکنند و توره های وسیعی را برای  
در بند انداختن میگسترانند. اگر  
جامعه و ملتی تمدن و فرهنگ خویش  
ساخته و آگاه نهاده نداشته باشد  
و هر گاه ساختارهای فرهنگی جامعه  
بعینه در صفحه ( ۸۵ )



هایشه عیلاز کارگردان  
زبانهای تلویزیون

مجله سیاوون را که گاه گاه هی ورق  
موزنم و می خوانم میگویم که در میان  
این آشفته بازار مطبوعات ما یک مجله  
نسبتا خوب و خواندنی است. ولسی  
آن چه بیشتر به نظرم قابل یادآوری  
و تذکر میباشد. این است که بیشتر  
پینه برگهای مجله انباشته از مصاحبه  
ها و کتف و شنودها با همان دست  
اندر کاران عرصه هنر هاست که کثیر  
عاجب صلاحیت و صاحب نظر در بررسی  
و نظردهی خویش میباشد بایستی  
با آن چهره ها و سیماهایی که با کار  
هنری خویشتن در بخش دارند و حرفی  
برای گفتن دارند گفتگو صورت پذیرد  
با هر ناپخته و هر از ره رسیده.  
بعینه در صفحه ( ۸۳ )

لب خواهد بود که این نظریات را در  
بمرون از دفتر مجله به سانی تله بیخ  
مکنند که اداره مجله روزها شاهد  
تعریف و تمجیدهای از آنان در داخل  
اداره بوده است و بیشتر از همه این  
که آنان در جایی کار میکنند که هر  
هفته یکبار قلم هنری و به گفته خود  
شان مبتذل را نشر میکنند و در هر  
بوست و چهار ساعت موسیقی هندی  
را از طریق رادیو پخش مینمایند.

در اخیر از کسانی که نظریات شان  
را در مورد مجله ارائه نموده اند  
ابراز امتنان نموده ام و در همه  
خواننده گان نظریات سودمند شان  
را به اداره مجله بفرستند.

ننده گان را درستی فرار میدهند نه  
ناخود آگاه دریافت شانرا از سیاوون  
ضعیف ارزیابی میکنند.

بعضا هم نظریاتی مطرح میگردند  
که در آن صاف و پات خود غرضی ها و  
انجام وظایف تحمیلی به خاطر سهواً  
و وارونه جلوه دادن نشرات خوب  
سیاوون به مشاهده میرسد. یا مثلاً  
پر داختن به این که در کشور ما در  
شرایط کونی هنر هندی بنا بر همسایگی  
و فرهنگ مشترک خیلی ها تا به  
گذار است پر داختن به هنر هندی  
را در مجله ابتدا ل و بازاری بودن  
ارزیابی میکنند. درین زمینه قضاوت  
را به خواننده گان واگذار میشود و جا

## واما . . .

بایستی از نظریات که درین صفحات  
خوانندید میتوانم موافق باشم اما  
باید گفت که عامل و محدودیت های  
وجود داشته است که موجب شده تا سبب  
یون در راه بعدی خویش از نظر شکلی  
با شماره های قبلی تفاوت داشته  
باشد که پاره ازین علتها در بیانیه  
دوکتور ظاهر ظنهن مدیر مسوول مجله  
که در همین شماره چاپ شده ارائه  
گردیده است. اما یک نکته مهم این  
است که بعضا از نظریاتی خوا



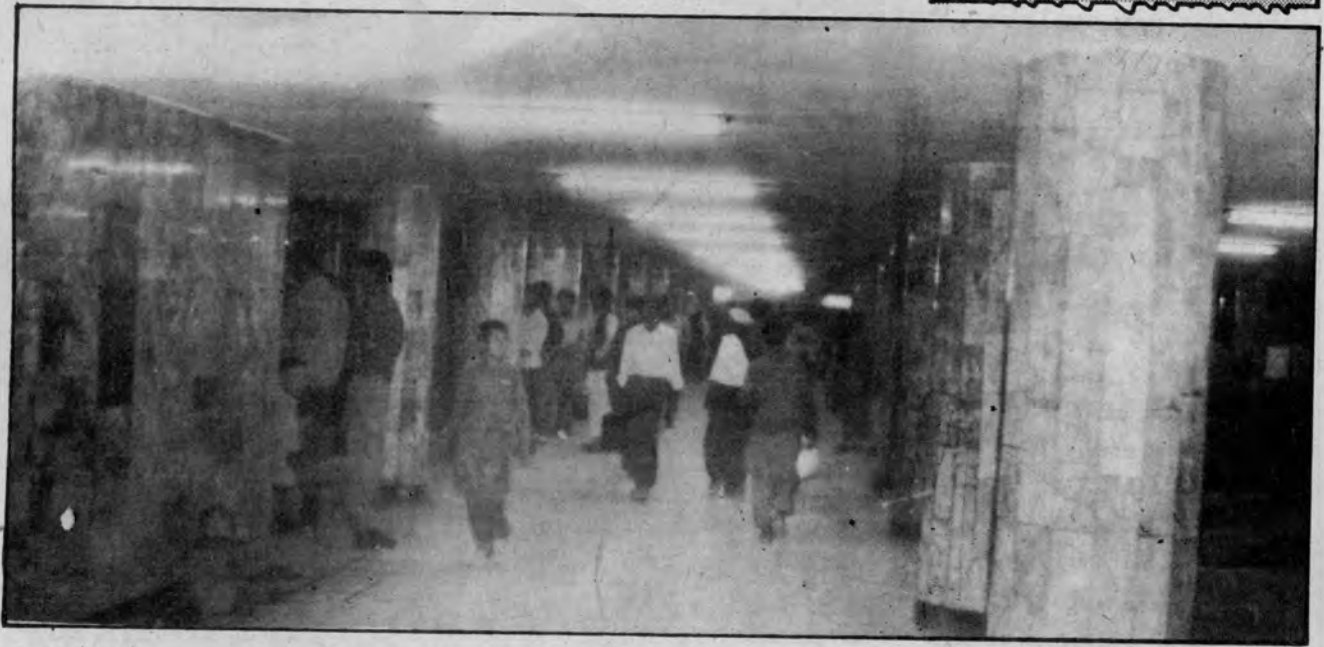
# بازار زیرزمینی کابل بازار تجارت

ایمان و شکر  
های بازار زیر  
زمینی کابل  
بازار زیرزمینی

# محصولین

گزارشگر پرتو

تجارت در میان انسان‌ها به نطفه  
شان بسیار دور تاریخ بر میگردد.  
حتی میتوان گفت از همان سینه‌ها  
دستی که انسان برای بقای خویش  
دست به تولید زد و بعد کالای تولید  
شده را در بازار خرید و بفروشد  
ازین انسان ابتدایی تجارت نیز  
در جامعه پدید آمد. اما باید گفت  
تا زمانی که هنوز برون به عنوان معیاش  
ارز پدید نه آمده بود، مبادله  
شش مبادله "جنس در مقابل جنس"  
را داشت که امروزه این نوع مبادله  
جایز را به جنس دیگری از مبادله  
یعنی مبادله "جنس در مقابل پول"  
خالی نموده است.



در شهر کابل از جمله بازارهای پر رونقی که روزانه پدید می آید و شاید هم هزاران مشتری را به سوی خویش جلب می کند و در آن به اربابان و اساقه از سبزه های افغانی داد و ستد صورت می گیرد، یعنی هم بازار زیر زمینی چاراهی ده افغانان "وتی پلازا" است.

درین بازار جماعتی از نژاد فروشنده موسیقی دارد و مانند آنها تریپس در آن رایج است و چون در آنجا نوازندگان می بینند اما در آنجا هرگز نوازنده این بازار پس از این که فروشنده باشد خریدار نیز است.

روشنی در آنجا از خرید و فروش در آنجا جنس به مستهلک است به قیمت گرانتر.

وقتی به خاطر تهیه گزارشی سری به این بازار روم و عده ای از مالکان فروشنده ها حاضر به صحبت نشدند و موافق را به رئیس اتحادیه شخصی خود حواله نمودند که متاسفانه وجود تلاش فراوان چشم من به دیدار مبارک انسان روشن نشد.

ولی سرانجام محترم سردار عبادی نماینده مغازه داران این بازار حاضر شد تا صحبتی با ما انجام دهند.

\* گفتار به گونه عام و فسرده در باره بنگونه گی بازار زیر زمینی چاراهی بگویند؟

- اصلاً دکانهای بازار زیر زمینی ملکیت شاروالی است که ما از بابت هر دکان ما شانه مبلغ ده هزار افغانی تریه می دهیم. کار ما درین جا هم خرید جنس است و هم فروش آن.

\* شما این جنسها را از کدام مراجع خریداری می کنید؟

- ما با کدام شرکت داخلی و یا خارجی جنس قرار دادی نداریم. ما از محصلین خصوصاً از محصلینی که در شوروی تحصیل میکنند و اموال مورد ضرورت خود را خریداری می کنیم. آنها خود با دست و پای خود جنس را تا این بازار می آورند و بعد از موافقه بر سر قیمتها ما جنس را از آنها خریداری می کنیم.

\* پس این بازار در حقیقت یک بازار کالای شوروی است؟



- بلی همینطور است و تقریباً ۹۸ درصد اموالی که این جا وجود دارد از شوروی آورده میشود و کم و بیش از بلغاریا، چکوسلواکیا و آلمان شرق هم چیزهای می آورند.

\* بدینصورت شما نه جنس از مالیه می کشید و نه هم غذای از مالیه؟

- نه این جا بازار فروش مواد غذایی نیست و محصل تمام مصارف خود را از قبیل کرایه و تکس گمرک سنجیده و جنس را بالای ما به فروش می رساند و گدشته از آن هر مغازه دار سالانه مبلغ پانزده هزار افغانی به دولت مالیه می دهد.

\* پس اندازه سرمایه هر کدام شما نزد حکومت تثبیت است؟

- فکر نمی کنم که معلوم باشد به چه صورت تخمینی همین مالیه را از ما می گیرند.

\* شما خود درباره اندازه سرمایه هر مغازه چی فکر می کنید و روزانه به

ارزش چند هزار افغانی و این جا معامله میشود؟

- بعد از لحظه بی سکوت می گویند: چی بگویم و مختلف است کسی

سه لک و کسی چهار لک و کسی پنج لک ... اما هیچکس این جا از ده لک افغانی اضافه نخواهد داد. شت ولی از مقدار اموال داخل مغازه نمیتوان دریافت که این رقم خیلی ها کوچک و ناچهارم

و در مورد بخش دوم سوال اصلاً چندان علاقه ای به ارایه پاسخ نشان ندادند. شاید این عدم علاقه از این جا ناشی شود که نمیخواهد با ارایه دقیق اندازه سرمایه بازار خودش و دیگران را در برابر خطر بلند رفتن سطح مالیه دهی قرار بدهد.

\* شما که بدون اشکال جنس را از محصل خریداری می کنید پس در تعیین قیمت فروش آن آزادی کامل دارید. مثلاً جنس را به قیمت هزار افغانی می خرید آن را می توانید به قیمت دو الی سه هزار افغانی و یا اضافه تر از آن بفروشید. به اینصورت میشود که بازار زیر زمینی را "بازار سیاه" گت؟

- نه و هرگز این طور نیست. محصل بازار را سنجیده جنس خود را به فروش می رساند و در اینصورت ما صد سه صد و چهار صد و تا حدود پنجم افغانی میتوانیم مفاد کنیم

و پس ولی وقتی چنین سوالی را از یکی از مغازه داران دیگر طرح نمودم او تمام گفتنیهایش را در یک جمله خلاصه کرد که: "والله برای هر دارد."

\* آیا گزنتی بر اجناسی که می فروشید وجود دارد؟

- ما دوام جنس را گزنتی نمی کنیم ولی چه در هنگام خرید و چه در هنگام فروش جنس را امتحان می کنیم.

\* اضافه تر چی نوع اجناس در فروش شگاه های شما به فروش می رسد؟

- زیادتر سامان آلات برقی و سامان آلات الکتریکی و بکسهای دیپلومات بقیه در صفحه (۸۶)



هوتل کانتیننتال نیز مانند بسیاری از سرمایه های کشور فرازونشیب های را از سرگردانده است. روزگاری هم نامش را از سر گرفتند و خوب آنست که مثل طیاره (دی. سی. تین) کسی آنرا از باجه نیم قیمت نخرید.

در فهرست افتخارات هتل که در سطح جهانی فضا عرضه میکند و بهماننداری آن با ستدر جهانی موازی است خواندیم که در سطح هتلهای پنج ستاره ای انتر کانتیننتال دوبار در مقام اول و دوبار در مقام دوم قرار داشته است. روزگاری بوده که همه معلمان خارجی اگر سه ماه پیش ریزر ف نید داشتند، نمیتوانستند ازین هتل مستفید شوند.

شهریان کابل نیز ازین هتل محبوب شان همواره استفاده مینمایند اما واضحاً که خیب پرودست بزرگ میخوابد و هر جوانی که حشش زنده گسی مشترک خویش را اگر درین جا برگزار نماید باید بول فراوان درجیب نذیره کند.

واسع صد آمرهوتل گفت: در هتل سه صد نفر پرسونل فنی مسلکی مجرب که بسیاری از آنها ستاز کار را در خارج از کشور سپری نموده اند کار مینمایند به استثنای خساراتی که از اثر اصابت راکت ها بر پیکر این ثروت ملی ما وارد آمده، توجه شده که سایر بخشهای تولید و فعالیت داخلی آن در امان مانده از آن استفاده مؤثر بعمل آید.

بایکی از کارمندان سابقه دار که عینک به چشم دارد و هر وقت که او را دیدیم ام باد لسوزی و علاقمندی خاص درباره هتل صحبت نموده است. معرفی میشوم.

شیر محمد بابکر خیل بیست سال است که درین هتل کار مینماید و رهبران کشورهای مختلف را نیز برای نمودن است اودر کشورهای ایران، پاکستان، انگلستان و فرانسه در هتل های انتر کانتیننتال کار نموده است. تمام فذاهای بین المللی را بلد است میگوید همچنان صرف فذا نمیخورد، لبخند رستوران به او لذت بیشتری بخشد.

او را هر قدر که میشنم سراپا خاطره است و از عزیزترین معلمان یاد میکند و باری هم از هنرمندان گفت: گوگوش، هممالین، فیروز خان همچنان مایوندند به گوگوش گفت: خوراکی کم است، لافراستی، آیا لطفاً ورق برگردانند.



واقعاً از هتل خیلی خوب محافظت بعمل آمده است. در دفتر محترم عبد الواسع صد آمرهوتل که در رشته هتل داری تجربه زیاد شخصی و تربیتی ها در بیرون از کشور داشته است آشنا میشوم. مرد صمیمی و خوش برخورد است. درست مثل یک هتل دار خوب با معلومات میدهد: کار هتل در سال ۱۳۴۴ توسط کمیته ساختمانی انگلیسی بنام (تیلر وودرو) آغاز گردید و در ۱۳۴۸ به سرمایه یحیی و هشتاد ملیون افغانسی افتتاح گردید. هتل به علاوه سالونها و رستوران، دو صد اتاق مجهز داشته و در هتل آرایشگاه، فروشگاه ها نمایندگی های بانکی و کلب های سپورتی خشکه شویی، حمام سونا و حوض آبیازی فعال است.

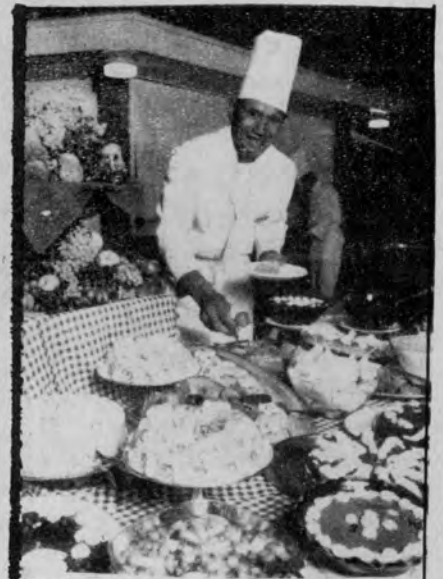
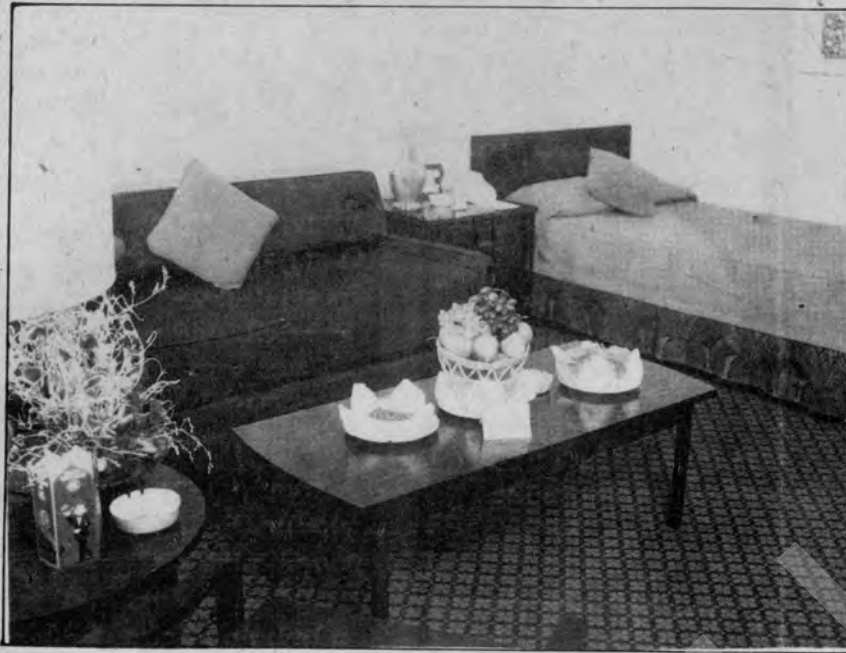
در بلندی تپه ای به سمت شمال غرب شهر کابل، عمارت قشنگی است، آنجا هتل معروف کانتیننتال (انتر کانتیننتال) است. براساس این عمارت شکوه زیادی به شهر بخشیده است. همیشه که آنجا رفته ام جشنی بوده یا محفلی، شاید هزاران بار تا کون سالومهای این هتل شاهد خوشی ها و دعوت ها و کفرانسهایی با اهمیت بوده است. در داخل هتل انبار که گوشه های مختلف وطن را آورد، با نند، سالون های استالف، رستوران، بلخ، بخشیه، رستورانت بامیان، رستورانت بامیسرو کلب های دیگر... جنگ که اینقدر همه چیز ما را ویران کرده است، باورمان نمیکند کسی کانتیننتال این چنین مانده باشد از پرکت کار دلسوزانه کارمندان و مسوولین آن.



HOTEL  
INTER-CONTINENTAL  
Kabul

رستوران باغ بالا که یکی از زیباترین تمبر های شهر کابل است اکنون از طرف هتل کانتیننتال اداره میشود و در نظر است که تفریحگاه تپه اطراف این هتل برای شهریان کابل با تمایز بیشتر آماده شود امید است درین راه مساعدت بیشتر صورت گیرد.





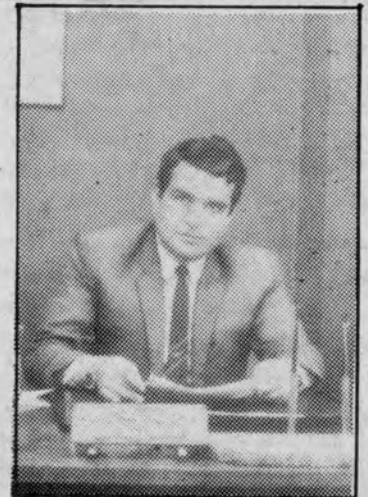
# کانتیننتال

آمرهوتل گت : هوتل ما قبلابن  
۱۳۸ هوتل انترکانتیننتال درسطح

جهان در ارتباط بوده اما بنا بر عواملی این روابط قطع گردید و لسی درین اواخر ارتباط با کمپنی های مختلف قائم خواهد شد . قبلأ هوتل ما در شهر نوکابل نیز نمایندگی گسی داشت که شریک و غیره خوراکه باپ را به شهریان عرضه مینمود ، فعلاً رستوران باغ بالا در چوکات هوتل ما داده شد . و غذا های سنتدرد کانتیننتال را عرضه میدارد . و طبعاً بایه بودن وضع نمایندگی های هوتل در ولایات کشور باز خواهد شد .

با ۱۳۸۱ هوتل  
جهان دارایی  
روابط بود

میخواهی همینطور لافر بمانی ؟ اوگت  
( بلی من بسیار راضی استم که همینطور  
بمانم ) او ادامه داد : ( ما ۳۸ نوع  
غذای افغانی واریاسی تهیه مینمایم )



مد الواسع محمد امر هوتل



# مادر د یار غریبتیم

بنام خدای مهربان \*

سلام ای عزیزان هموطن !  
میدانید این نامه را در گوشه بی از دیار  
غربت برایتان میگذارم . چون دیگر تمام  
حواس و هوش من فقط با مجله "سپارون"  
است قصه اینطور است :

چند روز پیش دیدن یکی از دوستانم  
که به همین تازه گی از هرات آمده بود  
رفتم . خلاصه او را بعد از سه سال  
دیدم و از حسن زیباییم از هنر -  
مندان عزیزم و نشرات تلویزیون و  
رادیو پرسیدم . خلاصه دیدم چند  
تا مجله به اسم سپارون که قبلاً تصرف  
و آوازه شهرت را از همه مهاجرین که  
می آمدند می شنیدم برام آورد . به به  
هر صفحه و هر ورق را که می خواندم  
لذت میبردم باور کنید هرگز فکر نمی کردم  
که کشور عزیزم دیار مقدس یک چنین  
مجله پرتیراژ و خواندنی داشته باشد  
واقعا شیدا فابل ستایش و تقدیر هستید  
دستان درد نکند . میدانید این  
ده شماره مجله "سپارون" که از سال -  
۱۳۶۸ و ۱۳۶۷ بود خواندم و گریستم  
بهاد وطنم و هموطنان هایکاش از قول  
ما جوانان بدبخت که اسیر شده و در  
گوشه غربت افتاده ایم . برای جوانان  
غیور افغان بگوئید . هر دردی را تحمل  
می شود کرد . مگر غیر دردی بی وطنی .  
از شدت اندوه و غم هایم در غربت  
از بیچارگی و بدبختی و بی سرنوشتی  
هزاران جوان افغان که در غربت پرپر  
می زنند و با صدها ایهال و آرزو در  
زیر گورستان سرد غربت می میرند . اگر

از درد های بی درمان و غصه های  
بی پایان خود بنویسم صفحه ها پر می  
شود .

فقط میگویم درین مدت سه سال -  
غربت من که یکدختر جوان و تحصیل  
کرده و بهترین زنده گی با بهترین  
شرایط در هرات داشتم ولی همه زنده گی  
افروخته و راهی مشهد ایران شده ام  
اینجا بیکار و بی سرنوشت هستیم .

خوب از این مسایل میگذریم صحبت  
من و هدف من روی اصل مطلب  
و مجله "سپارون" است . من عاشق  
این مجله شدم و شما ای برادره ای  
خواهر عزیز که این نامه را می خوا -  
ئید شما را قسم می دهم به نام خدا  
که پاره نکند و در سطل زباله  
ها نیندازد . میدانید این نامه از  
دل شکسته خواهر غریب و دور افتاده  
در غربت تان است . فقط التیام  
زخم هایم و شفای درد هایم خوا -  
ئید من مطالب مجله "قشنگ و عالی  
شماست . امروز رفتم با اداره پوسته  
خانه مشهد و همراهی مسوولان او -  
صحت نمودم گفتند گرچه ما روابط  
فرهنگی با کشور همسایه افغانستان  
نداریم ولی باز هم مجله و کتاب به  
پوسته می تواند وارد شهر ماگردد .  
فقط خواهش اینست که این مجله باید  
برای من هم برسد . و من میدانم  
پول افغانی از کجا پیدا کنم ولی  
تو مان ایرانی هر چقدر می توانی  
پست کنی .

خواهش اولم از شما عزیزان -  
اینست که نامه را مطالعه کنید و بعد

مرا راهنمایی کنید . من خواهم باشم  
مکاتبه همیشگی داشته باشم . مقالات  
را می خواهم . سرگذشت های اندوهناک  
مهاجر های افغان را بنویسم می خوا -  
هم . از شرایط زنده گی جوانان -  
بنویسم . می خواهم با شما با خاکم  
و با هموطنان خوبم و شما کارمندان  
پر تلاش همکارانم دقانه داشته باشم  
بهر حال کارمندان خوب نمیدانند  
که این مجله چقدر در بین جوانان  
دلشکسته و مهاجر که درین جا  
از همه چیز ها که در وطن است  
و نعمات و تفریح ها و دیدن فیلمها  
و شنیدن آوازها محروم هستند -  
دست بدست میگردند .

بعضی از اقوام ما که ده سال است  
دورند از دیدن عکس های هنرمندان  
و پیشرفت هنرمندان و تلویزیون  
و معرفی هنرمندان حیرت زده شده -  
اند . میگویند ما همه عمر خود را رفت  
و بیهوده در گوشه غربت گذاشتیم که در  
وطن جنگ است و کشته می شویم . ولی  
درین غربت اگر شما زنده ای ما  
از شکوه های زنده گی روحا مردم ما  
که از خودم مفصل برایتان بنویسم .  
تحمیلات خود را در یکی از مکاتبه  
هرات در حالیکه بهترین نمرات را -  
داشتم با مدارج عالی تمام نمودم خوا -  
هرانم هر کدام معلم بوده و زنده کسی  
وفق العاده خوب و آرام داشتیم دو  
برادرم سر باز بود ولی مقام فانه برادر  
کوچکم شهید شد و همان وقت بود که  
تمام قوم گفتند دیگر زنده گی برایتان  
غیر ممکن است . و خلاصه بادل پر  
انده و قلب شکسته راهی دیار غربت  
شدم . از نگاه اقتصادی وضع خوبی  
داشتم چون خانواده نامی و کلان -  
هرات بودیم . این جا بادل پر غم  
خانه لوکس و مدرن را تمام و سایل  
راحتی زنده گی را اقوام برابان فراهم  
نمودند ولی از همان لحظه رسیدنم  
دا نسیم که بزرگترین اشتباه را مرتکب  
شدم . پشیمانی چه سود !

هر روز بهاد وطن و دوستانم روز -  
های خوش دوران تحصیل و هرات -  
ناز نین اشک ندامت مهر پخته شما  
برایه در صفحه ( ۸۴ )



# د خبرپېژندنې لار

په وخت د يوه ښارواکمن پرېکړه وکړه چې په ښارکي بايد د بري يو خلی جوړ کړي . ده فکر کاوه . کله چې خلی جوړ شي نو دې به تر هغه لاندې په دېسر شان او شوکت سره تېرېږي چې د اوسه پخپل وار د لمر په روحیه باندې د پیره ښه اغیزه وکړي . خو کله چې خلی جوړ شواوواکمن تر هغه لاندې تېرېده نو دده تاج له سره وغورځېد بڼه چې خلی د پیر تېت جوړ شوي و .

واکمن په فکر شواو امری وکړ چې خلی د د اونیو نیکو مشر زندي کړي خوازه تیاره شوه خو کله چې د د اونیو نیکو مشر راوستل شو هغه د سان خڅه دفاع وکړه او دې ویل چې اصلي گناه د د اونیو نیکو (کارگران) ده . بلکه د د اونیو اصلی چاري دوي ترسره کولی .

واکمن له خپل همیشني عدالت سره سره د اونیو نیکو راوښتنل . خود وي هم معانونه بدې د پول خلاص کړل چې اصلا ختگر خښتې له اندازې خڅه وړې جوړې کړې دي . ختگر هم وویل چې دده گناه نشته . بلکه ده یوازې د مهندسانو ترسره کولو او مهندسانو پخپل وارواکمن ته وړاندې کړه چې اصلا دوي پخپله د جبر ولو په پلان کې معنی بدلولونه راوستل چې د هغی له امله خلی تېت جوړ شو .

واکمن وویل : (( ښه له شکه چې مونږ له دې بري ستونزې لاسی سره مخامخ شوي یو . نو باید د ملک تر ټولو هونیسا ر



سړي راڅو وڅو هغه مشوره را کړې : (( د ملک هونیسا سرې راوستل شو . دې د ورو زور و چې پخپلو بڼو نه شتون ریدي او دده هونیسا رتیا هم دده د زړه نیت له امله وه .

هونیسا سرې به ریډ دید و نیکي غږ سره وویل : (( دا څرگنده ده چې قانون باید اصلي مجرم ته سزا ورکړي . اوه دغه پېښه کې بیخي روښانه ده چې اصلي مجرم پخپله خلی دي . نه بل خوک ))

دده د پرېکړې په اړید ورسره ټولو خلکو چلکې وکړې . او واکمن امر وکړ چې گناهکار خلی د زندي کولو له پاره راوړل شي . خلی راوړل شو خو په دې وخت کې یوه د رباري سلاکار مخالفت وکړ او وی ویل : (( څرنگه چې په خلی باندې د واکمن عالی شان سر لگېدلی دې نونسه

ښای چې هغه ته د زندي کولو واسطه سپکاوي وشي ))

په همدې ترڅ کې له بده مرغه هو . ښیار سرې چې د پیر ستومانه شوي و . خپله وروستی سلگي ووهله او په حقی ورسید . خلک بیخي اریان وو چې دا . نوي لاجه په خه د پول حل کړي . سره له دې وروستونو قانون پوهانو پرېکړه . وکړه چې دخلی لاندې ښې برخې چې له هېڅ شي سره نه دي لگېدلی باید د . ټول خلی پرېکړي زندي شي .

کله چې زندي کونکو (جلادان) هڅه وکړه دخلی معنی برخې په کړې کې محو کړې کړې . پام یې شو چې رس د یوه لنډه جوړ شوي ده . بی له هغه رس جوړونکی راوړل شو خو ده د یو ژرډ څرگنده کړه چې دده پسه عقیده خوازه د پیره لوړه جوړه شوي ده او بدې د پول یې گناه برترگان و اړوله . واکمن وویل : (( خلک یې صبره دي . په هر پول چې وي یوسر یې پید کړي او زندي یې کړي . د جرم د حقیق ثبوت به کم بل مناسب وخت ته بریزد ))

په دې پر لاند وخت کې ټول خلک اندازه شول خود زندي کید و د باره یوازې یوتن پیدا شو چې د هغه ونه له خوازي سره سمه وه . او هغه پخپله واکمن و .

د ولس شوق د زندي کولو د باره د ورو زیات وو چې واکمن دې ته اړ شو چې پخپله دارته ورشي . او بدې د پول واکمن

زندې شو . لوي وزيو ويل : (( پوه ښه شوه چې اخر مويو خوک بيا موند . بلکه که چيرې د ولس د افونښته نه واي ترسره شوي نو يې له شکه د وي به زمونږ د واکمن برضه راپاريدلی واي ))

يوه بله مهمه موضوع چې بايد حل شوي واي هغه د واکمنی مساله وه . بلکه واکمن پونا خا به مر شو دده پرېکړې بايد يو بل خوک واکمن شي . چار چې په کوڅوکې د نورو وه له چې له دود سره سم هر لومړنی سرې چې ښارته راښوړي هغه به زمونږ راتلونکی واکمن وټاکي . لومړنی سرې چې ښارته راښوړت هغه يوا حتمق و . ده د ښار له نورو هونیسا راوسید و نیکو سره . چې اوس زمونږ ورسره اشنا یو .

بیخي تېور د رلود . کله چې له ده خڅه پوښتنه وشوه چې د ښار راتلونکی واکمن باید خوک وي . ده خواب وړ کس : (( یوه څرېزه )) . دا ځکه چې ده عادت درلود چې د هرې پوښتنې په وړاندې وایي : (( یوه څرېزه )) . په رښتیا هم ده د بل هېڅ شي په باب فکر نه کاوه او یوازې د څرېزې د پیر شوق و .

په دې د پول د ښار خلکو څرېزه پسه پرخت یې گڼېدوله .

دا خبره خوبه یوه د مخه پېښه وه . خو اوس کله چې خلک د دې ښار له اوسیدونکو خڅه پوښتنه کړې چې ولې ستاسو واکمن د څرېزې په شان ښکاري . دوي وایي : (( دا څرېزه د دې یزه ټاکنه ده . زمونږ والا حضرت غوښتل چې د څرېزې په څېسې اوسې . مونږ هم اجازه ورکړه . البته تر هغه وخته پورې چې دې زمونږ پسه ژوند کې مدخله ونکړي ))

# په انساني ژوند پوری نړیليودند و کی په کمپیوتر باور نشی کیدای

يوه نوي تحقيق وښودله چې کمپیوتر د نړوي قدرت د چارو او همدارنگه د . ه وای ترافیک په چارو کې پوره د اوسن دې اونیای په هغو چارو کې چې له انسانی ژوند سره نږدې اړیکې لري په کمپیوتر باندې باورونه شي .

هغه تحقیق چې د شلواکالونه موده کې د کمپیوتر د ناکامیو او تیوریتو په باره کس ترسره شوي وښودله چې په دغو ساحو کې په کمپیوتر باندې باور سم نه دي .

استرالیایی پوهان وټاکل فورستر پسه کونزلند کې د کرفیت له پوهنتون خڅه او همدارنگه پیري موريسن په نر یواله سطحه کې د کمپیوتر د تیوریتو هغه (۲۶) مثالونه راپه کوته کړي چې د هغه په اثر د د یو انسانیانو ژوند له تباهی سره مخامخ شوي یاد د یو زیاتو تاوانونو سره سبب شوي دي .

پوهان وایي کمپیوتر په دېره زیاته اندازه د هغو کمپلکس دندو لپاره چې د انسان ژوند وړوې تر لې دېسه کار اچول کيږي بد اسی حال کې چې د دغه کار د باره هېڅ کم پول تضمین نشته .

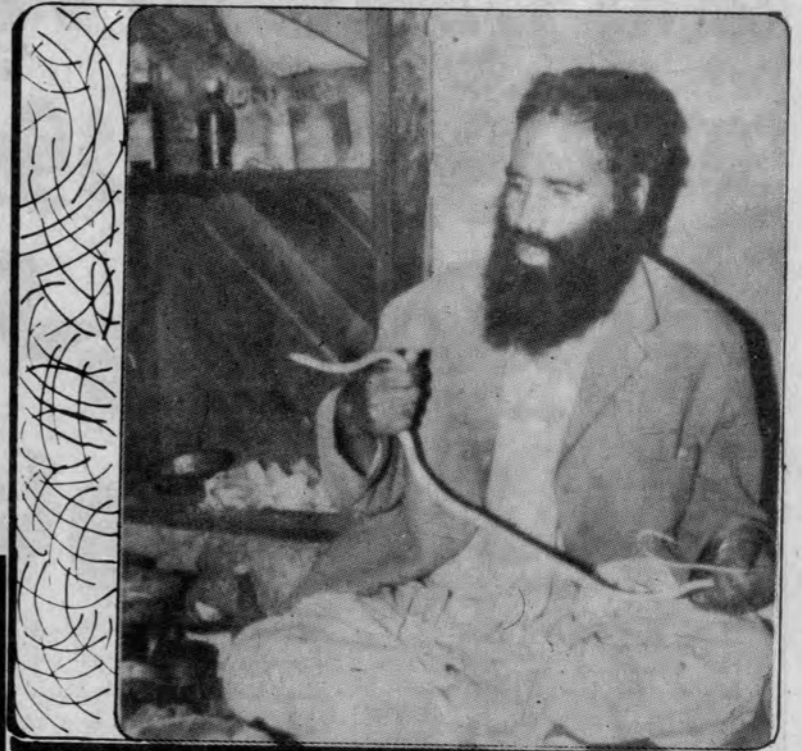
له دغه تحقیق خڅه د اسی څرگند یږي چې د کمپیوتر متخصصین بدې پوهیږي چې د دې د باره چې ولې کمپیوتر باوري ندي اړولی کمپیوتری ټولنه د کمپیوتر د تیوریتو مخه نشی نیولی . هېڅ د دې وړ توشیحات نشی ورکول کیدای .

د کمپیوتر معنی تیوریت د اسی پسه کوته کيږي : - په تفراسی کې د وړانگودند او د ماشین تیوریته چې د کمپیوتر په واسطه کنترول کیده د سرطان د وړانگوانوته یې په وړونکی اندازه وړانگه ورکړه . - د اوسنیا ایجنیا راکت چې د زهرې د سیاري خواته تفرول شوي ر پسه کمپیوتری سیستم کې یوه کوچنی تیوریته د دې سبب شوه چې دغه تیوریتي پسه فضای خپل توازن له لاسه ورکړي او د امریکا فضایی مقامات دې ته اړ شول چې دغه تیوریتي په هوا کې وچوي . - د یواچ - ۶۰ بلان هاک هلیکوپتر چې په کمپیوتری سیستم مجهزه اړد - امریکا د هوايي قواو له خواترې کار اخیستل کیده (۲۲) وړونکی تکراره یې ثبت شوي .

د ۱۹۸۶ کال د جولای د میاشتې ورځ کې د لاسرانجلر د هوايي ترافیک د کنترول په کمپیوتری سیستم کې (۱۰۴) تیوریتي ثبت شوي دي .

په دغه تحقیق کې راغلی دي هغه کسان چې د هوايي ترافیک د کنترول او د اسی نورو په انسانی ژوند پورې تړلی لیدو د و له پاره پروگرامونه لیکي باید جواز ولري . د کمپیوتر جوړونکی باید د خپلو محصولاتو تضمین ورکړي د اسی حال کې چې لږې کمپنی د اکارکوي .





## شکارچی مارهای زهری

طبیات یونانی از سال های دراز به این سو در بسیاری کشورها رایج است و تازه در برخی از موارد برتر-یهایی نیز نسبت به سیبیت مدرن یافته است. مثلا در بسیاری از کشورها در هر دارو خانه برای دوشخه دوا اجرا میگردد، نسخه هایی که داوطلب ادویه های صنعتی باشند و نسخه هایی که داوطلب داروی - طبیعی.

در کشورهایی مثل افغانستان که در هر جای آن نمیشود به داکترو شفاخانه مراجعه کرد، شیوه طب یونانی بسیار معمول بوده است، البته در کنوریا روشهای تداوی با ادویه و تلقینات روانی و بیشتر هم با استفاده از تاسه نهرات معنوی مذهبی رایج

است، برخی از طبیبان برای مدا-وای بیماران شان از آیات قرآن عظیم الشان استمداد میکنند که شفا بخش بوده و نظر به اعتقاد افراد به طور معجزه آسا اثر گذار است. یکی از طبیبان که طریقت ویژه یسی برای تداوی داشت شخصی به نام حاجی شاه کریم مارگیر در کابل بود. او هفتاد سال درین عرصه کار کرد مزاجمان بهشمار داشت، ضمنا او مارهای خطرناکی را اسیر میساخت و از آن ها دواهای مختلف تهیه میکرد. شاه کریم گاهگاهی به عرضه نما-یشهایی هم میپرداخت که ار را کاکه منصفه لقب داده بودند، حالا پسرش غلام زکریا پیشه پدر را پیش میبرد.

محل کارش دکانک کوچکیست در جاده اندرابی. در داخل دکان الماریهای دیواری وجود دارند که در هر طبقه الماری فسی های مخصوص نگهداری مار گذاشته شده اند و همپنان در پهلوی آن ها فسی گک های کوچک کوچک در یگر انباشته از دارو های یونانیست. زکریا آدمیست صوفی مشرب او در دو وقت معین "صبح و عصر" به تداوی بیماران میپردازد، من عصر یکی از روزها به منببور انجام مساحبه به نشانی دکان وی راه بردم و با او سر صحبت را این گونه باز کردم: مدت چند سال میشود که به این شغل اشتغال دارید؟ هژده سال میشه که به پیشه فقیر یسی که از پدر کلان ها به ما به میراث رسیده

# گرمداوا می کنند

## صحبتی با غلام زکریا یسی کریم مارگیر

مسروف مستم. راز های این کار در چیست؟ کار ما کار عقیده بیست و پدر کلان های ما از قدیم فهمیده بودند که کدام آیت قرآن شریف کدام مرس را تداوی میکند و مریض وقتی خوب تداوی میشه که به دم و دعا عقیده پاک داشته باشه. بیشتر کدام بیمارها را تداوی می نمایید؟ زیاد تر مریضی های خساره مار گزیده گی، زردی، گاه چرک و رو- ماتیزم را تداوی میکنم. آیا زهر و روغن مار به بیمارهایسی که نام گرفتید مفاد دارند؟ معلوم دار که مفاد دارم از زهرمار برای تداوی رماتیزم کار میکنم و روغن

مار برای درد های باد گرفته کسی فایده داره. از دوا های یونانی هم کار میکنم مثل خضی، زعفران و بعضی بته های گوهی دگه. افزونتر زهر و روغن کدام نوع مار برای تداوی امراض مفید واقع میشوند؟ برای تداوی بسیاری مریضی ها زهر و روغن مار کچه فایده زیاد تر داره. کدام نوع مارها را شما نگهداری میکنید؟ مارهای کچه، پلنگه مار، کچک مار، منگری مار، را نگهداری میکنم. زیاد تر مریضی های خساره مار گزیده گی، زردی، گاه چرک و رو- ماتیزم را تداوی میکنم. آیا زهر و روغن مار به بیمارهایسی که نام گرفتید مفاد دارند؟ معلوم دار که مفاد دارم از زهرمار برای تداوی رماتیزم کار میکنم و روغن



نگاه میکنه، کسی ماهی نگاه میکنه و مه هم مار نگاه میکنم. در هنگام گرفتن يك مارچه شیوه های رابه خرج میدهید تا آن را به دست آورید؟ گرفتن مار، بنندین رفم اس اما مه تنها آن ها ره بادعا و منقریه چنگک موارم. برای تغذیه، آن ها چی چیز-هایی ضرورت است؟ خوراک مارها زیاد تر آب، خاک شیر و حیوانای خزند، میباشه و هس چیز هاره بری شان تیار میکنم. زیاد تر بیمارهای تان کی ها مییا-نند؟ معلوم نیس هرکسی که مریض باشه پیشه میایه! آیا میخواهید فرزندان تان هم راه شما پیشه بگیرند؟ علاقه مه خو زیاد اس، اما علاقه آن ها مهم اس، اگه علاقه داغنته باشن، مه حاضر استم که برای شان ای پیشه فقیری ره یاد بدم.

# سلام دخترها!

## مباحثه یک دختر و سر جوان



پسر - سلام...  
 دختر - سلام. کدام کاری داشتید؟  
 پسر - میخواستم با شما آشنا شم.  
 دختر - اگر من قبول نکم؟  
 پسر - دلایل؟  
 دختر - شما دلیل این خواستن و آشناندن را بگویید.  
 پسر - یک احساس ناشناخته مرا به شما متایل میازد.  
 دختر - به (ناشناخته ها) نمی شود باور کرد.  
 پسر - حالا برای یک (ناشناخته) است، از خبر به کدک شما باز- مندم تا آنرا برایم بشناسانید.  
 دختر - ولی در زنده گی ما شرقی ها این آشنایی میسر نیست.  
 پسر - ولی من میخواهم این سنت را بشکنم.  
 دختر - برای شکستن یک اصل (شناخت) شرط اول است. کورکورانه نمی شود اقدام نمود.  
 پسر - فکر نمی کنم با وجود دریافت این قابلیت، شما قبول آشنایی ناییید.  
 دختر - همان ساعت... همان مصلحت.  
 پسر - ولی (همان) میتواند فوق العاده بعید و دور باشد.  
 دختر - و (همان) میتواند فوق العاده نزد یک باشد این بستگی به فهم شما دارد.  
 پسر - فهم همان قدر است که بتوانم تقاضای آشنایی کنم.  
 دختر - و امکان من همان قدر است که بتوانم تقاضای محبت کنم.  
 پسر - پس فعلاً یک مزاحم هستم؟  
 دختر - فعلاً یک آغازگر استید.

پسر - پس امیدوار باشم؟  
 دختر - خود را با کلمات بازی مده آینده ها با کلمات اعمار میشوند.  
 پسر - پس نتیجه ملاقات امروزی هیچ؟  
 دختر - جواهری؟! شما با این ملاقات دریافتید که در گوشه های تاریک تاریخ (ناشناخته های) - زنده گی جوانان شرقی تنها نیستید.  
 پسر - درین صورت من بدون (انگیزه) نمیتوانم خوشبخت باشم.  
 دختر - من هم بدون (انگیزه) خوشبخت نیستم.  
 پسر - من علاجن را می دانم و آن اینکه...  
 دختر - بسیار ببخشید چشمهای جندام و نزد یگانم تراز دروس پالانس (روحش زده دروسی شوند) و پسر بادستان لوزان مرقه پنهانی اش را پاک میکند.  
 رهگذر - بیچاره نسل سرگردان بدون (انگیزه) ...

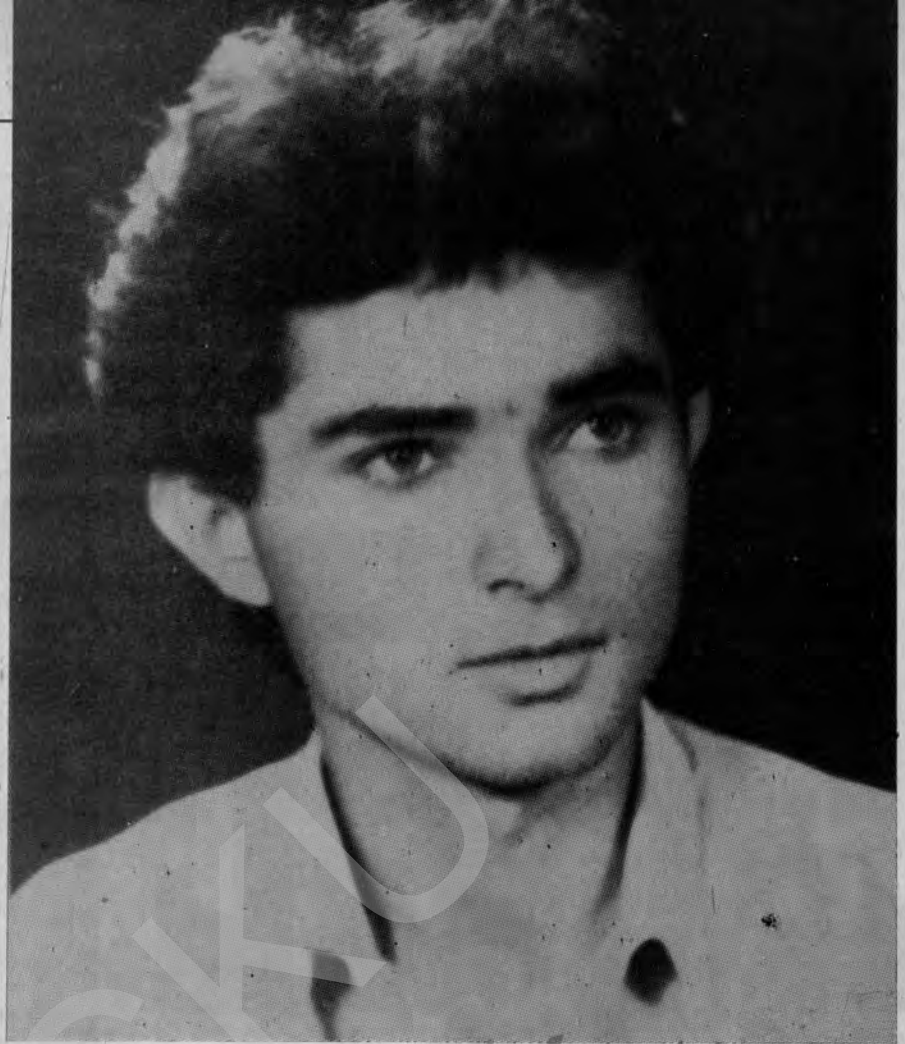
- حشمت مقبل محصل پولیتخنیک کابل:  
 سوال: از سربزه هر کلمه، اسام (زیباترین) را می بخندارند نفعی هم بالاخره زیباترین کلمه دنیا چیست.  
 جواب: دخترها و بچه ها. زیباترین کلمه دنیا (عشق) است و هیچ کلمه نمیتواند به اندازه (عشق) زیبا باشد.  
 - مریم محصل بوهنسی علوم اجتماعی:  
 سوال: آیا میشود همه کارها را کار گذاشت و فقط عاشق شد؟  
 جواب: شاعر بزرگی از سرزمین ایتالیا می نویسد:  
 کسی که کار نکند، حق عاشق شدن را ندارد.  
 - ناهید بصیر محصل استیتوت طب کابل:  
 سوال: دوستی را می شناسم که بیمار و زرد و پژمرده شده و ادعا دارد که عاشق شده است آیا می شود او را به حیث یک عاشق قبول کرد؟  
 جواب: نخیر، چون اگر عشق، آدم را شادابیت، زنده گی و سلامتی ندهد، عشق نیست بیماری است.  
 - بدیع الله از مگرویان سم:  
 سوال: از میان هفت شعر هنسر کدام شعر آن زیباترین است؟  
 جواب: از میان هفت بخش هنسر، موسیقی زیباترین و صمیمی ترین آنهاست و علتش هم در بی تکلف بودن و سریم - الانتقال بودن است.





## نگینهای سال نخوابنده گان

بلقیس جوانشیر:  
- اگر هر کس میتواند، آن طور باشد که دیگران آنرا میخواهند، دنیا بهشت میشود.  
مژگان نبی زاده:  
- منشاء بدبختی های بزرگ، در نفلت های کوچک است.  
کبیر نبی زاده:  
- وقتی منطبق بمیرد، جنگ رخ میدهد مسعود پروانفر:  
- انوسوس که محبت را اگر بازیابی و مقام آراسته نباشد از کسی نمی بدیوند.  
ببرک از رشته، کیمیا پوهنسی میانس:  
- غالباً از نادانی وحشت نداریم.  
ولی از اینکه ما را نادان بدانند، میترسیم نگین بدیع:  
- هیچ فکر و اندیشه نیست که جمعی آنرا باطل ندانند.  
حیات الله حبیبی تکمیل لابراتوار:  
- ای که میازی تو برد نیای خویش زنده می این لحظه است، آن لحظه نیست



## در سینما باید افراد صمیمی و قاطع باشند

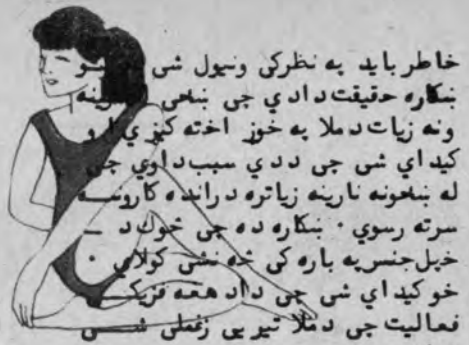
همایون سدوزی فعلاً کار نمی کند  
انجمن های جوان در رشته سینما میا -  
شد که او از سال ۱۳۶۳ به این  
سویه هنر هفتم یعنی هنر سینما رو -  
آورده است .

و از اندوخته های استاد مرحوم  
توریالی سخن و موسی رادمنشا استفا -  
ده اعظمی ننوده است .  
همایون در پاسخ نخستین پرسش  
چنین گفت:  
- تا حال در فیلم های سینمایی چون  
کجراه به کارگردانی جوانشیر هیدری  
و از فیلم های تلویزیونی لوتاران -  
معهاد گاه، سدا ی جوان و پاسداران  
انقلاب نقش خویش را در تهیه ها و کر -  
کتر های گوناگون اجرا نموده ام  
\* سینما به چی نیاز دارد ؟

- سینما به افراد سالم که دارای -  
صداقت و وحدت و صمیمیت و تصمیم  
فاصله باشند . نیاز مند است .  
\* بر علاوه کار در سینما به کدام هنر  
دیگر هم علاقه مندی و دسترسی دا -  
رست ؟  
- به نگارش پارچه های نمایش نیز  
علاقه دارم و تا حال به همکاری محترم  
موسی رادمنشا تقریباً ده پارچه تلو -  
یژیونی نوشته نموده ام که از آن جمله  
بر اساس دو نوشته ام به نام دختر  
چاقو ساز و فریاد فلم تهیه شده است .

# سلام بچه ها!





ارتجاعي خصلت لري خود عمر له زياتوالي سره زيات ښخ او نه ارتجاعي خصلت مومي . کله کله فشار د ويره زياتيزي چې دغه د پيد کيدن هغه عمومي رېښې چې د هغه له پيد کيدنيزي د پيوه حاد خون او پيد کيدنيزي د - ميزي ميزي کيدنيزي د پيد کيدنيزي د - کيدنيزي د سبب ترزي . دغه حالت ته به بل عبارت سره له وخت نه مخکې د د پيد کيدنيزي له کاره ليدل وایي او د ملاخوزي له عمومي علتونو نه يو همداد ي نور علتونه يي د ستني وهلو ياد ارتجاعي د تومورونو يا د ملاغابني ته درسيالو زياتونو له کبله پار سوې دي . د ملا د خون د باره د پير زيات خړگند ((تشخيصونه)) لکه لومبا گرو

به نسي زمانه کې د ملاخوز د هغو عمومي ناروغيو په ډله کې دي چې انسان ورسره مخامخ دي . د ناروغي انسان د هر عمر څاروند او د ژوند په هره مرحله کې چې وي په خپلو سلوکو رانيسي . په عملی توگه هيچ څوک ان مامورين هم له دغه مسميت څخه خلاصون نلري . که څه هم د پوي نوي سروي له مخې د نفوسو پنځمه برخه په هروخت کې له دغې ناروغي نه مخوريزي خو بيا هم د داکټرانو د پلټنو په ډله کې ايله په سلوکو د خپلو سلوکو څخه دغه ناروغان دي . په هروخت کې د فټونو يا فابريکو کې د کارکوونکو د رگرانو د خستوالي يا ستونزو په هکله پوهم . همدارنور يي پي له شکه د دغې ناروغي د پيل له

خاطر بايد په نظر کې ونیول شي ښکاره حقيقت دا دي چې ښځې په وڼه زيات د ملا به خون اخسته کيږي او کيداي شي چې د دې سبب داوي چې له ښځونو نارينه زياتره درانده کارونه سرته رسوي . ښکاره ده چې څوک د خپل جنس په باره کې څه نشي کولای خو کيداي شي چې دانه هغه ترزيک فعاليت چې د ملا تير يي زغملی شي خړگند وي وي . په جافې کې زيات پيسک پروت دي لکه په ملاغابني باندې د پير زيات فشار راغی . د وزن ورو ورو کمول په تيره بيا د نري ملا تر شا اوځواد ملا د خون پيسه مخنيوي کې د پير زيات وخت نيسي . ډله هم ناوره عامل دي لکه د مخي خوا ته د کړيدو په وخت کې د رافعمي ډول قوي انډول له مينه مومي بيا هم يوازي احتياطي کار چې څوک يي پدي برخه کې کولای شي د مخ ته کړيدو مخه ونيسي .

# تشنه او استسما

د ملا خون په ښکاره ډول په هغو کسانو کې چې په لاسي کارونو بوخت دي . ترسانو او يافو انوکي د پير زيات ليدل کيږي . ناڅاپي اوښتونکي حرکتونه او همدارنگه په يوه لحاي کې يي حرکت دريدنه د ملا په تير باندې ناوره اغيزي لسري . د درانده بار د پورته کولو د محدود پت په برخه کې په عمومي توگه داسې نظر ټينگ شوي دي چې د يوه بالغ نارينه د باره د بار د پورته کيدو وروستې حدود (۵۰) کيلوگرامو په شا اوخوا کې اټکل شوي دي . خوداهم بد ليدونکي دي لکه د هغه شې رابورته کول کم چې د لاس د اوږد والی په اندازه ليري پروت وي د هغه شې له رابورته کولو نه چې د انسان بدن ته نژدې وي زيات قوت غواړي .

تود ساتلو او غوړ يي ماساز نه نيولی ان تر جراحي پورې به سلهاو درمل شته دي خو يوه ښه څارنيزي د داوي د هغه له باره موندلای شو . له حيني لږ موارد ورسه پرته . د ملا خون ي زياتره بيبيي د رازراز عواملو په اثر پيد کيږي . کله کله خوز په اني توگه يي له کومې د داوي نه له مينه مومي .

**سببونه :**

د ملا تير . د انسان په بدن کې د تکیه کولو دغه اساسي جوړښت د هډوکو د بلاکونو (فقرو) له تير څخه عبارت دي . چې يوه بل د پاسه ولاړ دي . د هسرو . د دو فقرو په مينځ کې بين الفقروي د پيد شته چې د شون اېزور (ټگان اخيستو - نکی) په توگه عمل کوي او هغه رازراز ټکرونه چې داوښتلو مخکې پېښېږي له توپ وهلو يا ناڅاپي پورته کيدو ورسه د دريدو له امله مينځ ته راغی او بدن ي احساسوي . زغمي .

د ملا تير په کوچنيوالي کې زيات

(په قطنی ساحه کې د عضلاتو يا تارښو انساجو رماييس ناروغي) . فبروسيتيز (د تارښو نسج پار سوې) يا بر قطنی عجز ي ناڅاپي باندې فشار شته دي . د ملا تير انځنایي ښه لري او د بدن ټول وزن به ناانډول ډول د هغې سر يوه کوچنی برخه باندې بار دي . سوز وينو چې د کښينا ستلو په وخت کې له پوي يي د يزاين شوي څوکي نه کار اخيستل د پير وخت د ملاخوز کوي يدا . سي حال کې چې جوړ حالتونه د اکار . نشي کولای . په خواښي سره بايد وويل شي چې د ملا د خون د ښوونښانو اود اکسډور انگی د نتيجو په مينځ کې رابطه د پيره کوزوي ده .

د ملا خون په زړه او جافو کسانو کې د پير زيات ليدل کيږي .

**مخنيوي :**

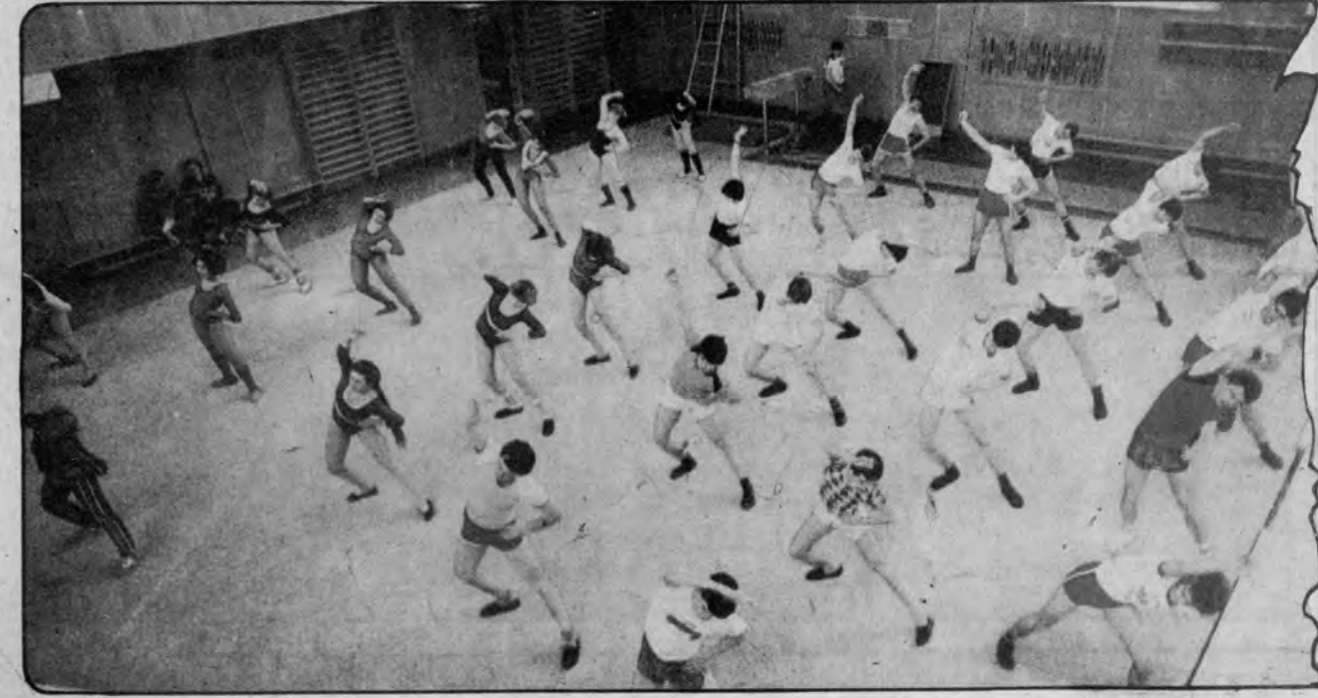
د پوزنيول ، اميد واري . دنده او د وزن پورته کول هغه ناوره عوامل دي چې د ملا د خون د پيد ايښت د مخنيوي په

د اوږدې مودې د باره له دريدو څخه دي د پوه وشی . که چيري د اکار امکان نلري نو د لحاي بدلول د پيره زياته مرسته کوي . سر بايد پورته ونیول شي او اوږ ي مستقيمې خوله بحور ند اوږ و او گروپ دريدونه چې په موه قتي توگه د پير راحت برېښي مخنيوي وشی . د جگړو بوند و پوتونونه استفاده کول ناروا کار دي . پر څوکي څنگه لکول يا تکیه کول ښه کار ندي او د څوکي جگوالی بايد د ويره وي خو کار کوونکي وکولای شي په مستقيم حالت کار وکړي .

د کار په چاپيريال باندې دي نسوي کته وشی خو کار کوونکي . ښهه يانسر .

پاتې په (۸۶) مخ کې

د ملاخوز د هغو عمومي ناروغيو په ډله کې دي چې انسان ورسره مخامخ دي . د ناروغي انسان د هر عمر څاروند او د ژوند په هره مرحله کې چې وي په خپلو سلوکو رانيسي . په عملی توگه هيچ څوک ان مامورين هم له دغه مسميت څخه خلاصون نلري . که څه هم د پوي نوي سروي له مخې د نفوسو پنځمه برخه په هروخت کې له دغې ناروغي نه مخوريزي خو بيا هم د داکټرانو د پلټنو په ډله کې ايله په سلوکو د خپلو سلوکو څخه دغه ناروغان دي . په هروخت کې د فټونو يا فابريکو کې د کارکوونکو د رگرانو د خستوالي يا ستونزو په هکله پوهم . همدارنور يي پي له شکه د دغې ناروغي د پيل له



د ملاخوز د هغو عمومي ناروغيو په ډله کې دي چې انسان ورسره مخامخ دي .



در ایالات متحده امریکا محققین میلیونها دالر مصرف میکنند تا متعریفی برای "عشق" بیابند. بیشتر مردم به این اندیشه اند که این موضوع باید به عنوان یک "راز" باقی بماند. ساینس تاکنون قادر نشده است پاسخ مشخصی برای این پرسش کیه: "عشق چیست؟" در یابد.

عشق قوه ایست که موانع فز یکس را از میان بر میدارد و آرزوی وصلت را بر آورده میسازد. یک سلسله عناصر اساسی و مشخصی مانند مواظبت، مسوولیت، احترام و شناخت در عشق نهفته است. مسوولیت و واکنشهاست در برابر خواسته ها و نیازهای آشکار و نهفته شخص دیگر. شخصی که نسبت به او اظهار عشق میشود، از خود واکنش نشان میدهد. احترام، جبین و ترس نیست. احترام نشان دهنده قابلیت ادراک شخص است. در هنگامیکه شخص کسی دیگری را دوست دارد. عشق رب النوع نیز از همین نیازی که از میان برداشتن فاصله ها و رسیدن به وصلت را



ترجمه انجنیر حلم



در بر دارد. سرچشمه میگیرد. عشق ورزیدن به مفهوم تسلیمی کامل و بدون تضمین شخص در برابر این آرزوست که دوستی ما طرف مقابل را نیز به دوستی وامیدارد. عشق بهمان عقیده و وفاداریست و کسیکه عقیده اش ضعیف تر است، عشقش نیز از قوت و توانایی لازم برخوردار نیست. عشق یگانه واکنش و پاسخ سالم و قناعت بخش به مسا له هستی انسان است. از عشق جنون انگیز گرفته تا آرزوی نیک موجب شهرت و لطافت زنده گی میگردد. نوشتن نامه به معشوق یک نیاز است ضمن نوشتن این چنین نامه افکار شهرین با کلمات شمرده و انتخابی به دفاع انسان راه میگذارد. کسانیکه مسا را دوست میدارند، کسانیکه نی اند که لحظات زنده گی ما را شیرینتر میسازند. آن ها تا زرفای باشکوه جهان هستی به پیش میروند و بدین ترتیب میتوان گفت که خوشی و آرامش و صلح و عفا محصول رابطه دوستیست.

عشق یک هنر است و این هنس را باید مانند هر هنر دیگری آموخت. عقیده و آرزو و عشق سه هنر بزرگ بوده که والاترین آن ها عشق است. عشق بهترین جز هستی انسان است، عشق به تحمل و شکیبایی زیاد نیاز دارد. عشق از عهده پیرایم های زنده گی برآمد میتواند. از روی مطالعاتی که به عمل آمده محققین دریافته اند که ظرفیت عشق ورزیدن ما وابسته است به این که چس چیزی ما را به سوی جنس مخالف میکشاند. روابط ما با دوستان ما تا چه حد پایدار و استوار است و دوران کودکی ما چی گونه بوده است. بین کودک و مادر رابطه خیلی نزدیک وجود دارد. کودکان وقتی مادرشان در کنارشان باشد، خیلی خوشحال به نظر میرسند. در عدم موجودیت مادر، گریه سر میدهند. به همین ترتیب بزرگسالان نیز وقتی عشقشان مسورد توجه طرف مقابل قرار گیرد، احساس خوشبختی مینمایند و هنگامیکه رد شوند، ما یوس و به چاره میگردند. جوانان

و پیران وقتی عاشق باشند، بیشتر احساس فراغت و آرامش میکنند. تشویش برانندک میداشته باشند، تهور و شجاعت بیشتری از خود نشان میدهند. کودکان وقتی مورد نوازش مادران شان و جوانان زمانیکه مورد تایید طرف مقابل قرار میگیرند، احساس رضایت میکنند. کسانیکه والدین دوست داشتی و مهر بانی داشته اند، زمانیکه بزرگتر شوند، در عشق احساسان مصونیت میکنند. خلاف آن عاشقان نگران و ناپایدار کسانند که در دوران کودکی مصونیتی نداشته اند، بدبختی در آن ها ریشه دوانده و احساس میکند که عشق هرگز پایدار نیست. این ها حتی افراد حسود بار می آیند.

برای این که واقعا خوشبخت و روحا سالم باشیم، در زنده گی خود به عشق نیاز داریم و برای سلامت دماغی و خوشبختی ما عشق نهایت ضروریست. افرادیکه خواهان روابط نزدیک اند از نگاه روانی نسبت به آنانیکه به دوستی روابط خانوادگی و رمان کمتر علاقه دارند، سالمترند. هر قدر ظرفیت ما برای عشق و روابط نزدیک فردی بیشتر باشد، به همان پیمان سلامت ما بیشتر است. ما به کسی نیاز داریم که ما را درک کند و متوجه ما باشد، کسی که در گرمی و سردی فراز و نشیب روزگار با ما باشد. اساسی ترین نوع عشق که نسبت به تمام انواع دیگر عشق برتری دارد، عشق برادرانه است. مفهوم این عشق علاقه و احترام نسبت به موجود دیگر انسانوست. این عشقیست که در انجیل از آن چنین یاد شده: "همسایه ات را چون خود دوست بدار."

منصور از همسایه همیشه کیست که نیاز مندست. هرگاه ما واقعا خداوند را دوست داریم پس آنانی را که نیاز مندند، باید دوست داشته باشیم. عشق به خداوند را باید در خود

# میلیونها دالر برای عشق

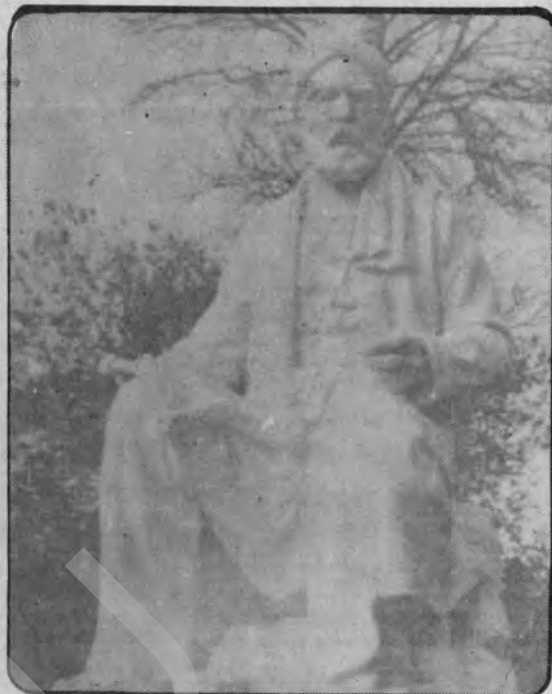
## عشق را باید داد نه این که گرفت

ومن از انحنای نیرزه پولاد دانستم  
که باز آهنگری سهراب را در خواب سپیند

«ابن مریم»

## فردوسی

# خمیده قامت رسته آفرین



شاهنامه این رساترین مدای صدا  
ها - اکنون دیگر آوای او نه - بلکه  
آوای ملتی است از اعماق تاریخ و  
و همینست که چرا این حماسه نایب  
کهنه گوی نمیدیرد و براحتمی تند روترین  
نوبرد از سیزمیتواند بگوید شاهنامه  
متعلق به همه زمانه است.

بدون تردید از لحاظ عظمت مجموع  
و محتوای فرهنگی - اجتماعی و وظیفه  
که در آن نسبت به آریاییان نجیب ایفا  
گردیده است همین سرانیده می باشد  
بای فردوسی نمیرسد.

آن چس در شعر فردوسی افراشته تر  
از شعر دیگران است، آست که شعر  
اوسرود باشکوه زنده می مردم آزاد  
و بیوزمداست و سخنی غرور آمیز و افتخار  
آفرین است. عظمت و والایی سرزمین  
آریاییان، آیین بزدان و فتنه و الای  
انسانیت و انسان بزرگ را نشان میدهد.  
به همین روی رستمی که فردوسی میسازد  
آنچنان انسان کامل یا ابرمردیست  
که مولانا حلال الدین محمد در کمال  
عرفانش فریاد میزند:

« شیرخدا اورستم دستام آرزوست  
بنا به روایت دلامی عرومی چون محمود  
صله شاعر را به دربار فرستاد » (( از  
دروازه رود باران شرک میسند و جنازه  
فردوسی را به دروازه رزان بیرون می  
بردند ))

خود انگیخته ملی ویت خواست ملکوتی  
مقدس و خود جوئی نوعی خلاصی واحد و  
بخشیده بود که میبایست با حمی از -  
امالت و رسالت، آگاهی و زیبای و پاک  
و بیبائی بر گردد.

در اثر رستاخیز معنویت ها و نه است  
های ملی که گرمای آن از جوشش خون  
در شریان احسا سر آزاد بخواهی و میهنی  
مایه میگرفت. برخی از زبانهای گویای  
عصر - سخنوران و شاعران - تلاش -  
ورزیدند و همی در آن باساختن زمان  
داشته باشند یکی دو آفرینشگر و گزاشگر  
شاهنامه ها بدید آمدند. اما شاهنامه  
شاهنامه بی میخواست از نژاد و ازه گان  
دیگر ...

سالهای ۳۶۵-۳۶۶ هجری  
ماه تابانی بود. مردی بانفس حماسی  
لب گشود و با کلماتی که اینک با سرواژه  
هزار ساله خسته کنی ناید پرتا اکسون و  
اکونیان رسیده و میروند تا به آینه گان  
برسد. کیفیت عتیق اصالت را به ظرفیت  
عمیق رسالت معرفی نمود.

و بدینگونه بود که مشهورترین،  
گرامسنگ ترین و گرمی ترین آفرید  
حماسی در ادبیات جهان در حمی از  
از فصاحت و بلاغت زبان امیل شعر  
که آیتی است از بایایی و بویایی به  
وجود آمد و پنجاه و چند هزار بیت آن -  
آینه تمام نمای ملتی شد در تالار تاریخ

بیشتر از هزار سال میگذرد که آزاد مرد  
بیمرد، آریایی زاده، بی برگ، حکیم  
ابوالقاسم فردوسی، بزرگترین حماسه  
سرائی بشریت به ابدیت پیوسته است.  
این نوزاده شده، با به سبب بی شبا -  
هت بودن با هم روزگارانش، منزلت  
بی همانندی دارد و همین دلیل تسا  
حد و دی متن زنده گانی او را به حاشیه  
افسانه ها و روایات آمیخته است. اما  
آن چس به زلالیت شبنمی وجدان -  
آینه ها روشنی دارد، ایست که او -  
روستایی ساده و دهقانی از دهاتین  
طوس و آن چنان که بایسته است، بلند  
همت، جوانمرد و دانشور بود. وی تا -  
ملایمات و نابه هنجاریهای زمانه، خویش  
را در درازنای عمر بر افتخارش در ره و -  
یت آنچنان شفاف زیست که وقتی پس  
از ششستن غبار ده قرن روی او را قنا زمان  
فرسوده، تقویم، آویخته برد یواره های  
ذهن روزگار، او را مینگرم، در میابیم  
که مظهر زنگار ناید بر شمشیرترین قامت  
مان چس استوار در کار کاخی که خود پس  
افکنده بود، ایستاده است.

به قول تاریخویان ابوالقاسم  
فردوسی حوالی سالیان ۳۲۹ یا ۳۳۰  
هجری ماه تابانی دیده به جهان هستی  
گشود و اندکی بیشتر از هشتاد سال  
زیست، (۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری) میگوید  
قرون سوم و چهارم، آن روزگار ت نیاز



# عشقنامه

هشتصد و هفت سال میشود که (( خداوندگار )) به  
 (( روزگار وصل )) رسیده . مگر نوای نایش تا امروز بلند  
 است . نوایی که ستانه عشق است و از (( کتاب عشق ))  
 حکایت دارد .

مولانا جلال الدین محمد بلخی ، شوریده جاودان  
 مست ربانی ، اویی که (( چرخ آدمخوار را چنگال و ندان -  
 ن )) میشکست . هنوز از آن سویی برده های قرون فریا -  
 د در بلند است که :

هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی  
 برسد وصال دولت بکند خدا خدایسی  
 (( روز وصل دوست )) به عاشقانش مبارک باد !

عشق را با برگه نسی بیمانه کرد  
 ملک آدم را همه بر سر گرفت  
 در جهان تهداب شور آباد ریخت  
 برد سوزنهای را تا لا مکان  
 عشق از نوکین نسی آباد شد  
 باز نرخ آشنایی نرم شد

نسی زبانی در نیستان خانه کرد  
 شورش اندر نیستان در گرفت  
 تابه گام نسی نرم فریاد ریخت  
 دود سبزی شد فراتا آسمان  
 آسمان تا آسمان فریاد شد  
 باز بازار محبت گرم شد

\*\*\*

عشق راه نام کتابم داده اند  
 های مردم ! عشق آمین خداست  
 عشق ، قوت نوریان بی نهمیم  
 عشق ، بیکار محمد را سرشت  
 عشق سوگه و سبجه زنجیریان  
 پینه های چادر صحرا بیان  
 عشق ، تکبیر بلند روزگار  
 در شام خاک و در گلستانه آب  
 شرفه ، بای نسیم از راه صبح  
 خواب (( نرگس )) تا ابد در کج باغ  
 سرکشی دانه در زندان خاک  
 قوت جنگه آوران گسرمخون  
 شعر جنگه جنگل و هفت آسمان  
 های هوای کاروان بیقرار  
 بیخودی ، آتشی ، پروانه گی  
 گرد راه مرد آزادی برست  
 جوش خون از چشمه زخم شهید  
 آسمان را در زدن ، بس نرد بان

من نسی ام ، از عشق آبم داده اند  
 های مردم ! عشق آمین خداست  
 عشق ، دستاویز شیطان رجیم  
 عشق ، استغفار آدم در بهشت  
 عشق ، خون سجه قابیلیان  
 عشق ، چاک دامن کمانیان  
 عشق ، ضرب الفتح ، اندر پایدار  
 عشق ، پیغام لذت آفتاب  
 عشق ، آه نور بر درگاه صبح  
 عشق ، داغ لاله در دامان راغ  
 عشق ، بند خوشه بر بازوی تاک  
 عشق ، باب هفتم شور و جنون  
 عشق ، فرهنگه شکوه کوهیان  
 عشق ، داغ بار بر پشت سیوار  
 عشق ، یکسر سرکشی ، دیوانه گی  
 عشق ، عطر کاکل شبگرد مست  
 عشق ، رزم مرد غازی را امید  
 عشق ، فتح باهای لامکان

\*\*\*

در دیار عشق بی آینه رو  
 قلب عاشق ، مهد راز وحدت است  
 جسم عاشق ، جام ناز وحدت است  
 سرسپاری و دل انگار است ، عشق  
 خاکساران را دهد افلاک ، عشق  
 فتح کن اقلیم همیشی را به راز

ای حکیم ! آواز عاشق را شنو  
 نیر عاشق ، ضرب ساز وحدت است  
 جان عاشق ، جام ناز وحدت است  
 ای حکیم ! آیین عیار است ، عشق  
 تاجداران را کند برخاک ، عشق  
 ای حکیم ! از عشق دارویت بساز

تا تب هستی باشد در نهاد ،  
 از چنین دردانه بر هیزت مباد !

# زه هندم که سوره



په فلم کې چې د کارکولومینه له هندو څخه په دهن کې پیدا شوه. چې له بلو سره به مې د هغو فلمونو لیدني ته تلم چې هغه به یې د ایرکت سرته رساوه.

له هغه څخه چې به مې په هغه وخت ډیر غوږ اخستو. د هنرمند اوبه خوا زما د بلل د امرنل او اطاعت و. هغه وخت چې به هنرمندانو کولای زما د بلل د لارښوونو سره سم عمل وکړي.

نور په ډیرمه په تاریخم اوڅخه کیدم تر څو چې یوه ورځ مې بلل زما د پوښتنې په جواب کې راته وویل چې ((هنرمندان باید د لیلیونو زما خبرې نه شي پودا. چې د خپل ډول په برخه کې زمانار. ښوونې نه شي د کولای او یاداجی ته غواړي زمانار ښوونې وشي.

بلار مې له حیو هنرمند انوسره ډیر کر او کالو او ډیر ورسره په تکلیف و چې نه هنرمندان کوندا ښکې باندي کینا او خوښو وو. ځکه مې ډولار ښوونې نه شوې د کولای خو حیو ښوونکي ریکا او امریتا سنگه. چې زه تر اوسه نه یوه بیزم چې دوي په کسیم ښوونکي د بلل د لارښوونو سره سم عمل نه کولو. له هماغو ورځو څخه مې ددې

د وار و سره اړیکې د خرابیدو لورته یمن ځکه دوي زما بللارته کړ او پیناوه. ریکها به دې باب د ویره زیاتې کاوره چې د اکتیبه په وخت کې به یې زما بللارته ویل چې د هنرمند لري کړه او هغه یې په محای وپاکه. او په حقیقت کې هغې زما بللارته د ستورو ریکاره. مائل د خپل بللار حومه ستایلې. ترڅو چې یوه ورځ مې ورته وویل؟ چې زه کولای شم د ډیر ورو هغو رولونو څخه به بریالی توگه راوړن چې تا سوې دغو هیروینو ته ورکوي خو بللار به مې تل ویل چې تم باید له دې سلنک نه تل لري لاره شي. هغه ته مې قول ورکړ چې به هر فلم کې د دایر ګر هره خبره د ښوونکي دد ستوراولار ښوونې به شان شم. بللار به مې په خندا ویل. هر نوکاره لوښا مې په لومړي سر کې همداسې وایی.

زما هیله زیاتیدله اوبه پای کې مې بللار ونله چې زه به فلمونو کې کار وکړم. او ددې لپاره چې ما وایمې. نوز به مې داسې فلم کې ونه منلم چې د ایرکت مې هغه بخپله کاوره. او په دې ترتیب لومړي لامل زه د یونوکاره هیرو برکاش ګنگولی سره د ((د رس)) په نامه فلم کې شامله شوم. اړ او ګنگولی چې ددې فلم د ایرکتزو. مهیشر صاحب (زمانار) ته مې ویل: تم چې د هغه هیروینس په لټه کې چې تل وي. هغه خود مې سا ته راکړې ده. زه باید په ډیره خوښیږي دا خبره وکړم چې د ((د رس)) فلم ښوونکي ته وړاندې نه شو. په دې خاطر چې د فلم په جریان کې برکاش امریکاته لار اوښووه راونه کړه او فلم په نیمايي کې پرېښودل شو چې تراوسه یې سرنوشت معلوم نه دي. تراوسه معلومه نه ده چې هغه به څه وخت راشي. ګنگولی به داسې لامل لکه یوه نوي هیروینس چې یې پیدا کړي وي. زه یې خپل بللارته ور وینژندلم. هغه یولنډیې موده زما لپاره په کور کې د هنر کورسونه جوړ کړل. په داسې حال کې چې هماغه وخت یې راته ویل چې ددې سلنک نه لاس واخلم ماته یې د ((مطلبی)) په نوم په لومړني فلم کې برخه زا کړه. په دې فلم کې ما د همافو (ریکا او امریتا سنگه) سره یوځای رول ولوباوه. هغوي هماغسې مغروره وي. او ما د یوې لیر او بللار دار یگونه غیر د یوه ډایرکټرایوه هنرمند په توگه خپله دنده سرته رسولې ده. هغوي د وړانوسره سره فلم پای ته ورسیده. دا هماغه فلم دی چې وروسته د ((کسام پاتې په (۸۲) مخ کې

ترجمه پاکې تصرف از سیکما  
 مادریکش الگوال : چی کسی کل ها راب خواهد داد و کیوترا هارا نه کل ها راچی کسی اب خواهد داد .

هفت ماه مشترک برای آن ها : (ریکها) مکیش الگوال  
 \* ښوونې : شناخته  
 \* مارچ : ازدواج  
 \* اپریل : ماه حمل  
 \* مې : د کارنام بودن  
 \* جون : یوگنو  
 \* جولای : جمعه گرفتن  
 \* اگوست : تفریح  
 \* سپتمبر : فاصله گرفتن  
 \* اکتوبر : پایان نامه عشق برای همیشه

تمه یې که از همان آغاز عنوان آشفته داشت و نیز سوم اکتوبره نقطه اوج و در حقیقت نقطه پایان خود رسید .  
 \*\*\*  
 (زنگه تلفون به صدا را می د ( بل ) بر می آید !  
 - مکیش : مکیش الگوال . از این جهان برای همیشه رفت . او مرد .  
 - چی : مرد .  
 - بل ! مسرد .  
 - خود کسی . . . او خود راحلق آویز کسره .  
 - چی گونه .  
 - با جادو ریکها . . . در این روزهای اخیر بسیار ناراحت به نظر می رسید . او خود تنها به دار زد .  
 - و آن ازدواج . . .  
 - هر دو رسیدند . حالا همگان می مانند که آن ازدواج چی انتخابی بود . مخصوصا شما ریکها این خانه خراب تباه کن . . .  
 \*\*\*

Handwritten notes in Persian script, including phrases like "مکیش الگوال" and "د یوگنو".

صبح سوه اکتوبر ستار هنر ازان یی - ترا زید ی باخبر شدند .  
 وشهریان بزرگترین تصویر ریکها را که د ریوستر فلم تازه اش به نام شیش ناگه چندین جای شهرت کسب شده بود . بسا سیا هم الودند . تاشا چیان از دیوار چندین سینما رکلام های فلم هاروکس های ریکها را ببین انداخته لگه مال کورند . . . .  
 وازین آنهمه سچ نغرت ها بسیار خفیف شنیده میشد : ((بهاره ریکها که !))  
 شوهري پس از هفت ماه خود را بسا چادر همسروش کت . در حالیکه تنها از ماه جولای تا اکتوبرش بار د ست به خود کتی زده بود . . . .  
 جواب این ((چرا ؟)) آنقدر ساده هم نیست . به خاطر اینکه مکیش برای همیشه رفت وانگشتان ریکها با سکوت لب های بازی میکند .  
 برای اینکه خواننده گان مجله راتسا حد و دې در جریان قرار داد به باشم .  
 راه ی محل واقعه میشم .  
 \*\*\*  
 روي لوحه کوچکه بالای د روزه نوشته بود : مکیش الگوال .  
 خانه پر بود . بر از سیاه پوشان مانند ار با چشمان سفید . از دیوار بود یوارخانه اشک میبارید . همه جار اطنین گریه ها گرفته بود .  
 صرف توانستم با چند نفر صحبت تمام :  
 \* \* \* \*  
 ۱۰۲ .





# من



سیماترانه میگوید:

## وچیزه از امکانات بهترین خورداراست

ارو پایی را نمیپسندند او باید موسیقی اصیل افغانی را در نظر داشته باشد. و گاهگاهی آهنگ های خود را با موزیک افغانی ثبت نماید تا علاقه مندان آواز شان بیشتر شوند. باید آفسزود که وجهه جان وقتی در محافل مختلف ظاهر میشود باید با وسایل دست داشته همان محافل رسمی آشنایی داشته باشد و آواز بخواند. در حالی که تنها با وسایل موسیقی مدرن خود آواز میخواند و پس تا بتواند از سطح آهنگ های ساده و زیبا به آهنگ های بالاتر و زیباتر دسترسی پیدا کند.

وچیزه میگوید:

## سیماترانه باید کمپوز های خوب را بخواند

سیماترانه استعداد خوب هنری دارد در قسمت اجرای آهنگ های خود همواره کوشیده که آهنگ ها را از لحاظ شعر در یک تناسب برابر اجرا نماید و به شیوه های مردمی بخواند. باز است و حرکات موزون آهنگ خود را خوب تمثیل نموده و حتی لباسی را که این هنرمند در آهنگ هایش انتخاب میکند مطابق به روحیه آهنگ میباشد.

وچیزه رستگار آواز خوان خوب و خوش آواز است موفقیات او در این است که با توجه تمام بهترین اشعار و تصنیف های عالی و کمپوز خوب برایش تهیه میشود. موجودیت یک سیستم آموزشی با وسایل موسیقی مدرن در عرصه کار تازه هنری بسیار ضروری میباشد. او این امکان را نیز خوب شهبختانه در اختیار دارد و دیگران ازین تسهیلات محروم اند. با داشتن موزیک خوب و آواز شاد و آورش آهنگ هایش در دل مردم چنگ میزند. من با حسن نیت میگویم که وجهه در محافل مختلف روحیه مردم را باید در نظر بگیرد. مثلاً کسرت های را که روی سته در مرکز اجرا مینماید باید با کسرت های ولایات فرق داشته باشد. تمام مردم مطلقاً موسیقی



اگر در قسمت شعر و تصنیف کمی بیشتر تجدید نظر کند و اجرای کمپوز های خود را زیر نظر یک کمپوزیتور که با خصوصیات آوازش کاملاً آشنایی داشته باشد پیش ببرد. بیشتر ازین موفق خواهد بود. نیازند گاهی که در اجرای آهنگ ها او را کمک و یاری مهرسانند باید به صورت مداوم با وی همکاری داشته باشد. من نیز موافق هستم و در نظر داشته باشد اگر آهنگ های را به صورت موسیقی مکتب شرقی و غربی اجرا کنند و گاهگاهی کاملاً آهنگ با آلات غربی ثبت گردد. خوب خواهد بود.

# سیماترانه

بر کاغذ نباشد که در مورد ذکیه کهزاد همین حرف به خوبی صدق میکند. زست ها و حرکات او در آرایه این گونه برنامه ها با کلامش به شکل درست آن عجیب شده است گفته اند که چند تر بوزرافهوشوان در یک دست گرفت. در مورد گوینده کی هم این گفتنی صدق میکند. اگر یک گوینده در همه بخشهای نطق تسلط کامل نداشته باشد امکان آن مرور که به خوبی های بخشد دیگر کار تر لطمه زند. در ختم کلام یاد آور می شوم که ذکیه کهزاد از جمله همکاران خوب من است. کارش همیشه مورد تایید بوده است و است کاستی در کارش کم و محاسنی زیاد است. به همین سبب همیشه حرف اول روی خوبی های کارشان بوده است.



## نیره راهی میگوید: ذکیه را خدایوند حافظه خوب بنشیند

ذکیه کهزاد گوینده نظیف و آراسته است که باید هم یک نطق تلویزیونی همینطور باشد. حافظه خوبی که خداوند برایش اعطا کرده خوب دیگر است در کارش. گوینده برنامه های تفریحی بایست متکس بود.



موفق تر است. در وجود شان استعداد و توانایی کار زیاد است ولی در دیکلمه شعر سختگیر میباشد. هیچگاه نخواست با خواندن پارچه شعری طبع شعر دوستان را از زده سازد و خود شان هم بدین عقیده است. یک گوینده به نظر من این فضا. حت رادر کارش باید داشته باشد تا در کدام بخش بیشتر تلاش کند که صدایش برای شوند و بهننده ملال انگیز نباشد. باید گفت که نیره جان در مدت زمان کوتاهی از موفق و محبوبیت آن چنان برخوردار گردیده که شاید گوینده گانی دیگر پس از چندین سال به آن نرسند.

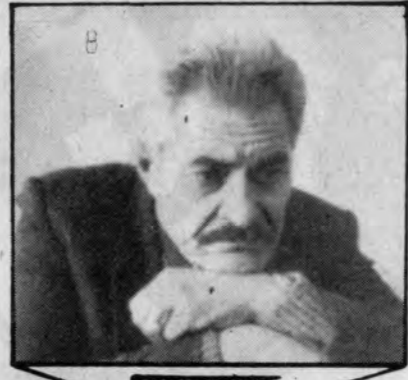
## ذکیه کهزاد میگوید: نیره در دیکلمه شعر سختگیر است

نیره راهی گوینده بیست که در بیان او فصاحت کلام وجود دارد. در آرایه برنامه های اخباری و مستند



# هنرمندان در باره همدیگر میگویند

تهیه کننده: ف. صادق



ف. فاضلی:

دکامران یواحتلی نیمگرتیا...



حاجی محمد کامران:

د فضلی په کارونوکی نوویند توند

حاجی محمد کامران خپل هر نقش به د یو بریالیتوب سره سرته رسوي. همدارنگه به خپل نقشونوکی د یو نووینتونه لري. مگر دده یواختلی نیمگرتیا په دې کې چې هیڅ کله خپل کارونو ته په منظمه توگه نه حاضرېږي. او د امریکې چې یوسراوسل سوداګري له بده مرفه باید ولیکل شی چې سره له ټولو موفقیتونو، چې دې لري. هیڅ کله د هیڅ ارګان له خوا د تقدیر وړ نه ده گرهیدلې. چې باید د اکار شوي وای. اوزه نه یوه نیم چې ایسا دده د نامنظمه حاضریدو له کبله دې با...

محترم فضلی یواختلی شخص دې چې د پښتو د خاښامود اداری کارونه په یوازیتوب سره سرته رسوي. او نسوي هنرمندانو ته د پوره لارښود بلل کېږي خو به د یو خواشیني سره باید یو یوچې عینې د دوي. بیا خپل لارښود هیروي فصل څه نزدې خلونیت کاله کېږي. چې د دوي علاقې او عشق سره به تیاتر کې کارکوي. د فضلی صاحب مصروفیتونه د پسر زیات دي. اوله همدې کبله دې چې دده په کارونوکی نووینتونه د یو لږ لږ کېږي.

# او چې گوتی است



امیر محمد ایوبی:

کریم پور باید شنوند خوب باشد



جمیل کریم پور:

ایوبی باید خوشسر د باشد

جمیل کریم پور کسیست که آب رانا. د پنده موزه را از یا میکند. مثلاً د قسمت تخنیک کمره و آلات ثبت کدام بلدیت ندارد ولی در جریان کار نظیر کارگردان را رد نموده و میخواهد حرفهای خود شنیده شود. اگر در زمینه کسی کمترین باید عصبانی شده حرفهای کارگردان را قبول نمیکند و او این را باید بداند که هنر همیشه باید شنونده خوب حرفهای کارگردان باشد.

امیر محمد جوانیست که در رشته کارگردانی تحصیلات عالی دارد و در همین قسمت تلاش فراوان برای بهبود کارها به خرج میدهد. اما در جریان کار یکی از خلاصه عمده او این است که زود عصبانی شده و نمیتواند خوشسردی اش را حفظ نماید. و نمیخواهد با کپ های هنریشه همبواب باشد او میخواهد فقط چیزی را که خودش میگوید پذیرفته شود و بس.

# اسد بدیع در سارا آواز فوار در امل توانی تو از زنده موسیقی پیراست



تهیه کننده ذکیر آجر

اسد بدیع هنرمند جوان و مستعد توانسته در اندک مدت با ثبت و نشر آهنگ های مقبول جای در دله علاقمندان آوازش بیابد. او هم اکنون در تنظیم و کمپوز آهنگ های بیشتر از کسی کمک نمیگیرد و بی در کار آواز خوانی نوازنده موفق نیز است.

اسد بدیع در روابط اجتماعی مرد پست صمیمی، خوش برخورد و متواضع. جزا از هنرمندانی که در اندک زمان شهرت و نشر چند آهنگ خود را فراموش میکند.

هر چند که آواز اسد بدیع آنقدرها گویانیمت اما با ثبت آهنگ های خوب توانسته به ذوق هنردستانش بیافزاید. میتوان گفت که اسد بدیع با پشت کار هنرش آینده خوبی را در عرصه موسیقی در قبال خواهد داشت.

# نمیخواهید بزرگوارها پیش بیایید اسد بدیع



نواد رامن، جوان پر انرژی و زیبا پسند است و می شود برای آینده های درخشانتر از امروز را پیش بینی کرد. آواز گیر او بگردد روانی سالم فواد رامن او را بیشتر برای آینده اش آماده نشان میدهد. بعضی اشتباهات نهایت کوچکش نمیتواند روی کارهای خوب هنری اش سایه تاریک بیفکند و این اشتباهات کوچکش بیشتر در ساحه کابی خوانسی است که اگر بیشتر روی آورده های جدید کار کند، بیشتر تاریخ خوشی برای داشته های هنری اش اساس خواهد گذاشت. همان قدر که قبلاً در یکی از مصاحبه هایم گفته بود، بیست فیصد کابی خوانی و هشتاد فیصد آفریننده می میتواند او را در زمین هنری جوانش محکمتر فرس کند و پربارتر بسز شود.



# فوج نیرومند موادمخدره

موشاید نظر به ساده ترین محاسبات  
عوااید آنرا دو ملهارد روبل تشکیل  
میدهد و ولی عقیده بر این است که  
عوایده ممکن است دو برابر بیشتر باشند.  
اختیاروت مواد مخدره دیگر هم به سوی  
جلو در حال حرکت است و ارگا -  
نهای حناظه حقوق و وظیفه خود را در  
این میبندند تا موانع را در سر راه آن  
به وجود بیاورند.

درین جا اولتر از همه مسأله منابع  
مواد مخدره مطرح میگردد و البته بسا  
نظر داشت این مطلب که در -  
اتحاد شوروی هشتاد درصد مواد  
مخدره از منابع نباتی تهیه میگردد.  
ازین بردن کشتزارها و دستگیری  
نای متعدد مولدین مواد مخدره به  
تدریج وضع را در عرصه تجارت مواد  
مخدره تغییر میدهد. شاهد خوب  
این مطلب قیمت های آن در بازار -  
سیاه میباشد. صرف چند سال پیش  
روز ۲۴ ساعته آن در حدود ده روبل  
قیمت داشت و در سال جاری این  
رقم به ۵۰-۲۰ روبل صعود نموده  
است.

وزارت داخله اتحاد شوروی عملیات  
کشف و امحای مزارع مواد مخدره را از  
سال ۱۹۸۶ بدین سو آغاز نموده و  
شش ساله این کار جریان دارد.  
در سال کنونی در زمین عملیات  
هفت هزار نماینده از محافل اجتماعی  
دوازده هیئتی کوپترارد و ولکسکی  
سرکت میوزند و بنابر تقاضای ارگانهای  
وزارت داخله، جماهیر آسیای مرکزی  
شوروی در مریوطات ریاست عمومی  
مبارزه با جرایم جنایی وزارت داخله  
اتحاد شوروی اداره بین منطقه ای  
مبارزه با تجارت مواد مخدره ایجاد  
میدهد در سفته (۸۵)

# در شوروی

تاکنون اتحاد شوروی را مانند کشور  
های غریب و موج نیرومند استعمال  
مواد مخدره فرا نگرفته است و اما  
تمام امکانات برای آماده شدن چنین  
موج وجود دارند.

این مطلب را بوسیله پیرسون سکرتر  
و رئیس سازمان جهانی "نارکومان"  
که در سال روان از اتحاد شوروی -  
بازدید کرده اظهار نمود:

در اتحاد شوروی منابع بزرگ مواد  
خام برای تولید مواد مخدره وجود  
دارند و تا زمانیکه این منابع وجود  
داشته باشند همیشه انسان های  
هم پیدا میشوند که با وجود خطرات  
چنین تجارت دست به تولید آن میزنند.  
آنها هشتاد درصد منابع  
و مواد خام داخلی کشور را به کار  
میبرند.

از دیرزمانی به این طرف مبارزه  
علیه مواد مخدره هم از طرف وزارت  
داخله و هم از طرف کمیته امنیت  
دولتی و هم از طرف وزارت صحت عامه  
و هم از طرف وزارت منابع طبی پیش  
برده میشود. ولی با وجود تدابیر  
اتحاد شده باز هم در اتحاد شوروی  
وی باقمای گسترده مواد مخدره دا -  
رای تشکیلات گسترده ایجاد و فعالیت



هر چند در بیشتر کشورهای دیگر  
میزان مرگ و میر افراد مجرد درسا -  
لهای بین ۱۹۵۵ و ۱۹۸۰ افزایش  
یافته و در حالیکه این رقم در جاپان  
"۴۰" درصد کاهش یافته است.

گولدمن میگوید:  
در بیشتر کشورهای پیشرفته این تحقیقات  
به عمل آمد و مشابهت عمومی نتایج وجود  
داشت و ولی نتایج کشور جاپان و  
خلاف قاعده عمومی از آب درآمد.  
ممن علت این تفاوت آن باشد که  
تعداد افراد مجرد در جاپان محدود  
است و یا چنان میتوان نتیجه  
گیری کرد که افراد غیر متأهل از  
نگاه اجتماعی و بیشتر دچار مخاطره  
اند.

اساس مطالعات در تمام کشورهای  
پراپین نظر استوار است که افراد  
صحتمند و سالم برای ازدواج انتخاب  
شوند. از منالعات چنین بر می آید  
که در هر گروهی عمر هر قدر تناسب  
افراد یکدیگر ازدواج نمیکند و بسا  
طلاق میگردند و کمتر باشد به همان  
بقیه در صفحه (۸۶)

# متاهل بیشتر زنده می ماند مجرد کمتر

ترجمه انجنیر حکیم  
دو بند میزان مردان متأهل بود و  
در حالیکه این رقم در مورد زنان غیر  
متأهل یک و نیم بار بالاتر است.  
معمولاً میزان مرگ و میر در افراد  
طلاق شده به نسبت مردان طلاق  
شده در میان تمام گروههای غیر  
متأهل در صدر جدول قرار داشته  
است.

طبق احصاییه پنجاه ساله که بسا  
تذکر داشت اساسهای مختلف کلتوری  
به عمل آمده و اخیراً انتشار یافته  
است و افراد متأهل نسبت به آنها  
نیکه بچون بیوه یا طلاق شده اند  
بیشتر زنده میمانند.  
تطبیق و ارزیابی میزان مرگ  
و میر زنان و مردان خانه دار مجرد

## مرگ و میر مجردین در سالهای اخیراً تا ۲۰ فیصد افزایش یافته است

بر طبق این مطالعات و خطب  
مردن در میان افراد بیوه و طلاق  
شده به ویژه در سن بوست و سی ساله  
گی شان نسبت به افراد متأهل همین  
که گوری عمر بیشتر بوده است.  
خلاف آن در میان افراد مجرد  
خطر معمولاً متوجه زنان و مردانی  
بوده که بین اواخر دهه سوم و اوایل  
دهه پنجم عمر خود را در گذراندند.  
نتایج این مطالعات نشان میدهد  
آن است که در بیشتر کشورهای افزایش

سال شده و بیوه و در ۱۶ کشور  
بیشتر یافته جهان که از سال ۱۹۶۰ -  
بدین سو به عمل آمده و نشان میدهد  
که افراد متأهل عمر درازتر دارند  
نتایج این مطالعات طولانی که  
توسط یوان رینک هو و نورین گولدمن  
در بوستون پرینستون به عمل آمده و  
در جارما می ژورنال دیو گرافسی  
به نشر رفته است.  
بر اساس نشان داده که در اوسط  
میزان مرگ و میر مردان غیر متأهل



# تا حال عاشق کسی

مصاحبه از رهش

## نشده م

قریده همراه :

خواب دیدم  
که هنرمندان  
به بهشت  
میروند

.....

بالای کسی  
انتقاد  
ندارم

.....

برای سنتر آغاز کارهای سینما می،  
دشوار است و اما او بیشتر این دنیا -  
ری را از سر گذرانده و نه تنها  
" فوتو ژنیک " است و بل خودش  
زیبا هم است و چشمهای نورانی  
دارد و میگوید :  
هژده ساله است و مثل تئاتر  
کلسنج شهرک جوانان است و نامش  
فریده همراست و اهل کابل است -  
بسیار خندان و خوش معاشرت

پرسیدم :

چرا مثل شدی ؟

پاسخ داد :

به خاطر یک خواب دیده بودم که  
هنرمندان به بهشت میروند .  
\* تمسرت در مورد آینده ات چیست ؟  
- یک هنر پشه پرکار و اجتماعی .  
\* طلعت چی گونه است ؟  
- بد بختانه که بسیار خوب است !  
\* چرا بد بختانه ؟  
- زیرا در طلوع خوب هر خواستی بی  
زحمت و مفت به دست می آید .  
\* زحمت را دوست دارید ؟  
- بلی به خاطر یک توانایی به کار دارد .  
\* از تواناییت بگو .  
- به اندازه یک مور زحمتکش در سینما

\* تا حال کسی عاشق شده است ؟

- تا حال من عاشق کسی نشده ام .

بهترین تشویق هنری برایت چیست ؟

- خشونت کارگردان و عصبانیت  
نزدیکانم .

\* آگاه شدم که در " رد پا " و " الما " من

سیاه " نقشی های خوب داری .

- درست ناقص را شنیده آید .

\* اگر بسیار مشهور شوی آیا پول -

اخلاق و شهرت را در یک ترازو خواهی

سنجید ؟

- اخلاق را بیشتر از پول و شهرت را

بیشتر ازین و اما اخلاق را برتر از شهرت

دوست دارم .

\* این شیوه بیان تان را میتوانست

مفصل تر بسازید ؟

- تازه تصمیم گرفته ام که کم حرف باشم

و هرکسی را بس کنم .

\* از ابراز نظر های هم مسلکهاست در

مورد شما راضی هستید ؟

- شما درست فهمیده آید که من صاحب

نظر در این مورد نیستم و با انتقاد

های عده بی بر عده بی نمیتوانم موافق

باشم .

\* گفتنی دیگری دارید ؟

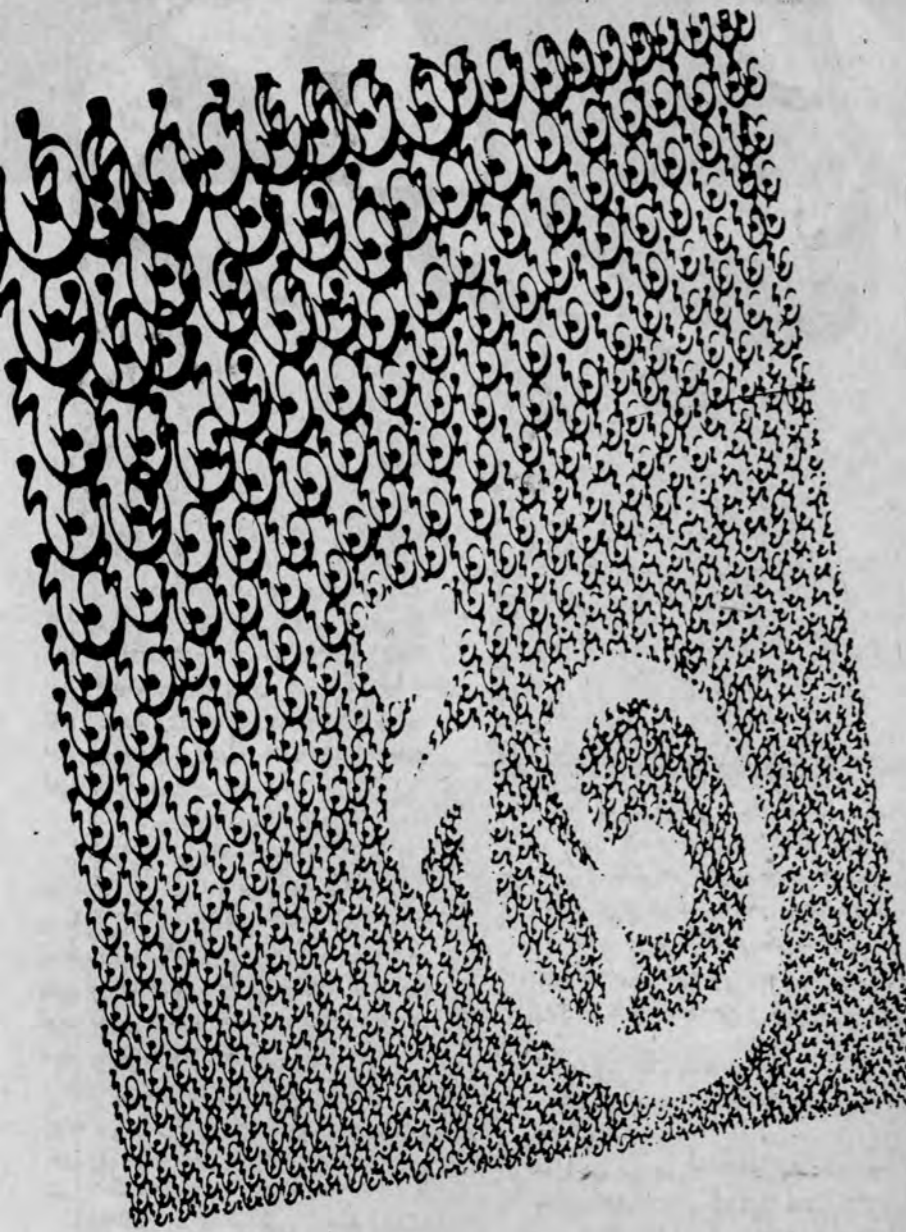
- من هیچ انتقادی بالای کسی و -

مرجسمی ندارم .





# ایمان از اول میاد



میدانست که پایان عمرش فرارسیده همیشه متفکر بود و هیچ کس را ملامت نمیکرد هنگامی که راه میرفت از همه سو بد و سلام میگفتند و او همه را با مهربانی پاسخ میداد و با این که حتی پوست تار موی سپید در محاسن سیاهش دیده نمیشد هر روز اشرف خسته گی بیشتری در او محسوس بود گاه با دیدن شتری که آب میخورد بر جای میایستاد و زیرا به یاد روز کاری میافتاد که خود شترهای عیش را برای چرانیدن میبرد همیشه مشغول نهایش به درگاه پروردگار بود و بسیار کم غذا میخورد و غالباً برای رفع گرسنگی سنگی بر روی شکمش مییستاد بادست خود شهر گوسفندان را میدوید و هنگامیکه لباسش فرسوده میشد و خودش روی زمین مینشست و آن را وصله میزد و هر چند دیگر جوان نبود و روزه داری از نیروی او میگذشت و باز هم در همه روزه های رمضان حتی روزه های بیشتر از آن را روزه دار بود نصبت و سه سال داشت که ناگهان تیبی بر وجودش راه یافت و درفش

اسلام را به دست پرمدار خود داد و بدو گفت: "این آخرین بامداد زنده گانی است بدان که خدا ای جز خدا ای یگانه نیست در راه او جهاد کن آرام بود اما نگاهش مانند نگاه عقابی بلند پرواز بود که ناگزیر به ترک آسمان شده باشد آن روز مثل همیشه در ساعت نماز به مسجد آمد به "علی" تکیه کرده بود و مو منهن به دنبالش می آمدند پیشاپیش ایشان همه جا پرچم مقدس اسلام در اهتزاز بنود هنگامیکه به مسجد رسیدند وی با رنگه پریده روی به مردم کرده گفت: هان ای مردم! همچنانکه روز روشن خواه نا خواه به پایان میرسد دوران عمر انسان را نیز سرانجامیست ماهمه خاک ناچیزی بیش نیستیم و تنها خداوند است که بزرگ و جاویدان است ای مردم! اگر خداوند اراده نمی کرد من آدمی کور و جاهل بیش نبودم کسی بدو گفت: ای رسول خدا! جهانیان همه هنگامیکه دعوت ترا در راه حق شنیدند به کلامت ایمان آوردند و روزی که تو پای به عرصه هستی نهادی و ستاره در آسمان ظاهر شد و هر سه برج طاق کدی

فسر و ریخت... اما او دنباله سخن خود را گرفت و گفت: با این همه ساعت آخرین من فرا رسیده است اکنون فروشتگان آسمان در باره من مشغول شورد گوش کهد اگر من از یکی شما سخن بصدی گفته باشم هم اکنون وی از جای بر خیزد و پیش از آن که از این جهان برود به من دشنام گوید و مرا بیازارد اگر کسی را زده ام مرا بزند... آن گاه چوبی را که در دست داشت به سوی حاضرین دراز کرد اما پرزنی که در روی سکویی نشسته بود و پشم گو سفند را میرشت فریاد زد: "ای رسول خدا! خداوند باتوباد!" بار دیگر وی گفت: ای مردم! به خدا ایمان داشته باشید و در مقابل او سر تعظیم فرود آرید و مهمان نواز باشید و پارسا باشید دادگستر باشید آن گاه لختی خاموشی شد و به فکر فرو رفت و سپس راه خود را با گامهای آهسته در پیش گرفت و گفت: "ای زندگان!" بار دیگر بر همه تنها میگویم که هنگام رحلت من ازین عالم فرار سیده و پس شتاب کهد تاد ران لحظه بی که بیک اجل به بالهن من

آید و هر گاهی راکه کرده ام به من یاد آور شوید... مردم و خا موش و افسرده از گذرگاه او کنار میرفتند و وی صورت خود را در آب چاه ابوالقدا بشت و مردی از او سه در هم مطالبه کرد و وی بید رنگه پرداخت ز گفت: تصفیه حساب درین جا بهتر است تاد ر میان کور! مردم با نگاهی پر از مهر مثل نگاه کبوتر بدین مرد پر جلال که دیری ننگه گاه آنان بود و منگریستند و هنگامیکه وی به خانه خود بازگشت بسیاری در بیرون خانه ماندند و سرا سر شب را بی آن که دیده بر هم گذازند و روی تخته سنگی گذاشتند با مداد روز بعد هنگامیکه سپیده دم در رسید پیمبر اسلام گفت: "ای ابوبکر! مرا دیگر یارای بر خاستن نیست از جای برخیز و برای من قرآن بخوان و در آن هنگام که زوجه اش عایشه پشت سرش ایستاده بود وی بشنودن آیاتیکه ابوبکر میخواند مشغول شد و گناه با صدای آهسته آه ای را که شروع شده بود تمام میکرد و درین ضمن بیه در سحبه (۲۰۰)



# د تورم

۰۰۰ او خيال بي بي زره نازبه هغه ورځ د عسکري موټر باهي ته پورته شوه. د موټر په باهي کې کيناسته هو. د هغه موټر په باهي کې بي جلال اباد ته روان و. اوله مخني سپت څخه بي - دغی سندري د حيرانو دريانو سپسرو فوزونه تخنول چي :

او د کونړ غلام محمد ۰۰۰  
اوسا پوډ پروژلي دينه ۰۰۰

خو خيال بي بي د دغی سندري بند ري په فکر کې نه وه. هغی خپله سندره وپله په خپل اووه کلن زمرک پسې بي پوي او پلي خواته خپلی خواري سترگي اړولي او د ابه بي د موټر په باهي کې په پيسر درد سره ترخوله راووتل :

- زمرک. هو زما زمرک خوياتي شو  
زه به بي پلار ته څه مخ توم اوڅه به وایم  
چي ولي رانه پاتي شو. هغه که پاتسې  
شي. هغه خوژني. هغه ۰۰۰

اووه کلن زمرک خوشيې د مخه لسه خپلی مورڅخه منده وکړه او غوښتل يسي چي خپل تره راڅپرکړي خو هغه پاتسې نه شي. له هغه کوچني ماشم سره هم دانگر وچي که د هغه تره پاتي شي هغه خوژني. د هغه به مري ژوندي ورک- وي. ټول خلک معانونه جلال اباد ته رسوي. زمرک هم په همدغه نيت په خپل تره پسې منده کړي وه. خو تراوسه يسي پته نه وه او خيال بي بي خوشيې د کتار تر حرکت د مخه هم پوي اولی خواته کتل او بيا به بي ترخوله راووتل :

## د ترنک ليکه

شيبی وي محکه چي يوه په خپله خوښه اوس جلال اباد ته نه وروان باران ماما هم به دغه موټرکي وکله چي دواړه بنا رگوتي خرافونه د دوي له موټرڅخه په دور وکي پت شول ده ته هم ژبا - ورغله او د وولند پوي د موټر سپين ز پري او ښځي ټول وژول. هو. وولند پيو سندره هم پاي ته ورسيد. هو. هغه سندره :

- زما زمرک خوياتي شو. که هغه پاتي شي. هغه خوژني. زه به بيا څه مخ توم ا سگي مانيام په خپله مانيامني غنځکي د تورم هرکلي کاوه. او تياره وه چي د هغی پرخي کتار هم حرکت وکړي. د موټر له حرکت سره سم د موټر د سپت سندره هم پاي ته ورسيد. هو. هغه سندره :

او د کونړ غلام محمد ۰۰۰  
با پيل ته مه مخه او سا پوډ پيسر  
وژلي دينه ۰۰۰

او خيال بي بي له خپلو کليوالو - مالتوالو سره د جلال اباد په لورد سفر نيلى زره نازبه زين کړ. کوچني ماشوم چي لا تراوسه بي د هغی شدي خو پري هغه بي به غنځکي و نارامې بي کولسه. ټول بي خوچي کله موټر حرکت وکړ. د هغه د نارامې او ژبا اغز هم آرام شو. او کتار روان و. د موټر په باهي کې - ناستو کسانو د حرکت په پيل کې د بناړ له خو خرافونو پرته بل څه نه ليدل. له پريپ خواشني بي د هغه خپل بناړ خرافونو ته هم د خداي پاماني لاسونه ښورول. به ټولو باندې د نامت او تورم يوه بل سره بي د غزید و او مرکو توان هم

له لاسه وتلی و. زياترو خو يو پر بسل پ ده لگولی وه او ویده وو محکه چي دوي خودا دري تلور وړخي شپه ويخ به بي خوښ او نارامې تيري کړي وي يواځي باران ماما بي به سترگوي نه ليدل او ياي لږ ليدل. همداسي وينرو. کله کله به د خوب يوه نري څپه پري راقله خوچي هسي غادي جمپ به پري راقس بيا به را وينرو. خيال - بي بي هم تر پوډ پوډ وينه وه تر پوډ پوډ پوري بي خپل تريان وه او غمونه لسه باران ماما سره شريت کړل. توره شپه وه. تورم، کتار او د کونړ سيند سره ملگري وو. هو داسي ملگري چي يوه او بل ته بي نيتونه بنه وه وه همداسي به يوه خوا او يوه لور روان وو. سيند د کتار وينو ته تري و او کتار بيا د تورم د دري واړه روان وو. کتار جلال اباد ته سيند هم په همدې خوا خود تورم لوري بيا حتمسې د جلال اباد پر خواته و. هو. همدغه سيالي روانه وه. چي خيال بي بي ته د خوب څپه ورغځيږمه شوه. خپل ماشوم بي بي يوه اړيله خوا ښکل کړ او همداسي بي په خوب کې به مينه مينه کيښتې ته وا -

چاوه. د څنگ زري بستري ته بي کتاره شاور کړه. هغه خوارکي هم د خوش شپو بي خويه وه سترگي بي څه له بي خوښ او څه له ژبا نه لکه د اور سگوتې داسي سري شوي وي. خيال بي بي هم ويند شوه. هغه خيال بي بي چي خپل پاتي شوي زوي بي يوه شيبه هم نه هيرسده او اوږد خوداسي ويند وه چي د دنيا - پر حال هم نه وه خبره. او شپه تر نيمايي اوښتې وه بي خوب بي لیده هو خوب وړان خوب. هغی به خپل دغه سترگي او نا ارامه خوب کې خوب لیده داسي بي د تورم به بي سراوا يه سخته کي روانه وي. ه رخوا ته چي کورې بي له تيارې نور څه نه يسي. داسي غورکوي بي بردنيا له تورم څخه پرته بل څه نشته. پاريزي اوله تيارې سمخي څخه بيرته د هغی د خولې په لور راستنيزي. کله بي د - سمخي خولې ته رانژني کيزي د شالسه خوايې برسي ايزه باندې يونس لکيزي. لاس زرا پوي او بي کورې يو يوه سينه کوتره بي به بي لاسکي مخامخ سترگوته کورې ايزه سترگي يره وايي :

- زه هم د سره خم مامم له دې تورمه

## وياسه

خو خود مه لاور اند ي نه مني چي د تورم په براخه اوتوره غنيزه کي تورا و کړمېن ن لاس د دي مخي ته لکه د زندان توره پنجره د ريزي او ورته وايي :

- داسيښه کوتره د دغه تورم روح ده. اوله دغه تورمه بايد ونه ولسي. هودا - بايد همدلته وي اولدته بايد پاتي شي. تورم هغه تري اخلي او د خيال بي بي د خوب ليد و بهير ياي ته رسيزي پوي او بلسي خپوا پراوړده کتار باندې د سرد کسو گوزاره نه هم کيدل خوبه د نو سپرو کتارکي پيو هم نه و پري خبر. باران ماما يواځس خون وچي لږ او پير پرونه به يسي او ريدل خود اچي نه بي ليدل د ويره زياته بروايي هم نه يرته. هغه هم د خان په فکر کې و. به هغه شيبه کي چي د دوي موټر په يوه لوي جمه کي کلتک وينويد. د د ماشوم د سختي ژبا اغز واوريد. خوله هغی ژبا سره سم يسي د خپلی وري نمسي غز چي به بروني کتارکي بي جلال اباد ته ليز له اوږده يسي بي چغی زه لي وريان شو. هسو چيغی بي :

- بابا. بابا بانه. زه جلال اباد ته نه خم. زه له تاسره پاتي کيم. زه نه خم. زه له تاسره ۰۰۰ يودوه واړه يسي غز ترغوز و شو خود ي نور هم د خپلی سمې به فکر کې شو. او د هغه غز بروايي وه کي هغه د خيال بي بي دواړه ماشوم غزو. هغه بي د دي کيښتې ته پروت و. په هغه سخت جمپ کې چي ټول بي به هغه تورم کي سسر و وينورول. هغه د خيال بي بي له غنيزي لويدي و. داسي شپه وه او موټر هم په چتسياران و. او هغه يسي سسر کتار را روان و يواځي له باران ماما پرته د بل چا ترغوز خوچي غز م سسه وشوي. اريخيال بي بي لا يده وه. - داسي بي تابه وي د مرغه خوب - ويند ده او ياداسي چي تابه وي خوب وينی او نه غواړي بي بي د هغه لسري غونډه شي. هو. هغی خوب ليدنه.

هم هغه خوب چي د ليد و بهير يسي هغه وخت پاي ته ورسيد چي له غنيزي څخه بي ماشوم بچي د موټر تړاوي را لويدي لسي و.

او کتار لا روان و اما سپيدي وچاودي د اسغان پر کارو باندې د تورم تيار و کيزي دي لا ولاړي وي. خود داسي کاواکي ښاردي چي تابه وي خوشيې

پاتس په (۲) مرکي



# این گفت و شنود را با احترام شناور عبدالرحمن صدیق و از سیرهای بخوانید

# محمد علی شناور کعباست؟



مصاحبه از عبدالرحمن صدیق



محمد علی شناور ۶ پیت اسم مرموز و حیران کننده ۰۰۰۰ پیت معمای ناگسودنی و سر به مهر شعبده باز بهر فیسی که ننوز صمه ها و نمایسات عیجان برانگیزش مورا برتن هر شنونده و بیننده راست میسازد ۰\*\*\*۰

شناور چی لونه آدمی هست ؟ او مردیست بلند قامت ۶ موی هیکل و صحتمند ۰ موهای کاملاً سالم و زیبا دارد ۶ ریشش به عرف شهید شدن مورود ۶ سفید پوست ۶ بشاش و پسر ضراوت است و همواره تبسم ملوخی بر لب دارد ۰

شناور آدمیست نهایت خوش برخورد با آواز گرم و گهرایی شمرده شمرده وی شتاب حرف میزند و به حدی خوش صحبت است که در اولین برخورد جا-نب مقابل را هیفته خود میسازد ۰

سمه بی از خود خواهی و خود ستا-بی در حرف ها و ژست های صمیمانه و بی آلیشانه اس پیدا نیست ۰

او را در منزلش "واقع تایمی" ملا-فات نمودم ۰ رفتی برایش گفتم که میخوا-هم از جانب مجله "باورن با شما صحبتی داشته باشم ۶ صمیمانه پذیر-فت و گفت : بفرمایید ۶ من به تمام پرسشها تا سر حد توان پاسخ میدهم ۰

اینک خواننده نان کرامی راد رچو-بان این صحبت ها فرار میدهم : \* محترم محمد علی شناور ! فکر نمیکنم بتوانم دو چیز را از طریق حدس و گمان دریابم : چهره ۶ تان شما را بسیار شاداب-نشان میدهد ۶ اما قسمتی از موهای تان شهید شده است ۶ لطف نموده بگو-بید چند سال دارید ؟ و شما که اصلاً شعبده باز استید ۶ چرا "شناور" تخلص میکنید ؟

- "خنده بی کرده میگوید : " مسن پنجاه و هفت سال دارم ۰ و اما موضوع تخلص ۰۰۰ این انتخاب موهوب خودم نبوده ۶ مرا مردم "شناور" لقب دادند ۶ زیرا از طفولت آبیازی میکردم ۶ تا اینکه " اگر به خود-ستایی تمهیر نشود " به مهارت های خاصی درین فن دست یافتم که شاید برای دیگران زیاد جا لب بوده باشد ۰ به این ترتیب من " شناور " شدم ۰

\* میخواهم بدانم برای اولین بار نمایش شعبده بازی راد ر کجا و چسی وقت دیدید ؟ و این اصطلاح را برای نخستین بار از زبان چی کسی شنید-ید ؟

- هان - هیچ یادم نمیرود ۶ سال ۱۲۲۰ بود و من هشت سال داشتم ۰

یک روز با پدرم رفتیم به منطقه جشن ۶ در یکی از گوشه ها ۶ مردمان زیبا-دی گرد آمده بودند ۶ نزد یکتر رفتیم برای نخستین بار دیدم که یک نفر هندی بسیار نیرومند کاره ای عجیب و غریب را اجرا میکرد که به کلی مرام خیرت آور بود ۰

مردم بهن خود تبصره میکردند کسی میگفت : این هندو جادوگراس ۰ دیگری میگفت : جادوگرنه چشم بندی داره ۶ عده بی دیگر میگفتند : شی ای کلس پالاکی دست اس ۰

و به اینگونه هر کس چیزی میگفت من که زیاد حیران شده بودم از پدرم درباره آن هندی و کارهای کجی کننده اش پرسیدم و برای اولین بار از زبان پدرم شنیدم که گفت : این مرتاض هندی شعبده بازی-میکند ۰ بلی پدرم همین جمله را گفت و من زیر لبی تکرار کردم : شعبده بازی ۰۰۰

\* خوب- دیدن اولین نمایش شعبده بازی چی تا ثیری بر شما داشت ۰ در آن وقت چی چیزی برایتان زیاد جا لب بود ؟

- به گمان من ۶ همه چیز از همانجا شروع شد ۶ در جریان نمایش به کلی حیران و کجکاو شده بودم ۰ آهسته بآهسته در صفحه (۹۰)



# فاروق فردا

د یوی ناپا په خوزی مینی د سمور بسن کلپغلی ته  
چی د شعرا وژوند پرتاند و شونو ومی خپلی پرخی وروی

## د مینی کلپغلی

زه دی د ستر کوبن ته  
چی زبیروی  
شییی شییی  
د اسانی کونو  
یا سنی کلپانسی  
د امید و نو مالی

ستا د زړه وړو نکی مو سکا  
یو زړه یا یللی مین  
ستا د بیکلیو ناز نینو شونو  
د کلمو نچسی له وړو  
د پانو پانو کلو بیو نو  
د ټولو لو  
یو یو لوه  
بیکولو  
یو سر کب لیبونی

لږ شاته کوری که نه ؟  
زه دی د ناز له قدمو نورا هست شوی  
غبار  
چی دی د تن سپوری کسی  
ته می لید لای نه شی  
خو محو کیرمه نه  
زما د مینی او د ژوند پایست ته  
یوه مینه ناکه زیری

ته یوه سا  
یوه غسوتی  
یوه کلپانه  
او د کلو نو یوه پیغله غونچه  
ته شاو خواته خودی خیر شه یوخل  
زه د رسره یم که نه ؟  
هو د رسره یه زه  
خکه د خپلی مینی  
د ټول احساس له زړو ستر کوربه  
تو لوم خاڅکی خاڅکی  
ستا د مو سکا عطرونه  
زړه می در پرانیزه ؟  
غواړی چی ورونی ته  
خپل انځورونه  
زما د زړه په کورکی ؟  
او خپل د تن د عطرو کلی هلته ؟  
خوزه یو هینم آشنا !  
چی ته یو هیزی په دی  
خکه چی زړه خومی له تاسره دی  
زنکیبزی ستا په زلفو  
ستا د بدن له عطرو سا اخلی  
ستا پر منگو لو باندی د مه کوی  
خویام چی زو بل می نه کوی  
زه می په زړه چی چهری ستا په لاسی زو بل  
او یاشی ستا تر قدمو نو لاندی وینی وینی  
تانه کیله هم چیری و به نکرم  
خیز  
ستا د بدن د انځور نو کلی  
او د نکه بنگه نه شی  
ستا د بدن د عطرو  
د خاڅکیو خاڅکو دنیا  
زه د حالاتو د خیالو نو اسکیرلی هستی  
او ته د تور و تورو شپو له انځرو خخه  
یوه آزاده  
او خپلواکه  
شاپیری د مینی

زه ستاد ماتی مینی  
په سفندرکی لا هوشوی  
یو هخاند لاموزن  
چی ستر یا نه پوژنم  
ته می د هیلو د خیا لو نو پر نیلی ارشی لینی باندی  
یوه خلید و نکی سپوزی  
یو غوړید و نکی شفیق  
او د پیرو نو کوزی  
زه خوک یم ؟  
یوی رسوا مینی ته  
تاویل شوی شعر  
تا پیل شوی سرود  
د چادردن کو گل کی  
یو د عصیان  
تا سپرل شوی تر یاد  
او د خزان په وره کی  
یوه رنگ بایلی ترمی ترمی زده لای پاته  
او ته ۱۰۰۰  
زما د رسوا او اند پیننی مینی  
یوه د ساز  
او د سرود  
یوه خو زه توانه  
یوه د کلو غونچه  
او یوه پته پیل شوی نغمه

چی شپه و رڼ دی یو یوم عطرونه  
زما د حال غوزو نه  
تا ماته تل او روی  
زه د سپوزی سپوری کی  
ما نیامی ستوری په شان  
چی خو مره شپه پرما و زرد غوړی  
هو مره می هره کتوه  
له خنو خنو د سپوزی نه خان ته نور پوزی  
او د سپوزی  
پرنو رانی خنگلو  
خمار خو بو نه غواړی  
زه خو بی وینم آشنا  
چی ستا د وصل لاره

ما ته کرد جنه نه ده  
زما د مینی د هرگام په وړاندی  
باران د نور وړ سپری  
ته می د مینی  
له خاڅکو خاڅکو مرغلو خخه  
یوه کلپغله د شمیر  
زما پر زبه جاری  
زما د ذهن شپس  
زما د خیا لو نو یوه اند په له سپری  
ته می د خاوری خاوری ژوند  
د هیلو هیلو بی کی  
یوه خندا نه غو تهسی  
چی پانی پانی د مو سکا نه دی  
کتره کتره می د بدن  
وهی سترگه د مینی  
یم ستا د پانی پانی مینی  
د عطرونو مالهار  
زه می د ورخو شپس  
چی د لاسو نو له خړکو نو سره  
رینسی د ژوند غوړی  
د خپلی ژمنی  
د درناوی په خاطر  
او د یوی مینی د رضا لپاره  
داستا د وصل تر پالنکه پوری  
شییی شپس وروم  
ته خه وایی ؟  
سرمی سپری دی  
چی ستا خنگلو باندی  
ستا د بیکلو انکو په رها  
د ستا د تورو تورو زلفو د کیمی تر خونسی  
تپت شمی راستا د عقیدت سجده ته  
او یا پر د ار خوزی  
زما د مینی د نیما

۶/۵ سنبله ۱۳۶۱



اشراق

به ایمن دگر امروز هستم  
چراغی در پرو نوری به دستم  
رسد دستم به تاکستان خورشید  
فروزد از آسمان گردیده تا همدم  
به لب دارند جو باران پیامی  
درختان خها بان ها سلامی  
به مهم دست یازد شاخه در راه  
ز باغ شب بچشم خوشه ی ماه  
ز بان سنگه و رنگه و واژه دانم  
خطوط برگه ها یک یک بخوانم  
سند باد باشد باد پیام  
به مال ابرها دست بسام  
به لب شرم ز پستان ستاره  
بمان کودکی در گاه گواره  
برد بوی گل از دست دامن  
شب من از چراغ ماه روشن  
به روی آب بی کشتی برانم  
گزند ی ناورد آتش به جانم  
کند سوز ابرم سایه بانسی  
سپاه کوه های پامانیسی  
چراغ لاله ها در وقت بزم  
زمن اشکه زرد غمت بزم  
تمام لحظه هایم امانی  
جهان بکمر شده از رنگه مانی  
به دشت و کوه نلوفر برآمد  
لباس لحظه ها آبی نماید  
رها از دستند آرزو ها  
به گوشه آویزه های حرف بودا  
حکوه دست خلوتگاه رازم  
حریر سبزه باشد جانم  
کم با باد و باران گفتگوی  
زینم تازه سازم دست و روی  
به رکها هم سرود نور جباری  
سپردن تن به خورشید بهاری

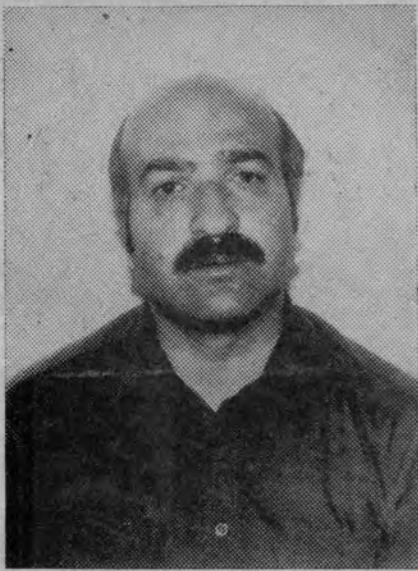
نیمه با تو بود

می جوشد از لب من پنجم آشنایی  
می خمزد از دل من آواز همدانی  
خواهم که با تو خوانم آهنگه با تو بودن  
از دور دست دوری روزی اگر بیایی  
نی می کند حکایت و داد از غم جدایی  
داد از غم جدایی و داد از غم جدایی  
آغوش من به سویت هر لحظه ای کشود  
اما تو می گردم و با تو پر از ترانه  
روزان بی سرودم و با تو پر از ترانه  
شب های تیره ام را و اشراق لحظه های  
آغوش تو بهشت است و دروازه هاشمیه  
دروازه های بسته و سوی کی می کشایی  
هر شب بچشم عاشق باشد هزارویک شب  
خواب شبانه ام را از دیده می ربایی  
هنگام با تو بودن من تا کجا رسدم  
کفر مرا بیخشا و در زهن من خدایی

قامت بلند منیر - بهر خاطر

ای مرد ای شکوه  
ای آیت سروده  
ای قامت بلند هنر در زمانه ها  
ای یاره  
ای عیاره  
ای اوج  
ای طلوع  
ای مؤده ی بهار  
ای شب چراغ روشن شعرو ترانه ها  
ای صبح  
ای نسیم  
ای لاله های درخت  
ای باغسار گل های چشمه سار نوره  
ای لحظه ی لطیف  
در آسمان آبی ذهن کیو تران  
زان سوی سده ها آواز می کشی  
آغاز می کسی  
باعرشبانه سرود تقدس شبانه ها  
ای آتش ای شراره  
سنگه از سرود گرم تو بیدار می شود  
خواند ترانه ات  
باران و برف و باد  
در چار فصل سال  
اسطوره ی شکوه تو تکرار می شود  
از روزگار تو  
زان روز های سبز خدا سال ها گذشت  
نامت ولی هنوز  
ماندست در حکایت و طهیف فسانه ها  
با هر سرود سبز تو ای آیت بهاره  
از خاک سر برون بنماید جوانه ها

فصلنامه



ایما اوج غزل روح ترانه  
مرا از زینتن تنها بهمانه  
تراش پیکرت شهکار بهزار  
قدت بیست بلند عا شکانه  
لبت مکر شراب شعر حافظانه  
غزل های نگا هست زلف درازت  
هزارویک شب زلف درازت  
نی آید به پایان این فسانه  
حضور شعر دریا در صدایت  
ببرد لحظه یی الهم شاعر  
کلامت لحظه یی الهم شاعر  
که ماند نقش در ذهن زمانه  
به پشت خاطر از دوری تو  
کبوتر های غریب کرده لانه  
به مثل دانه ای در خاک پوسند  
دل من از غمت ای نازدانه  
سهداران من بدانند  
زمستان جدایی فصل اندوه  
زند بر شانه هایم تاز پانه  
مرا مهان دست خوبش کن  
شبی با حجم گرمای زمانه



# حجتی باندی

## در جنگال

### ایدز

ترجمه: محمدی و ماکری

ستان اوقات گذرانده تا به بیماری نسا - فناخته او مد او صورت گیرد ، ولسی طرف این مدت طویل باوصف مصرف - ادویه گوناگون آن هم به گونه دوامدار - بازهم در تماس های ((جنکی)) با بیمار - ستانها تقلیلی به مشاهده نرسید .

یکی از منابع نزد یک به او ، گفت که بدون شک و تردید ، ((جنکی)) به یکی از بیماری های جنسی مبتلا می باشد که او را به کلی بیچاره و ابتسر ساخته ، چنانچه این حالت از رنگ خاسف و ناشگفته او در نگاه اول نمایان میشود و گذشته از آن در طول ایسن مدت هیچ یک از ستاره گان سینما با او صمیمیت و ارتباط عاشقانه پیدا نکرد . و اگر با کسی ارتباطی قائم کرد ، ظرف مدت کوتاهی بین شان منازعه و متارکه به وجود آمد .

خبرنگار مجله 'فلمی ستاری' درباره ((جنکی باندی)) از مد هوری یکست پرسشهایی نمود که او در این رابطه گفت :

- ((جنکی باندی)) به همان بیمانه بی که در تماس با یگران شاد و مسرور و مشغوف دیده میشود ، در زندگی شخصی خود درست در نقطه متفاد قرار دارد . او در تنه ای گرفتار یا 'سویچاره' نمی ، انسرده گی و تاثیر است و به هیچکس هم نمیگوید که علت و انگیزه این تاثرات چیست !

بیان فرح در مورد او مضمون دیگری دارد . او میگوید :

((جنکی باندی)) درست مزاج میباشد کسی را دارد . او کاملاً منجمد است مانند پارچه بیخ . هرکی (از جنس زن) بعینه در صفحه (۸۷)

حقیقت این است که برای رسیدن به یک لذت یا هوس یا انطفاي موقت هوس های جنسی ، بیمارهای دامنگیر انسانها میشوند که از آگاهی آن ، دیگران همدرد یغان ، در ستان و حتی کسان نزد یک وی گرفتار همچنان واضطراب و خوف و دلهره میشوند و از نزد یکی و معاحب با انسان آبا میوزند ولو که انسان در عالیترین مرتبت مادی یا معنوی هم قرار داشته باشد ! اگرچه طبابت عصر و تحقیقات گسترده و دانشه دار ، به روشنی نشان داده و حتی ثابت کرده است که بیماری ((ایدز)) به استثنای موارد خاص ، درد دیگر شرایط قابلیت انتقال و سرایت ندارد . اما این موضوع برای آنانی که بحث و استدلال - های علمی را دوست ندارند ، قانع کننده نمیباشد . مثلیکه این حقیقت در مورد جنکی باندی ملموس و محسوس می باشد . افواهاات و شایعات درست و یا نادرست ، مدتها این مطلب را میسرمانند که ((جنکی باندی)) هنرمند سینمای هند که درین اواخر فعالیت او در سینما خیلی چشمگیر و رخور توجه است ، گرفتار بیماری وحشت آفرین (ایدز) گردیده است .

او مدت جارماه پیش در یکی از بیمارستان های بمبئی بستری شده و به دنبال آن این شایعه قوت پیدا کرد که در وجود او میکروب بیماری ایدز پیدا شده است .

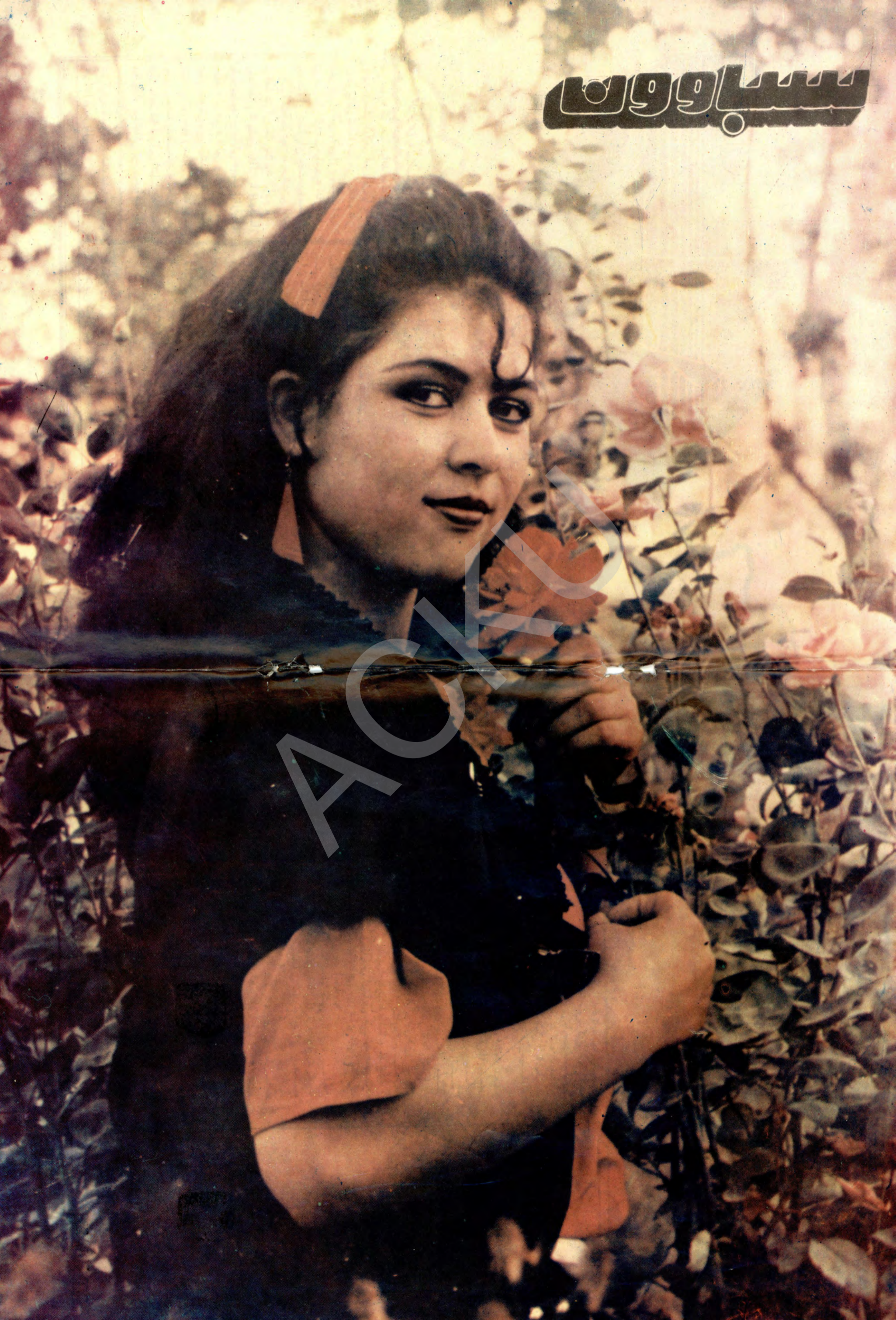
این افواهاات ، از طرف یکی از بیماران و یا از سوی دکتر در مانگرا و تایید و تعدیق نشده ، ولی از حلقه های نزد یک این هنرمند ، بیوسته خبرهایی شایع شده که گویا ((جنکی)) از مدت یک سال ونیم به این سو ، در چندین بیمار -



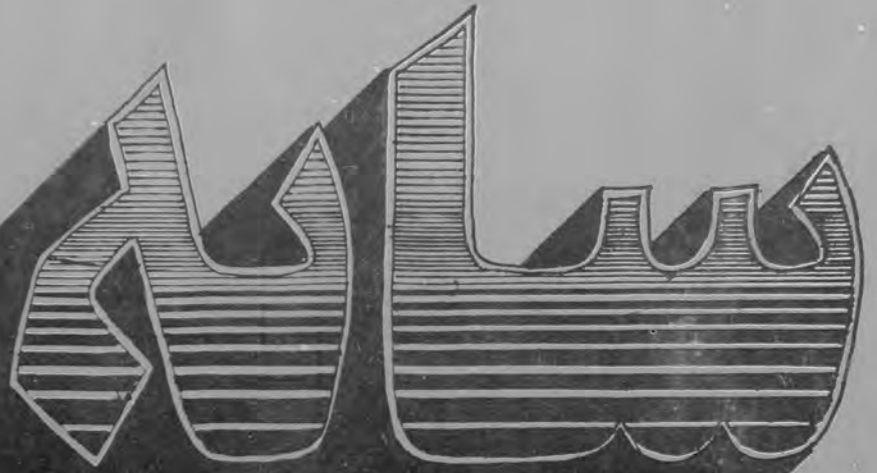
لرگی بیماری ایدز  
وحشت آنگر است  
باید در برابر  
جنکی باندی در  
صلح دیگر استاده  
شد . این موضوع  
در رولن بسیاری  
از هنرمندان  
تا راحتی ایجاد  
کرده است



سپاویں







گلبرگ

توجه: حمام الدین - بروجرد

فصل شماره گذشته

در شماره گذشته خواندید که : مردی سفر طولانی دریایی را به خاطر پلانی که داشت طی میکند و در عملی کردن این پلان از دوست اش تو مان جان کمک میخواهد ، آنان با یک عده از اشنا یان جفت و جفت در استقامت تپه به حرکت می افتند از قضا در آن جا یک مرد آرام و با یک اندام با پتلون خاکی با آنها یکجا میشود و وسایلی عجیب را از قبیل خمه ، مرهم ، قالین و ... از جیب پتلونش بیرون میکند ، مرد از کشیدن این همه وسایل از یک جیب پتلون وحشت زده میشود و میخواهد فرار نماید اما در این اثنا توجه میشود که مرد خاکی پوش میخواهد با او صحبت نماید ، میخواهد که بمسخران نشگون دهد و او را کمک نماید و این هم ادامه سر پال .

معامله گری میدانم . دیار فریت و بیگانه عجیب داریست سایه آدم نیز از دست کسی روز ندارد . او هیچانزده گفت : برای این سایه عجیب بلند ترین جایزه زیاد نیست . آقا مرا ببخشید . مقصد تانرا ندانم . چی گونه ممکنست سایه من ... میان سخنانم دويد : من فقط از شما تقاضای اجازه می نمایم تا این جا در محل این سایه برنجایت بایستم و خودم را بنهانم . البته برای اثبات منونیت ، همه تخمینه های مرا که با خود در یکس دام ، میگذارم این جا یک خریطه خوشبختی با خود دارم آنرا برایتان میدهم . خریطه خوشبختی ؟ آندم ترسم به حدی بزرگ بود و او تمام اندیشه ام را تسخیر نموده بود او بدون درنگ دستش را به بکش برد و یک خریطه بزرگ چرمی که نزد یک نزد یکس دوخته شده بود و دو طناب چرمی به دو طرفش کشال بود آنرا به من داد .

سر خریطه را باز کردم ده سکه طلا را از آن بیرون آوردم ، یازده سکه ... ده سکه دیگر نیز ... به زودی دستم را گرفتم ... معامله ادامه دارد و شما برای سایه . ام این خریطه بر از سکه را میدهید . او پیشنها کرد ، زانو زدم و آن وقت من سایه ام را دیدم از فرق سرتا پا ، که آهسته روی بیزه ها افتید ، بلند شد ، یکجا لولید ، جین دارشند و سر انجام تا بدید گشت . او ایستاد شد . خودش را بار دیگر خم کرد و تا بدید شد . وقت رفتن صدای خنده آهسته اش را شنیدم . من خریطه را با بند های جرمین بستم ... همه سکه های طلا بودند . شتاب کردم تا این محل را زود ترک بگویم . جاییکه واقعا کاری نداشتم پیش از همه جیب هایم را بر از سکه طلا نمودم . بعد خریطه را به گردنم آویختم و آن را به داخل یخن بیرون بردم . از بارک باتندی تمام ها فاصله گرفتم . به جاده اصلی رسیدم و به استقامت شهر راه افتیدم . وقتی از دروازه شهر میگذشتم از عقب فریادی را شنیدم : جوان ! هی جوان بشنو ! به اطرافم خیره شدم . زن بیبری صدایم میزد : احتیاط کن تو سایه ات را فراموش کردی ای ! گفتم : شکرما در جان و یک سکه طلا را به عنوان سپاس به او دادم و در وسط

درختان رفتم . گنج شده بودم سایه ... سایه ، این چه ماجرای بود ؟ دروازه بان شهر نیز صدا زد : آقا سایه ات را گذاشتی به دنبال آن شماری از زنان فریاد بر آوردند : این آدم بیچاره سایه ندارد . این صحنه ها مرا خشمگین ساخت به حدی که از آفتاب دوری و اجتناب کردم وقتی شاگردان از مکب می آمدند ، یک طفل خورد سال مرا متوجه ساخت که سایه ام نیست . بعد از آن همه بچه ها روی سرک با هیاهو فریاد میزدند : انسانهای مرتب و بانظم ، وقتی زیر آفتاب میروید ، سایه تانرا با خود بگیرید . برای این که خود را از شرشان رهایی بخشیده باشم ، برای هر یک سکه طلا انداختم و بایک واگون کرای از نزد افراد فرار کردم . وقتی خودم را در واگون تنها یافتم ، به تلخی گریستم . از من چی ساخته میشود . دانستم که سایه آدم بهتر و با ارزشتر از طلاست . در کمر خودم که واگون مرا مقابل هتل اولی پیاده کرد . بهترین اتاق را در اختیارم گذاشتند . شجاعی فکر نمیکنم آن دم چی کاری را باید انجام میدادم خریطه سکه های طلا را بیرون آوردم و با خشمی که چون شراره های آتش مرا میسوخت زمزمه کردم : طلا ، طلا ... خریطه را روی زمین گذاشتم . سکه ها را گذاشتم زیر باهام برق بزنند و شرمگ شرمگ کنند . در فرجام خود را ناله روی بستر برتاب کردم که آن هم پر از سکه های طلا بود . روز چنین به شام رسید . تصمیم گرفتم اتاقم را باز نکشم . شب را روی سکه ها گذشتم و همچنان زنبه خواب رفتم . وقتی بیدار شدم ، هنوز هم بسیار وقت بود . ساعت ایستاد بود . من مثلیکه تجزیه شده باشم احساس گرسنه گمی و تشنه گمی نمودم . خواستم طلا ها را مسترد کنم . بجزیره اتاقم به سوی دریا باز شدم . روی یک کرسی نشستم . به پیشخدمت اجازه ورود به اتاقم داده ، چیزی برای خوردن فرمایش دادم . با این مرد در مورد بنای یک منزل صحبت کردم . او عقیده داشت که یک مرد سوسسی به نام بیندل در فرصت های لاین میتواند مرا کمک کند . مرا از قیافه صمیمی و شیار ویا و فای بیندل زیاد خوشم آمد . این مرد در زنده گمی مرا همراهی

کرد و به من فراوان کمک کرد . روز را در اتاقم سپری کردم . بسیار چیز های قیمتی خریداری کردم ، فلزات نجیبه نیز خریدم ، اما کجا بود که طلا ها کم شود ؟ همه وقت از یک چیز در هراس بودم . جرات یا بیرون نهادن از دروازه را نداشتم . شام ها پیش از آن که تاریکی همه جا چیره گردد ، چهل شمع را در اتاقم میانروختم خواستم شهادت به خود داده نظر مردم را یک بار دیگر ببازم . شبهای مهتابی بود . شب به سان یک جانی کلاه را بر سرم کش کردم . پیش از همه در یک میدان دور از سایه خانه های که مرا بنهان کرده بود ، بمیرون با گذاشتم در روشنی مهتاب به بیرون رفتم و - انتظار آن را کشیدم سر نوشت را از دهان دیگران بشنوم . زنان به من همدردی نشان دادند ، به ویژه کسا به



های بعن داشتند . دخترکی تصادفی به سوی من نگاه کرد و از این که سایه مرا نیافت ، سرش را زیر انداخت و از آن جا دور رفت . اشکهایم را مستردم و با قلب شکسته به تاریکی رو آوردم در جایه منازل ماندم . آهسته و ناراحت به هتل برگشتم شب را با بیخوابی به بحر رسانیدم . روز بعد اولتر از همه بیرون شدم در صدد پیدا کردن مرد خاکی پوش شدم . چی خوشبختی بی این معامله احقانه ، این همه مصیبت را به من بار آورده است . گذاشتم بیندل بیاید . او به من آدر سرد تقی خاکی پوش را داد . همه چیز را به مرد تعریف کردم و همتم : که یا قنشر برای من حیاتیست . بعد همان قدر پول را آوردم که توانستم حمل کنم . بار دیگر گفتم : بیندل ، طلا بسیار دروازه ها را میگشاید و بسیار چیز ها را که دشوار

و غیر ممکن مینماید . ممکن میسازد . برو خبر های مطلوب را بسیار ! بیندل رفت و لختی بعد فمین و ملول دوباره برگشت . هیچ یک از افراد آقای جان ، هیچ یک از معانسان وی مرد خاکی پوش را به خاطر نداشتم . نور بین تازه آن جا بود . به بیندل - اشاره کردم تنهام بگذارد ، اما بیندل علی الوصف آن برآم گفت : از فرصتی سخن میگویم که برای تو مهمترین لحظه بود . امروز صبح در مقابل دروازه مردی با من مقابل شد و به من گفت : لطفآ به آقای بیتر شلیمل بگو که مرا در این جا زیاد ببیند . من آن جا به دریا میرم . کشتی در بندر انتظار را میکند . به او بگوید که چی قدر مشکورش استم . فریاد زدم : بد بختی بزرگ ... یقینآ خودش بود . بلسی او بود که سایه ام را ربود و من بیعوش او را نشناختم . بیندل این مشخصات آن بود ، ان یکی که برای من این همه تولید درد کرد . دوباره بیندل را به سوی بندر گسیل داشتم تا مرد خاکی پوش را پیدا کند اما درینجا که کشتی از بندر خارج شده بود . مرد خاکی پوش بسان سایه نا بدید شد . من اسیر زندانی به برنده بی میا . ندم که پروا لاش شکسته باشد . در واقع مثل زندانی بودم ، دروازه انسان ها ، تنها با اسرار تاریخ خودم . طلاها را نیز نمیخواستم ، چون که همین طلاها امیدم را از تمام زنده گمی بریده بود ، حتی از نوکر خود نیز واهمه داشتم زیرا صاحب سایه بود و سایه اش را میتوانست در آفتاب ببیند . شب و روز به تنهایی غذا میخوردم و محصور در چهار دیواری اتاق بودم . آن جا هم کس - دیگری نبود که بامن رنج میبرد . بیندل رنجش از آن جهت بود که مرد خاکی پوش را نشناخته بود . متیقن بودم که مرد خاکی پوش سر نوشتم را در دست دارد . از تلاش دست نکشیدم . باری بندل را با یک انگشتر الماس قیمتی نزد معروفترین نقاش شهر فرستادم و از سر دعوت کردم . مراملاقات کند . ادامه دارد



# عشق

پسر: پدر جان عشق چیست ؟  
 پسر: عشق یعنی این که انسان کسی را زیاد دوست داشته باشد .  
 پسر: آیا این خوب است ؟  
 پسر: بسیار خوب !  
 پسر: شما گاهی عاشق بوده اید ؟  
 پسر: بلی ، آنها هم نه یکبار .  
 پسر: حضور فهمیدید که عاشق استید ؟

پسر: احساس کردم .  
 پسر: چطور احساس کردید ؟  
 پسر: بلاوقته در مورد انسان مورد علاقه ام فکر میکردم .  
 پسر: حتی در وقت کار هم ؟  
 پسر: بلی ، حتی در وقت کار هم .  
 پسر: پس عشق و عاشقی بر ملکست خسارات وارد میکند .  
 پسر: آیا برای آن مجازات تعیین نکرد ماند ؟  
 پسر: نخیر ، حتی آن را تشویق میکنند .

پسر: چرا ؟  
 پسر: برای این که مردم از عشق سعادتمند میشوند .  
 پسر: آیا شما سعادتمند بودید ؟  
 پسر: بلی ، وقتی عاشق مادر شدم آنقدر سعادتمند بودم که شبها خوابم نمی برد .  
 پسر: شبها خوابت نمیرد ؟ با آنها سعادتمندی ؟ !

پسر: بلی ، چرا تعجب میکنی ؟  
 پسر: هفته گذشته ، یک شب خوابم نبود و فردا پیش غم قابل تحمل بودید .  
 پسر: آن شب دندان درویدم .  
 پسر: آیا عشق مثل دندان دردی است ؟

پسر: چی میکنی در عشق قلب انسان مثل ناهوس تند و محکم میکنید  
 پسر: پس این یک نوع بیماری قلبی است ؟  
 پسر: نخیر ، عشق حالتی است که انسان خود را غنی و سعادتمند احساس میکند .  
 پسر: پس میتوان آن را بالاتری مقایسه کرد .  
 پسر: چطور میتوان عشق را با پول مخلوط کنی ؟

پسر: یعنی برای عشق پول لازم نیست ؟ این بسیار بسیار عالی است !  
 و عشاق زمانی که با هم اند چی میکنند؟  
 پسر: خوب به تئاتر و سینما میروند برای همدگر تحفه میخرند .  
 پسر: و اینهمه بدون پول ؟  
 پسر: حضور بدون پول ؟ البته که با پول ، اما عاشق پولی را که خرج میکند ، حساب نمی نماید .  
 پسر: پس عشق یک نوع ولخرجی و اسراف است ؟

پسر: نخیر عاشق آدم بسیار قانع است . حتی یک تبسم و نگاه ، معشوق هفته ها به او انرژی میدهد .  
 پسر: بسیار عالی ! پس این عشق در واقع یک نوع رژیم غذایی برای لاغر شدن است ؟  
 پسر: نخیر ! عشق رژیم غذایی برای لاغر شدن نیست ، عشق حالتی است که یک انسان ، انسان دیگر را بسیار دوست میدارد .

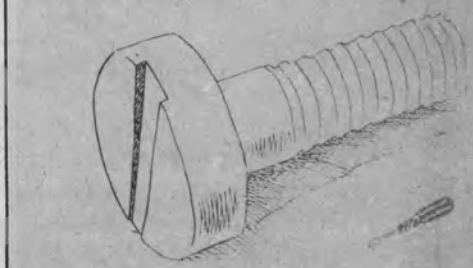
پسر: خوب پس آدم عاشق یقیناً کوچکترین ضرری به معشوق خود نمیرساند .

پسر: نخیر ! کم اتفاق نافتاده که عاشق معشوق خود را به خاطر بی وفایی اش به قتل رسانده است .

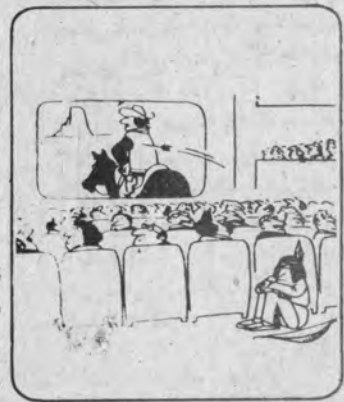
پسر: در این صورت عاشق دیگر معشوق خود را دوست نمی دارد ؟

پسر: نخیر ! اگر او را دوست نداشته باشد ، او را به قتل نمی رساند عاشق دست به قتل معشوق نمیزند ، زیرا فکر میکند که بدون او زنده کسی کرده نخواهد توانست .

پسر: پس میتوان نتیجه گیری کرد که عشق شبیه حالتی است که آدم ولخرج با قلب بیمار ، رژیم غذایی دارد ، از بی خوابی رنج میکشد ، لاتی را میبرد و قادر به قتل نفس است و به علاوه همه اینها خود را سعادتمند میداند . پس میتوان او را آدم غمگین نورمال دانست . میدانی پدر با فهمیدن این مسائل به این نتیجه رسیدم که هیچگاه عاشق نشوم .



## از شب بخند تا زهر خند







تین



笑的儲者

## سیناتورهای طلایی

ورزید که بلاخره خودش هم دایروی شد  
 ● بارسیدن به تعاعد و حق داشتن  
 ● خطر خود را هم به دست آورد  
 ● در تاریخ داخل شدن گاه آمانفر  
 از داخل شدن در بعضی دفاتر  
 است  
 ● آرزو ها میبایند و میروند • مهم  
 این است که خود ما بهالست باقی  
 بمانیم •  
 ● در مبارزه علیه ضعف های خود  
 بعضاً باید مخالفین خود را هم  
 شریک سازیم •  
 ● دستهای که در هنگام ناکامی  
 بطرف انسان دراز میشود اکثراً برای  
 وداع است •  
 ● پستی هم اوج خود را دارد •  
 - کسانی که وجدان کمتر دارند •  
 میتوانند از صعوبات دنیایی بیشتر دا-  
 شته باشند •  
 ● کسانی که مخالفت ندارند نمیتوانند  
 از چیزهای دنیایی بیشتر داشته پا-  
 شند •  
 ● بعضی ها حقیقت را دور نمی زنند  
 مستقیماً بران پامیکند آرند •

● در کله بیشتر بره ها را جستجو  
 میکنند تا نوابخ را •  
 ● مساعی زیادی بهدر رفته و صرفاً  
 بخاطر این که جای دیگری برای رفتن  
 نداشته اند •  
 ● علم آفتاب است - برای بعضی ها  
 تابستانی و برای بعضی ها هم زمستانی •  
 ● زمانی که چیزی برای گفتن نداری يك  
 چیز دیگر بگو •  
 ● همه چیز مود شده میتواند به چیز  
 چیز های عالی •  
 ● پر حرفی تو سازی سکوت است •  
 - بعضاً کسانی که در پلکان ارتقا ی  
 مقام میدوند و نسبت به آنانی که  
 بر آن میخیزند عقب میمانند •  
 ● بهر کرات با تجربه گناه خود را -  
 بطور شرافتمندانه بر زهر دستان خود  
 سوار یانه تقسیم میکند •  
 ● چنان در او بیکیف بودن سعی

## فکاهیات

هماندار طهاره به مسافر :  
 - خانم نترسید و تا حال هیچ موردی  
 که طهاره به زمین نرسیده باشد وجود  
 ندارد • \* \* \*  
 داکتر به مریضی :  
 - روزانه چند بوتل بهر مینوشی ؟  
 - چار بوتل •  
 - اما من برایتان اجازه روزانه دو -  
 بوتل را داده بودم •  
 - بلی • اما یک داکتر دیگر هم برام  
 اجازه و نوشیدن دو بوتل راداد •  
 \* \* \*  
 از صحبت دو زن نه چندان جوان :  
 - تاسی ساله نشوم و ازدواج نخواهم  
 کرد •  
 - من تا ازدواج نه کم می آلمه  
 نخواهم شد •  
 از صحبت دو داکتر بهر :  
 - یک مریض داشتم که بر اساس همه  
 تشخیص ها باید ده سال قبل میسرود  
 اما تا امروز زنده است •  
 - بلی همینطور است • وقتی بهسار  
 برای زنده ماندن مصمم باشد و طبابت  
 کاری کرده نمیتواند •





# دستگاه خنده

## مراحمیت به تلويزيون

تلویزیون : راد یو هاجه میگویند .  
مراحم : میچم ولا ، مانی برق داریم  
ونی بالتسی !  
تلویزیون : موسیقی گلچین !  
مراحم : ای خورخیره د بیرست ما  
موسیقی خارچین رامیینیم و  
میشوییم .

\*\*\*  
تلویزیون : زه د افغانستان د بیاره  
خدمت کیم .  
مراحم : هغه هم کوي . زه هم کوم  
خونه پوهیږم چي ولسی  
سر کونه یی ژرته اباد یزي .

\*\*\*  
تلویزیون : د رسپاره ما .  
مراحم : رخپوړیتیت . نی چشمه است  
نی صلح .  
تلویزیون : مجله تلویزیونی .  
مراحم : بخا طری خوب است که هر  
شماره ان د و ماه د مطبوعه  
استراحت نمیکند .  
مراحم بلقیس بسمل

د و مامور در این راه جوړه مهوره  
یکوش واسطه دار د یکوش بهچاره مهوره  
مه قربان همو واسطه دار ش  
که کارش شده خندیده مهوره

## مفاهیم جدید

خشو :  
خشو از دو کلمه " خوش " و " او "  
گرفته شده ، یعنی خشو کسی است  
که باید هر کار به خوشی و اجرا شود .  
داماد :  
داماد اصلاً از دو کلمه " دام " و  
" آمد " ترکیب شده ، یعنی مردی  
که به دام مادر دختر گرفتار آمد .  
نسکاح :  
نسکاح اصلی آن نگاه می باشد و از  
دو کلمه " نکو " و " آه " ترکیب شده  
است ، یعنی از فشار مصارف ازدواج  
آه نکو .



تهجه کننده ظاهر ایوبی

مکن نیشن که محصل استی یارجمان  
به پوهنتون کابل استی یارجمان  
مکن تولید از هنرمندان خواجه  
به مثل پندک گل استی یارجمان

## ناپلهیون

داکتری در شفاخانه دیوانه ای را -  
لت و کوب می کرد .  
سرپرستار شفاخانه پرسید :  
چرا او را می زنهید ؟  
داکتر گفت :  
به خاطر ای که این مریض می گوید  
که خودش ناپلهیون است .  
سرپرستار گفت :  
باشد بگوید ، عیب این کار در -  
چوست ؟  
داکتر جواب داد :  
عمیش در این است ، که ناپلهیون  
خودم استم .



## میرزا شاخساز

اپریتر بخشن جنایی تلیفون نمبر ۴۵۰۰ صفحہ ما گزارش داد کہ میرزا شاخسار رئیس عمومی صفحہ دستگاہ خندہ د پیروز بہ جرم اخذ مبلغ "۳۰۰" افغانی رشو دستگیر و بہ محاکمہ کشانیدہ شد .  
خبر می افزایش :

تجار نوال موہ ظف کہ سخت احساساتن شدہ بود اخذ "۳۰۰" افغانی رشوہ را یک سبوتاژ اقتصادی خواندہ و متہم را بہ حیث یک خائن بہ منافع ملی محکوم نمودہ از محکمہ برایش شد۔  
بدترین جزا را تقاضا نمود .  
خبر علاوہ می کند کہ بعد از اظہار رات تجارت نوال و نوبت بہ میرزا شاخسار رسید ، تا از خود دفاع نماید .  
میرزا شاخسار دفاعیہ خود را در برابر محکمہ چنین پیشکش نمود :

" رہبری محترم دادگاہ و حاضرین گرامی :

من کہ رئیس عمومی یک موہ سبہ بزرگ می باشم از محکمہ میرس مگر اخذ رشوہ کدام جرم است ؟  
اگر جرم است پس چرا درین دو سالی کہ من مقدارهای فوق العادہ زیاد مثلاً ہر مرتبہ ۴ لک و پنج لک افغانی را رشوہ گرفتہ ام و شاہم ہم از آن خبر دارید مرا محاکمہ نکردید ؟

در پہلوی این بہ ہمہ تان معلوم است کہ من در سال گذشتہ مبلغ ۱۲۰ ملین افغانی را از پول رہا ست کشیدہ برای خود یک خانہ شخصی ساختم و امسال ہم تا حال "۶" ملین را آمادہ ساختہ ام تا یک موتر خریداری نمایم .

بہ صراحت می خواہم بہرسم اگر بہ دست آوردن مجموعاً "۱۲۸" ملین افغانی پولی کہ بخت برایم دادہ است و شاہم خبردارید گناہ نیست ، پس "۳۰۰" افغانی پزرا گناہ باشد کہ مرا محاکمہ می کنید .  
من از محکمہ می خواہم در زمینہ دفاعیہ ام عاجلاً تصمیم بگیرد .  
خبر می افزایش :

بعد از استماع دفاعیہ میرزا شاخسار ہیئت قضایی ۱۵ دقیقہ تفریح نمودہ بعد از جر و بحث ہمہ جانبہ فیصلہ نہایی محکمہ را چنین اعلان کرد :  
" حضار محترم :  
اتہامات تجارت نوال و دفاعیہ متہم استماع شد .

از انجایی کہ متہم در مدت دو سال ریاستش توانستہ است مجموعاً "۱۲۸" ملین افغانی را بہ نفع شخصی خود بہ کار اندازد ۔  
در حالی کہ ہمہ از آن خبر دار و ولی اقدامی در زمینہ نشدہ ، معلوم می شود کہ محترم میرزا صاحب شاخسار آدم مفت نبودہ بلکہ پایہ اش پختہ می باشد .

بنافہ محکمہ او را بیگناہ دانستہ بہ عزت و احترام آزاد می سازد .  
نوشتہ ظاہر ایوبی





# که چیرته پطروول نلهوی نو...

که چیرته بطرول نه وی . نوموترونه  
به سر کونه لارویانوته ورخوشی کړي او  
لارویان به پلي لاره بلورونکوته ورپیژدي  
به دي صورت کی لارویان به سر کونسو  
باندی دموترونوحیثیت ترلاسه کوي او به  
کار ده چی به ترانیکی توانیو کی لار  
به لوترونه رامنغ ته شی :

- ۱- تول بناریان چی د بنار به  
واتونوکی تگه او رانگه کوي . باید د جواز  
سیر کتابچه ولري .
- ۲- وروسته له جواز اخستلو باید د  
تولو لارویانو به فار وکی مخصوص لمبر  
پلیتونه راوهی ول شی .
- ۳- د روغتونو ترنخ د تهرید و به وخت  
کی باید به زوره ونه فزیزې او نه هم به  
تفهغه خنداوخاندې .
- ۴- د مراد ه جاتو اصطلاح دي د -  
بیاده جاتو به نیم تصحیح شی .

# له وخت سره دغری وهل



واپی چی وخت او زمان له د کس ی  
ستن تل به حرکت کی دي او هیج کله  
نه دریزی .  
د دي خبرې به اوید وسره گلشاه  
چی به سرزوری مشهور دي اعتراض د رلود  
اوفینتل پی چی به خپلی سرزوری سره  
وخت اوزمان به تپه ودروي . پی له معنده  
پی خپله لاسی گړي را خلاصه کړه او به  
تیز پی ووهله .  
گلشاه فکر کاوه چی به دي ډول به  
وخت اوزمان به تپه ودروي . خو خپله  
گړي پی به تپه ودروله . او د هغه د -  
سرزوری خلاف اوس هم به شپه بسی ورغ  
اوه تیاریوسی روینسای رارواه ده .

داد طبیعت قانون دي چی هرزورور  
به کمزوری باندی د خپل زور ازمایینست  
کړي دي . فنی ونی به ور ونیالکوسوړی  
کوي . غذای مواد ورخشی خوری او هغوی  
ودی ته نه بریز دي . نت او زورور حیوان  
تل به ور وکی او کمزوری حیوان حمله کوي  
او هغه تهدید وي .  
هدا راز تر ټولو نه مثال به د فتری او  
اداری جوگات کی لیدلی شو چی تل لویو  
امر توله خانه به یتیمو ماد ونایواندی د -  
کسر معانی او بر طرفی تر ټولی پوری د زور  
ازمایینست کړي دي .  
او که له دي بسی راتیر شو نو د دغه  
طبیعی قانون روینانه به لکه د کورنی به  
جوگات کی ډیره به لیدلای شو .  
واپی چی کومه ورغ به د خپل ماشوم

# زور او کمزور

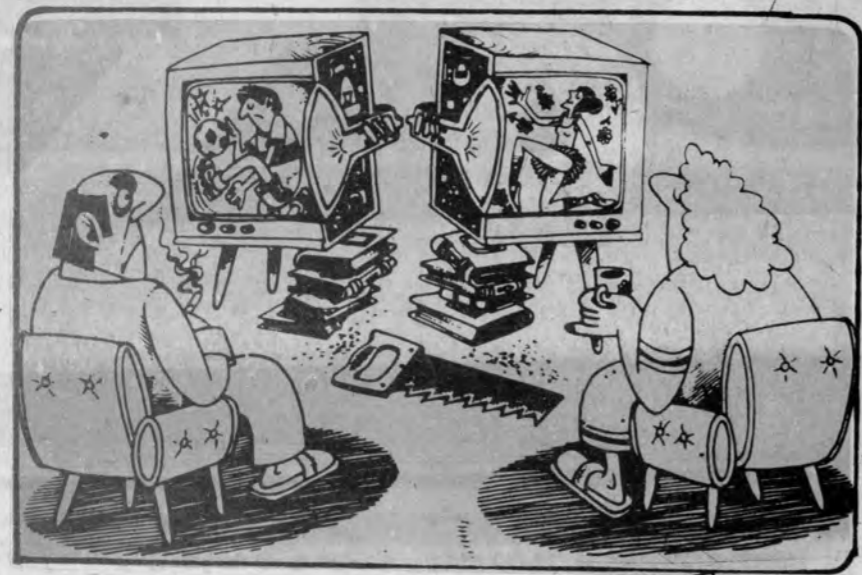
ورور جارگل واهه چی مورس بری رانله :  
مور د نصیحت به دود بڼک ته وویل :  
- کوره بڼک جانم له هیخوک باید ترخان  
ور وکی او کمزوری باندی ظلم ونه کړي او  
وس نه وهی . جارگل خوتر تا کسر او وړ وکی  
دي . ولی پی وهی .  
بڼک پی له معنده خواب ورکړ :  
- چی داسی ده . نوت او یلار جان ولی  
ما وهی .  
مور چی د دغسی خواب انتظار نه درلود .  
نوبه بڼک پی سترگی رابزی کړي اوله  
یوی غوړی خپیر پی سره پی ورته وویل :  
- سپین سترگیه . پی اد به له خنگه  
د لویانو به وراندی دغه خبره کوي .  
اوه دي ډول پی د زورور او کمزوری -  
دود برحای کسر .

# که غواړی چی

- که غواړي چی به غواړی سر دیسر  
کی پی پته لار شی او دوه افغانسی  
وسیموي . سوله نیکران سره دوستی له  
یاده به باسه .  
- که غواړي چی پی له انتظار خخه  
د کم رئیس به حمور مشرف شی . نو د  
هغه له خانه سامان یا ملان سره  
پیژند گلوې تر هر خه معمه ده .  
- که غواړي چی کورنی مناسبات دي  
خپ پر نه شی . نو د خپلی میرمنی ناحق  
خبرې ته حق وایه .  
- که غواړي چی خولی دي تسل  
به غوړ یوکی وي . نو به کم رسمی پخلن  
کی اشمز شه .

# کانکور

کانکور هغه لوبه ده چی د بسی  
واسطی کسانو له پاره ایښودل کیږي .  
دغه لوبی اکثر پوهنتون او محیونوایداتی  
موسسو ته د خوتلو په لاره کی زدی . خو  
یو شمیر تکره او مستحق کسان پکسی  
وینلوي او نامستحق د هغوی لاسی  
وینسی .



# دشمنان

پترو گر بیابه حیوانی روغنی  
وونستل :  
مگرو دي نه ویل چی داخه شی دي .  
- د ازما د نیکه خولی ده . زماله  
پلارنه نه کور . نه پیسی اونه هم مال  
به میراث پاتی دي . همدایوه خولی  
ده چی نیکه پی پلارته . پلار پی ما ته  
اوزه به پی هم خپل زوی ته میراث  
بریژدم .  
پترو گر چی د خولی توری وخیرنی  
توتی به گوتواخواه پخواړ ولی .  
یوه معنی لرونکی موسکای ورته کتل .  
ضروری به زړه کی ورگرهیدلی دي چی  
موز باید راتلونکو نسلونوته د علم او پوهن  
میراث بریزدو . نه چی د خپل نیکه  
خپونه اوتوره خولی له یونسل خخه بل  
نسل ته ولیددو .

د تیرو جار پاتی  
پترو لریا جاینت ساز چی د غوتورواو -  
خیرنو توتوته جیران حیران کتل . شپ ل  
ته وویل :  
- داخه شی دي چی ته ور باندی پتري  
وهی . دلرکی کاسه ده او که کم بیل  
لوتنی دي .  
شپ ل ور توب کړ ل اود پترو گره لاسونو  
ورسپوت اونه عدسی ورته وویل :  
- داسی د نیکه میراث دي چی پلارته  
پی پاتی و . پلار پی دغه میراث  
ماته بریښی دي اولوظ پی راباندی  
ایسی چی زه به پی خپل زوی ته  
بریژدم .

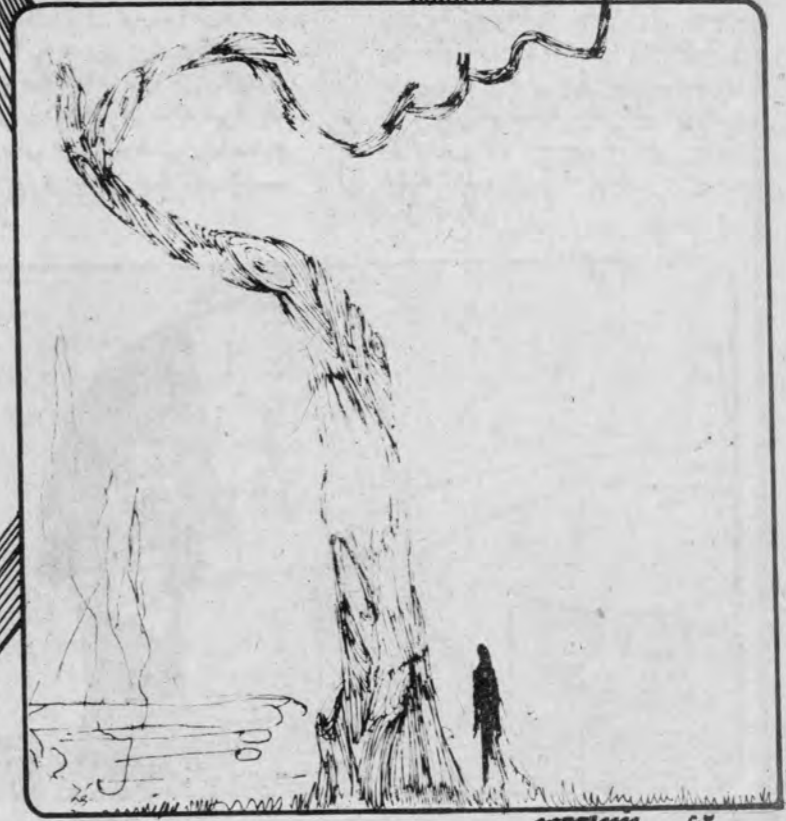




در کنار درب کلبه در جلو آتشی که دیگر به خاموشی مگر ایستاده، پدر و فرزند زندی نشسته بودند و در داخل کلبه بود همه "همسر فرزند جوان بسیار دردهای زایمان دست و گریبان بود. گاهگاهی "بودهها" زجه و ناله های تکان دهنده بی را سر میدادند و موجب ناراحتی آنان میشد. شب و ستانی بود. چنین معلوم است.

میشد که طبیعت کنگه ولال است و دهکده را سرا پا تاریکی فرا گرفته بود. "گوسو" گفت : "بهین نموده باشد. روز بد شکسو نیست. چراداخل نمبروی و نمبرونی؟ "مادهاو" که هیچانی شده بود گفت :

"اگر مرد نیست چرا زود نمبرود؟ اچی کاری از من ساخته است؟" "گوسو" داخل صحبت شد : "تو آدم سنگدلی استی. یک سال تمام خدمت ترا کرد و حال این قدر سنگدلی و نامهربانی ! " شاید و ولی تاب تماشای به خود هیچیدن و درد کشیدن او را ندارم. " آنان به خانواده بی منسوب بودند که در دهکده روز مزدوری میکردند و سخت به بدی شهرت داشتند. هر گاه "گوسو" برای یک روز کار میکرد سه روز دیگر به استراحت مبرداخت "مادهاو" چنان آدم تنبلی بود که همیشه از کاره شانه خالی میکرد و در برابر هر نیم ساعت کاری يك ساعت به دود کردن سگرت مشغول میشد. نتیجه چنین بود که به سختی میتوانستند کاری رابه انجام برسانند. موقعیکه مقداری جواروی در خانه مبرداشتند و دیگر در فکر کار نبودند. همینکه برای دوپا سه روز گرسنه میماندند "گوسو" بر درختی بالا میشد،



به جمع آوری همین مبرداخت و مادهاو آن را فرض فروش به بازار مبرداخت تا وقتی که پول مبرداشتند، این در وقت خود را این جا و آن جا با بطالت میگذاشتند و بعد که گرسنه گی آنان را مجبور مبرساخت به جمع آوری شاخه های درختان مبرداختند و پادرجستجوی کاری مبرآمدند. در دهکده کار کم نبود. خانواده های دهقانی در آن جا زنده گسی میکردند که همیشه کار در دهکده وجود داشت. صاحب کار وقتی این دو رابه کار دعوت میکرد به باید کار یک نفر را بالای دو نفر اجرا میکرد. هرگاه "گوسو" و "مادهاو" مرتاضی و گدایی را پیشه میکردند مسلماً که خیلی خوشبخت مبربودند زیرا طبیعت آنها را آدمهای قانع و خویلی با حوصله پاد آورده بود. زنده گی عجیبی داشتند. فقط چند ظرف گلی در کلبه تمام دارایی آنها را تشکیل میداد. پارچه های زنده و کهنه بدن عریان آنها رامیپوشاندند. بدین ترتیب به این پدر و فرزند در دریای بیقران زنده گی شنا میکردند. در برابر هر چیزی بی تفاوت بودند. تا گلو در وام غرق و تو همین شده و حتی چندین بار لت و کوب هم شده بودند ولی آنها پروای همه این ها را داشتند؟ زنده گی آنان آن قدر رقت انگیز بود که مردم با آن گه میدانستند برای باز پرداخت چنان اندکی وجود دارد که کسی پول برای آنها فرض میدادند. همینکه موقع برداشت حاصلات سر مبرسید به آن دو کچا لو و مشنگ را از طریق دله دزدی به دست می آوردند. آن را میپختند و میخورند یا گاهی هم نیشکر را از زمین میکشیدند و شبانه چون گاو میجویدند. "گوسو" شصت سال عمرش را به همین ترتیب روز گذرانی و الله توکلی گذشتاند و فرزند شایسته اش "مادهاو" رد پای پدر را دنبال کرد. در واقعیت امر به فرزند از پدر آرزو موده و کهنه کارش پیشی مبرجست



و حالا این دو در برابر خاکسترهای گرم در حال سرد شدن نشسته بودند و کچا لویی را که از کشتزار کدام کسی دله دزدی کرده بودند مبرپختند. همسر گوسو مدت ها پیش از این دنیا رخت سفر بر بسته بود و ولی "مادهاو" فقط سال گذشته عروس کرده بود. از زمانیکه پای "بودهها" داخل این خانه شده و کوشیده بود تا نظمی را در این خانه برقرار کند و سر و صورتی به آن بدهد. "بودهها" جواروی آرد میکرد با خرید یک سهر آرد کند به خاطر زنده ماندن این دو موجود بی حیا و بی ننگ علف درو میکرد. این کار "بودهها" این دو پرادست را هنوز هم تنگتر و بیگانه تر ساخت. این ها حتی اظهار خود نمایی هم نمیکردند. موقعیکه از آن ها تقاضای کار میشد، با هر روی و بی حیایی دو چند مزد طلب میکردند و حالا که این زن از اثر درد های ناشی از کارهای مرگ دست و پنجه نرم میکرد به این دو در انتظار لحظه بی بودند که او مبرود تا آن ها بتوانند خواب آرامی داشته باشند. گوسو که کچا لورا از میان خاکسترها مبرویز میکشید و پوست میکرد گفت : یک بار داخل شو و بهین چی اتفاقی رخ داده است. باید کار کدام روح شیطانی باشد. حتی قابله بی هم در این جا یک رویه نفس طلب میکند. "مادهاو" هراس داشت اگر داخل مبرود "گوسو" مقدار بیشتر کچا لورا حرمانه خواهد خورد. او پاسخ داد :

از داخل شدن به کلبه مبرترسم. "گوسو" پرسید : وقتی که من این جا استم از چی مبرترسم؟ مادهاو در پاسخ گفت : "چرا خودت داخل نمبروی؟" گوسو گفت : "زمانیکه زن من مبرود به برای سه روز کامل کوشش درو نشدم و ولی زن تو به آبا با بودن من خجالت نخواهد کشید؟" اینکه تا این وقت هرگز صورتی را ندیده ام به باید حالا درد کشیدن زایمان او را تماشا کنم؟ او چه حالیی خواهد داشت (بسیار دیدن من حتی قدرت تحمل آزادانه دردهای زایمان را نخواهد داشت) چیزی که موجب تشویش من میگردد به این است اگر طفلی تولد شود چی کار خواهیم کرد؟ ماشیره قند و روغن و زنجبیل خشک در خانه نداریم. همه چیز پیدا خواهد شد بگذار خداوند یک بار طفل را بدهد! همانها بی که تاکنون از دادن سکه مسی به مادر بیخ میکردند آن گاه سکه نقره بی تعارف خواهند کرد. نه - فرزندم به دنیا آمد و هیچ چیزی در خانه ام پیدا نمی شد. ولی خداوند به ترتیبی مرا کمک کرد. در جامعه بی که سرنوشت دهقان - زحمتکش خیلی بهتر از سرنوشت آنها نیست و صرف آنانیکه طبقه بی بضاعت را استثمار میکند و خود از تمام وسایل آسایش زنده گی مبرخور دارند همین چنین مبرخورده مابه تعجب بوده - نمیتواند. حتی شاید بتوان گفت که گوسو خیلی زرتکتر از دهقانان بدون اندیشه به جمعیت بیگاران مبروست و در موقف نهایت بد آن طبقه قرار گرفت بدون آن که راهها و وسایل - تعقیب بر نسیمها و اساسات آن طبقه را بلد باشد. و روی همین - ملحوظ در حالیکه افراد دیگر آن طبقه همه در موقف بزرگان و ملکان دهکده قرار گرفتند و موقف او را پایین تر - لطفاً ورق برگردانید



فکر میکردند و ولی ان چه که باعث سلامت او میشد همین بود که با وصف تبهیدستوش به اندازه نمیشد از کار یک ادبشان را اجرا نکرده و هیچ رگی از این ساده گوی و بد بختی او استفاده نکرده - نمیتوانست .

آن دو به کشیدن کجا لوازم میان خاکستر های نیمه گرم ادامه میدادند و آن را بدون آن که سرد شود به دهن میبردند . از دهر روز به این سو چیزی نخورده بودند و از این رو حوصله سرد شدن آن را ندا شستند .

موتی که کجا لو پوست میشد و خهلی داغ به نظر نمیرسد ولی همینکه آن را زیر دندان میکردند در داخل زبان کام و گلورا میسوختاند . نگهداری - این تو یک های سوزنده در داخل دهن نسبت به قورت کردن آن خطر بهشتی داشت زیرا در داخل معده میاشین بزرگست که آن را سرد میسازد . از این رو به قورت کردن هر چه سحرتر آن ادامه میدادند با وصف این که این کار چشمان شان را از اشک پر میساخت .

کیسو در باره ضیافت عروسی تاکسور که بهست سال قبل در آن شرکت کرده بود میاندیشید . لذتی را که کیسو درین ضیافت برده بود آن را در خاطره اش فراموش نداشتی ساخته بود . او - این ضیافت را تا امروز هم به خاطر داشت .

کیسو گفت :  
 " نمیتوان آن غذا را از یاد برد . از آن روز تاکنون چنین غذای شکم سهری هرگز نخورده ام . خانواده عروس به همه مهر و جوان غذا های متنوع تعارف میکردند . پوری را در روغن خالص سرخ کرده بودند . چینی و رفته هم بود . سه نوع ترکاری هم پخته بودند حتی یکی آن چاشنی هم داشت . پنیر و شیری هم فراوان بود .

چون گوته میتوان تعریف کرد که چسی ضیافت مزه داری بود ( تصور میکنی - تزویج غذا اصلا وجود نداشت . هر چه میخواستی و به هر اندازه می که دلالت

میشد میتوانستی بخوری . مردم آن قهوه خوردند و خوردند که دیگر جایی برای یک جرعه آب هم نماند . ولی هنوز هم آدمهای خانواده میزبان کچوری های گرم و کرد و خوشبو را روی برگها میریختند . ما رد میکردیم و دستان خود را بالای قاب - های برگی میگریختیم . ولی آنان میریختند که میریختند . بعد از آن که دستان خود را شستم به ما برگه تنبول و هیل تعارف کردند . ولی از بسکه خورده بودم دیگر نمیتوانستم روی پا هایم بایستم . چس گونسه میتوانستم به سوی برگهای تنبول نظری اندازم ( از همین جهت مستقیما - خودم را به بستر رساندم و دراز کشیدم تا گور واقعا که آدم سخاوتمندی بود . مادها و که در روزها از این استقامت لذت میبرد . گفت :  
 " درین روزها هیچکسی چنین لطفی در حق ما نمیکند . کیسو پاسخ داد :  
 " چس طوره میتوانی ؟ آن روزها شفاقت بود . درین روزها هر کسی به فکر اقتصاد است . در عروسی مصرف نکند ! در مراسم مرده داری مصرف نکنند ( از آن ها میهرسم . پس با این همه پولی که از طبقه نادار و بی بضاعت میربایند چس میکنند ؟ بودن پول همیشه یک سان است . اقتصاد صرف در مصرف کردن است . مادها و پرسید :  
 " حتما در حدود بیست دانه پوری خوردی ؟  
 " بیست از بیست دانه .  
 " اگر من جای تو بودم پنجاه دانه میخوردم .  
 " منکه آدم تنومندی بودم و نمیتوانستم بیست از پنجاه دانه بخورم . تو حتی برابر نصف من نیستی .  
 " کجا لو را تمام کردند . کیس آب نوشیدند و در کنار آتش دراز کشیدند . بدن شانرا با قدیقه های شان پر - شانندند . پا های شانرا زیر شکم شان فریبردند درست مانند دو اژدهای بزرگی حلقه شدند .  
 " و بودها به زجه و ناله خود ادامه

میداد .  
 صبحگاهان مادها و به داخل کلبه رفت . همسرش سوز و کرجت دراز کشیده و مرده بود . مکن ها دور و بر صورتش در هوا ایستاده پر میزدند . چشمان بی حرکتی به سوی سقف کلبه باز مانده بود . بدنش را خاک آلوده شده و گودک در داخل رحم مرده بود . مادها و دیده نزد کیسو آمد و هر دو با صدای بلند شروع کردند به زجه و ناله . و مشت بر سینه زدند . ناله و فریاد آن هایه گوش همایها رسید و آنان به خاطر اظهار تسلط معمول نزد آن دو بد بخت خود را با شتاب رساندند . ولی برای گریه کردن زیاد فرصت کم بود . کفن و جوب باید تهیه میشد . مادها و درین خانه با قند گوشت در خانه گریه و اصلاح یافت میشد . پدر و فرزندان با شتاب گریه کنار خود را نزد زمیندار رساندند . زمیندار حتی از دیدن چهره شان متعجب و بیزار بود . بارها آن ها را با دستان خود لت و لوب کرده . گاهی به خاطر سر نرسیدن به کار . زمیندار با حالت تحقیر آمیزی پر - سید :  
 " کیسو بی خبر است ؟ چرا این قدر گریه ؟ درین روزها خیلی کم پیداستی . این صور معلوم میشود که اصلا درین دهکده زنده گونی میکنی . کیسو که پیشانیش زمین را میسوسد با چشمان اشکبار گفت :  
 " با دار مشکل بزرگی برایم پیدا شده . شب گذشته زن مادها و در گذشت . با دار تمام شب در د زبایدی داشت . تمام شب در کنارش بودیم و تا که میتوانستم برایش دروا - دادیم ولی او ما را تنها گذاشت و حالاد دیگر کسی نیست که برای ما یک پاچه نانی بدهد . ما بیچاره شدیم خانه خراب شدیم با دار و نوکران - احتیم . چس کسی به جز شما اجرای آخرین مراسم تکفین و سوزاندن جسد را ممکن خواهد ساخت ؟ هر ان چه که داشتیم در بیماری او خرج کردیم .

به کجای دیگر به جز دروازه شفاقت میتوانیم ؟  
 زمیندار ه قلب مهر بانی داعبت ولی نیکی کردن با کیسو به رنگ کردن کلمه سیاه میباند . محنتین و آکشتش این بود که با صراحت لهجه به او - گفت :  
 " از این جا بیرون شو . و تکیه - عفت نفر فرستادم هرگز نیامدی و امروز که در وضع بدی گیرماندی ه تملق میکنی و اظهار دوستی میکنی . تو بدماش هیچ کاری .  
 ولی حالاد دیگر موقع طعنه و خشم نبود . زمیندار که قلبا متاثر بود دو رویه را به او داد بدون آن که به سوی آن ها نگاه کند و یا کلمه تسلط آمیزی بر زبان بیاورد . گویی کنونک زمیندار با دادن دو رویه از آن ها جدا شده بود . دیگر چس کسی از اوام دهند مکان و دکانداران دهکده چرا امتناع را داشتند ؟ کیسو به خوبی میدانست که چس گونه این لطف زمیندار را جار بزند . چس سکه دو آتشی و برخی دیگر سکه با آتشی به او دادند . ظرف یک ساعت جمعا پنج رویه نقد به دست آمد . اضافه بر آن ه اندکی غله باب از این جا و اندکی چسوب از آن جا گرد آوردند .  
 موقع سهر کیسو و مادها و برای - خریداری کفن سوی بازار راه افتادند . از چند امراء دهکده آن بکر به قطع نی و آن دیگری به قطع چوب پرداخت . زنان سهریان دهکده آمدند تا برای آخرین بار از جسد مرده دیدن کنند . به خاطر سهر نوشت بود هیا میگریستند و بی چشمان اشکبار رهسپار خانه های - شان میشدند .  
 با رسیدن به بازار کیسو گفت :  
 مادها و برای سوزاندن جسد چوب بحد کافی داریم ه همینطور نیست ؟  
 مادها و پاسخ داد . بلی چسوب به حد کافیست . آن چه که حالا ضرورت است یک کفن است .

پس با یک کفن ارزان بخیرم .  
 " بلی ه البته ه موقعیکه جسد را سهر میدارند ه تاریکی خواهد بود . در شبکی متوجه کفن میشود ؟  
 " چه رسم احمقانه بیست که بود هیا برای پوشاندن بدن زنده اش زنده بی نداشت ه حالا باید موقع سهر کفن نوی داشته باشد .  
 " آن هم فقط با جسد سوزانده - میشود !  
 " دیگر چس ( اگر ما این پنج رویه را بیشتر میداشتیم برایش قدری دوا میخریدیم .  
 هر کدام شان با اشاره فهمیدند که در کله آن دیگر شان چس میگرد . برای تقریبا یک ساعت در بازار کشت و گذا رکردند ه از این مغازه رخت فروشی به آن مغازه رخت فروشی میرفتند ه انواع مختلف پارچه ها را میدیدند . ابریشمی و کتانی ولی هیچ یکی را نتوانستند انتخاب کنند تا این که هوا تاریک شد . بعد در اثر کدام قدرت معجزه آسای خود را در جلو سروب فروشی یافتند و گویی رفتن به این جا از قبل مشخص شده بود . به داخل آن رفتند .  
 لجه بی مترد و بدون تصمیم ایستا - دند . بعد کیسو نزد پیشخوان نزد دیکتر شد و گفت :  
 " ما هو چی یک بوتل برای ما دو نفر هم بفرست .  
 به دنبال سروب ه فرمایش غذای سبک و ماهی سرخ کرده را دادند . هر دوی شان در برنده ه روب فروشی نشستند و با راحتی سروب نوشیدند بعد از بالا کردن چندین پیاپی مست شدند .  
 کیسو لب به سخن گشود :  
 فایده کفن بیست ؟ به هر صورت با جسد سوزانده میسود . مضمینا که با او کفن نمی ماند !  
 ماد شانرا که به سوی آسمان میگریست ه کویی خدا را به شهادت پهناعی خود میطلبید ه گفت :  
 رسم دنیا همینطور است . در غیر آن پرا مردم این همه غزار هارویسه را به براسن همسا میدهند ؟ کسی میداند که در آن دنیا باز پرداختی

دارد یا خیر ؟  
 " شرفندان پول دارند ه بگذار آن را خرج کنند ( ماچی داریم که خرج کنیم ؟  
 " ولی به مردم چس خواهی گفت ؟ آن ها نخواهند سهر سهد که کفن کجا - ست ؟  
 کیسو خندید :  
 " به آن ها خواهیم گفت که پولها از کمر بند ما افتید و در راه گم شد . خیلی پالهدیم ه ولی پیدا نشد . مردم باور نخواهند کرد ه اما همه شان دوباره پول خواهند داد .  
 مادها و نیز به این خوشبختی سهر منتظره خندید و گفت :  
 " بیچاره چس زن خوبی بود ( حتی بعد از مرگش هم شکم ما را سیر میکند . تاکنون نیسی از بوتل سروب خالص دده بود . کیسو برایش داد تا چند دانه پوری ه چینی ه ترشی و مقداری گوشت برای شان بیاورند . دکانی آن سوی جاده قرار داشت . مادها و با نتاب سروب را آن جا رساند و میان دو برگ خوردنی های آورد . جمعا یککم رویه به مصرف رسیده بود . نزد شان چند سکه ی پیش نمانده بود . هر دو نشستند و پوری های شانرا با خاطر جمعی خوردند درست مانند شیری که در جنگل شکار خوبی گهرش آمده باشد . دیگر کسی نبود که از آن ها پرسان کند و نه ترسی از سوال - مردم وجود داشت . چنین رسوایی با مدتها قبل هم تجربه کرده بودند . کیسو فیلسوف مابانسه گفت :  
 " چنین خوشی که از برکت او برای ما دست داده ه آیا در آن دنها بخشیده نخواهد شد ؟  
 مادها و مو دبانه سهر را به عنوان رعایت خم کرد و گفت :  
 " مسلمانا که بخشیده خواهد شد . اوه ه خداها ه تو از قلب همه آگاه استی ( امده و بهم اورا به بهشت ببری از ته قلب به او دعا میکنم . چشمن غذایی هرگز نخورده بودیم ( لحظه بی پس ه مادها و مترد شد و گفت :  
 بقیه در صفحه ( ۱۳ )

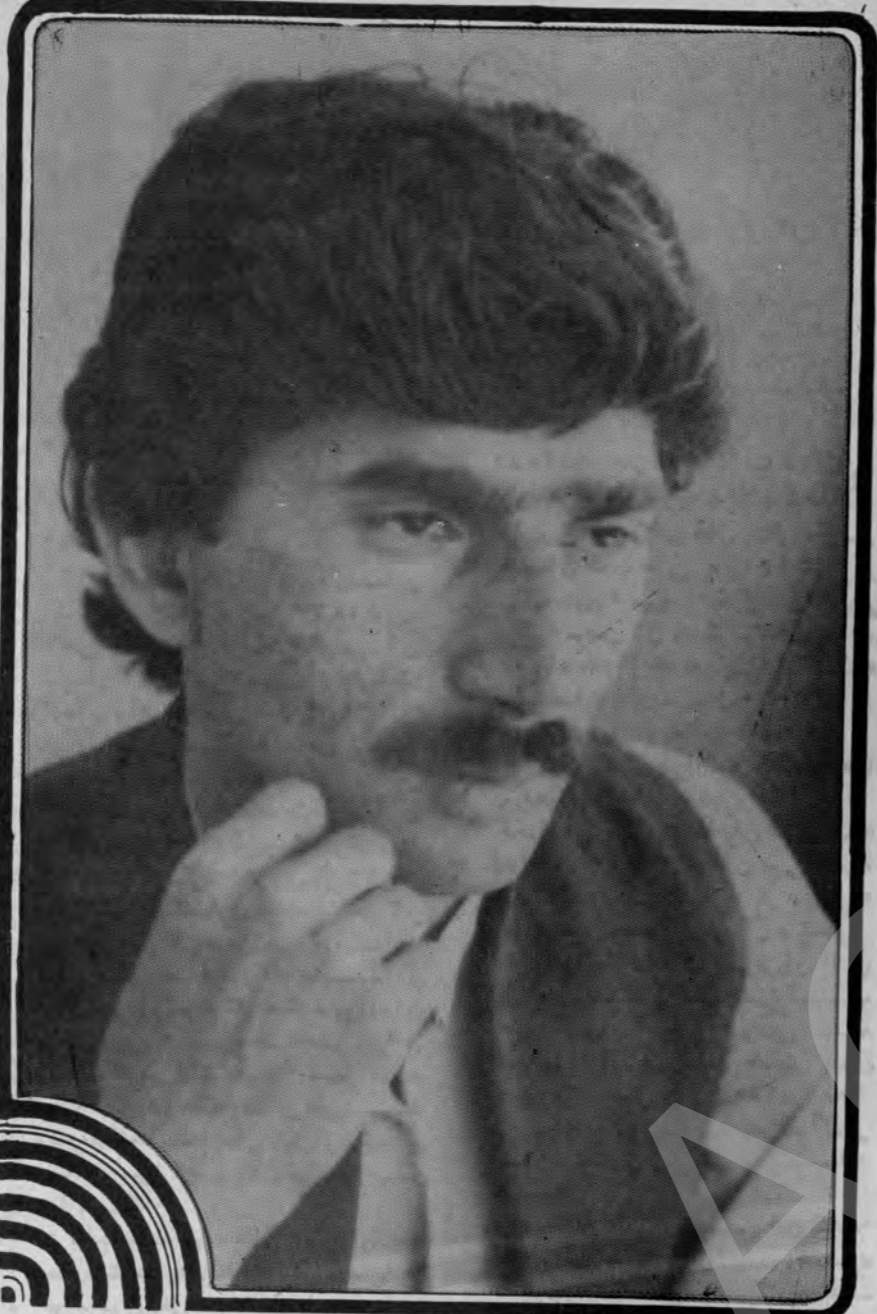


د هنر په ساحه کې څه ارزوگانسي  
 — د موسيقي په ساحه کې ارزولسرم  
 چې ښې سندري ووايم او اواز من لاهم  
 پخ شسي  
 — څه کارونه تر لاس لاندې لري  
 — زه يو نوي تلويزيوني کسرت سر  
 لاس لاندې لرم — په هغه باندې  
 کار کوم خوکه همکاري راسره وشي  
 — د چاله خوا

د راد يو تلويزيون له خوا  
 — ولي مگر همکاري نشته که څه  
 — هميشه د تن سبا خبره ده  
 د پښتو موسيقي په برخه کې هومره  
 همکاري نشته — مونږ ډيره پسماني لرو  
 پاملرنه نشته، تشويق نشته — هغه  
 معروغه خبره ده چې (که اوبه او ډوډي  
 نه وي هنرمند مري — خوکه تشويق او  
 همکاري نه وي هنرمري)  
 زه د موسيقي په ساحه کې درسالتمندانو  
 څخه هيله لرم چې د موسيقي په تيره بيا  
 د پښتو د موسيقي د ودې او پرمخ تگه د  
 پاره پاملرنه وکړي

ترڅو هنري خاطرې دي کومې  
 دي فقط يوه خاطرې راته ووايه  
 — د هنرمند ژوند په له خاطرې ورو  
 دي چې خوندي خاطرې يې لږ او ترڅو  
 خاطرې يې ډيرې دي خوکه چې د  
 ترڅو خاطرې سيلې راباندې راشي هغه  
 د موسيقي او سندرونه خپو کې ډيره  
 وده — کله چې مې گوټي دارمونيږد وته  
 ورسني يې چارچاپير مې موسيقي شې سو  
 لکه اوس چې تاسې زما څخه د ترڅو  
 خاطرې ويل غواړي زه هېڅ ترڅو  
 خاطرې نه لرم اکر چې زه خپله د غموندو  
 اوکر اوسره لوي شوي يم  
 — د کومو سرمد او اواز دې خوښي دي  
 — په باندنيو هنرمندانو کې مې د  
 مهدي حسن او غلام علي اوبه هيواد  
 کې دښه مې دايوب او شاولي اوازخو  
 ښيږي

د دعوانو سند رڼاډ و د کارونو په هک  
 له څه نظر لري  
 — د نوي دعوانو کارونه زما له نظره د  
 قناعت وړ دي خوکه د خپل وطن کلتور  
 او معنات په نظر کې ونيسي او د خلکو  
 رازونه او دردونه په پام کې ونيسول شي  
 نوره به هم ښه وي  
 — ايا تاسې د خوشبويه محافلو کې هم  
 گډون کوئ  
 — هوکله کله د هغو دستانو د  
 خوشي په محفل کې چې ډير راتنه  
 غږيزان وي گډون کوئ

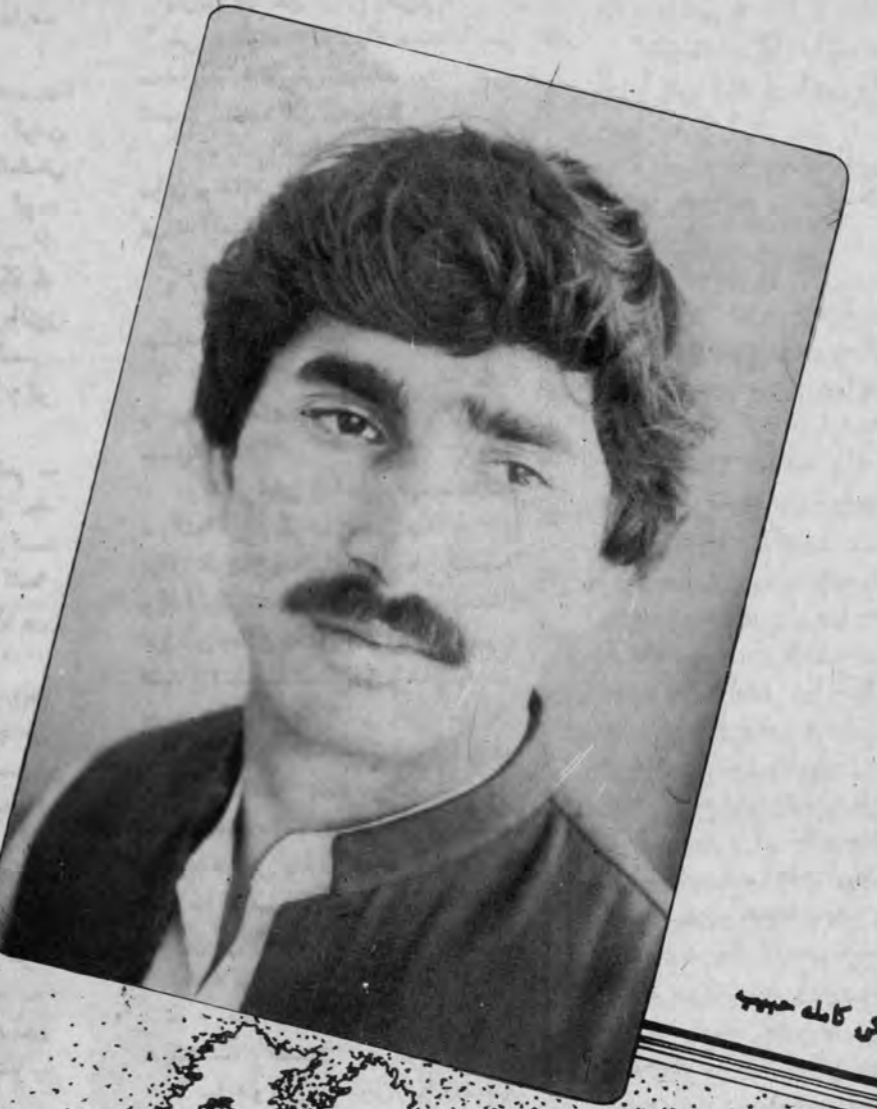


— کومه سندره دي ستا خپله ډيره  
 خوښيږي  
 — مایه ټولو سندرونو زيار ايستلسي دي  
 خودغه سندره مې چې (ښه ده نيمه  
 ښه ده ۱۰۰۰) چې اوريدونکي يې هم  
 ډيره خوښوي زما هم ډيره خوښه ده  
 — په فريد مرحوم استاد زاخيل څخه  
 نور د چاتر نظر لاندې کار کوي  
 — محترم گلزمان، محترم منگل او محترم  
 حاجي چمن راسره مرسته کوي  
 — د موسيقي په الاتو کې کومه يوه  
 زغولې شسي  
 — ارمونيه زغولې شم او ډيره مې  
 خوښيږي

د مرحوم استاد زاخيل تر نظر لاندې مې  
 کار کاوه — کله چې مې لږ شانه برهان  
 باور شو هغه وخت راد يو تلويزيون ته  
 رافلم او خو سندري مې ثبت کړي  
 — هغه کوم کال د اولوم ښې سندري  
 کومه وه  
 — هغه ۶۶ کال و اولوم ښې سندره  
 مې د اوه (گل) چې د سپرلي په داسمان  
 وځاندي  
 — خو سندري د راد يو تلويزيون  
 په ارشيف کې موجود دي لري  
 — ۳۰ سندري مې د راد يو تلويزيون  
 په ارشيف کې موجود دي دي

— شاه محمد د پښتو موسيقي هغه  
 خوند زېمې سند رڼاډ ي دي چې دده هنر  
 سندره بيل خوند او بيل رنگه لري  
 د هر اوريدونکي د زړه په برهار لکه د  
 ملهم پتي لکيزي — خو په تيره مينان  
 دده په سندرونو خپله دنيا پيدا  
 کولي شي  
 دي لاد ولرکن کوچني ماشوم و چې  
 د موسيقي سره يې مينه پيدا شوه اولم  
 هماغه کوچنيوالي څخه د خوندي اواز  
 خاوند هم و — دښه اواز او مينه په  
 خواکې دده د کورني تشويق او مينه هم  
 پرده اغيزه درلوده — خو له ده څخه  
 يونه سند رڼاډ ي جوړ شي  
 کله مې چې لمړي لامل دده سندري  
 له راد يو تلويزيون څخه اوريدلي سو  
 د لمان سره مې د اپريکې وکړه چې هرو  
 مروه له ده سره مرکه کومه — دده  
 پيدا کول لږ شانه گران و — خو هغه  
 وړخ چې د هنرمندانو په کلونو کې د مر  
 حوم استاد زاخيل د مړينې لمړنسي  
 کلونه نمانځل کيده دي مې هم هلته  
 وليد او دالږ لږ خبرې مې تحينسي  
 واخيستي — دادي دي زما ترخواناست  
 دي او پوښتنو ته مې جوابونه را کوي  
 — ښه دي محترم شاه محمد راسره  
 چې لومړي ستاسې د کوچنيوالي په هک  
 له وپوښتو او راته ووايه چې ته خوکه يې  
 جيره ژوند کوي اوس مې وظيفه دي څه  
 ده

— مایه خواتر دي چې کابل ته راشم  
 د لغمان په ولايت کې ژوند کاوه او اوس  
 د خاوندوي په مرکزي انسابل کسې  
 امر پيسم  
 — څه وخت او څرنگه دي د موسيقي  
 سره علاقت دي پيدا شوه  
 — هغه وخت چې لا ډير کوچني ماشوم  
 و د موسيقي سره مې مينه درلوده او د  
 موسيقي د الاتو سره به تيره بيا دارم  
 چې زغ به مې ډير خوښيده — د ميسې  
 او علاقي ترخوا اواز مې هم مستعد و  
 نو کله به چې مالږ لږ زمزمه کوله کورن  
 به هم تشويقول — بيا چې کابل ته رافلم



مروه که کورني کابل حبيب



شاه محمد: زه ډيره ترڅو خاطرې ولرم



حامیان و راهنمایان تاریخ رسمی افغانستان عبارتند از خود امیر حبیب‌الله خان و برادرش نصرالله خان. ایسان در بعضی حالات خود منبع شفا هسی اطلاعات درباره حوادث تاریخی دوره خودند. حبیب‌الله خان در تهیه و تدوین جلد اول شخصاً سهم فعال داشت. در جلد های دوم و سوم آن شعله های سهم فعال وی در تصحیح و تهیه و تکوین این کتاب کم به خاموشی میگردید. در جلد سوم نقش نصرالله خان بیشتر میشود. او در خاطر آتش از سفر لندن در سال ۱۸۹۵ هجری ساختن ترکیه عثمانی را مردود می شمارد.

لازم است ازها و دانش های داکتر عبد الغنی درباره خصوصیات امیر حبیب‌الله خان یاد ی کرد. او میگوید که:

امیر شخص تیزهوش و بیا فرست بود و حافظه خوبی داشت. اما در سال های اخیر زنده گیش در جوار ضعف حافظه گردید و از اندک ترین کار دامنی و رنج بیشتر میبرد است.

در مقدمه ((سراج التواریخ)) از شانزده کتابی که در نوشتن آن استفاد شده است. نام برده میشود. لازم است به این فهرست، اندکی روشنی افکنده شود. این کتابها درباره علوم سده نزد هم اروپا نیز به مؤلف ((سراج التواریخ)) معلوماتی را ارایه داشته است. بیشتر بر تصنیف اوتو بیوگرافی امیر عبد الرحمان خان به نام ((بند نامه دنیا و دنیا)) در رنگ میکم این کتاب ها عبارتند از:

- ۱- جهانگشای نادری.
- ۲- تاریخ آقاي جان مالکولم.
- ۳- تاریخ احمدی.
- ۴- خزانه امیر.
- ۵- جلد قاجاریه، ناصح التواریخ.
- ۶- رساله مریه سید جمال الدین افغانی.
- ۷- تاریخ سلطانی.
- ۸- رساله علی قلی میرزای ایتی زاده سلطنته ایرانی.
- ۹- رساله معاریه کابل و قندهار.
- ۱۰- کتاب منظومه حمید کشمیری.
- ۱۱- روزنامه املیحضرت شاه شجاع الملک.
- ۱۲- کتاب حیات افغانی مؤلفه دبیحی حیات خان.
- ۱۳- روضه الصفای ناصری.
- ۱۴- مریه مؤلفه کارنیلیوس فان دیک امریکایی.

# اعزازت

## در افغانستان

شده است. در مقدمه ((حیات افغانی)) فهرست مأخذ نیز وجود دارد که در آن عناوین بعضی کتاب های پشتو فارسی همچنان کتاب های به زبان انگلیسی از ایلینستون، فیرید، ایدوارد سروان برتر، برنس، موهن لال و دیگر مؤلفان پیدا شده است. از مقدمه برسی آید که محمد حیات خان در سال ۱۸۶۵ کتاب خود را به پایان رسانیده است.

کتابی که زیر نام ((شماره چهارم)) در فهرست گنجانیده شده در باره جغرافیای عمومی توسط وان دایک (۱۸۱۸-۱۸۱۵) به زبان عربی نوشته شده است. این کتاب سه بار در بیروت چاپ شده ترجمه فارسی آن در بیروت اقبال چاپ یافت. کارنیلیوس وان السن وان دایک مدت زیادی را در ترکیه هیئت طبیبان امریکایی در سوریه گذرانید. او رهبری امور طباعتی این هیئت را در سال های ۱۸۵۷-۱۸۸۰ در بیروت به دوش داشت و مؤلف آثار متعدد تعلیمی و پرورشی به زبان عربیست.

در مقاله های جغرافیایی این کتاب آگاهیهای درباره کره زمین وجود داشته و نقشه مطروحه سیرکاتوریجف النهار نیز جاداده شده است. در پایان کتاب آگاهیهایی درباره اندای کره زمین، اطلاعاتی کشف انترکتیکس و نفوس زمین که در آن وقت به یک هزار و پنجمد ملیون نفر تخمین شده بود، وجود دارد. در معرفی برامظ های جهان نقشه های از آسیا، اروپا، آفریقا، شمال و جنوب امریکا، استرالیا و اوقیانوسها نیز جاداده شده است. این کتاب که به شکل راهنمای درسی تهیه شده بود، در بردارنده معلومات جغرافیایی اواسط سده نوزدهم است. ارقام زیادی که پیرامون نفوس کشورها، شهرها و دیگر موارد جغرافی

فیایی در این کتاب ارایه شده است. مربوط زمانه های پیش از سالهای پنجاه سده نوزدهم است. نفوس بیروتی پنجمد هزار نفر، از ماسکوسه صد هزار نفر و از پارسیک ملیون نفر نشان داده شده است.

کتابی که زیر نام ((شماره شانزدهم)) آمده است، ((جام جم)) نام دارد. این کتاب توسط اولیام بیناک (۱۷۸۲-۱۸۴۲) نوشته شده و سیمر به زبان فارسی ترجمه شده است. این کتاب به فرمایش معتدالدوله نرهاد میرزا توسط مؤلف آن طی سالهای ۱۸۵۴-۱۸۵۶ نوشته شده است. گفته میشود که نرهاد میرزا برخی از حواشی را در این کتاب افزوده است. او در سال ۱۸۸۰ درگذشته است. نرهاد میرزایه کتاب اولیام بیناک ((جام جم)) یک ((جام جمشید)) نام نهاد. برای این که چنین عنوان در کتاب های پیشینیان که حاوی معلومات جغرافیایی اند، نیز دیده میشود.

آخرین چاپ کتاب اولیام بیناک که توسط نرهاد میرزا به زبان انگلیسی ترجمه شده بود. در سال ۱۸۳۵ در نیویورک صورت گرفت. اولیام بیناک زنده گی کاری خویش را در یکی از مکاتب ولایتی انگلستان به صفت آموزگار آغاز کرد. پس از این که در سال ۱۸۱۷ به لندن آمد، شهرت بیشتری یافت. او کتاب ها و رساله های زیادی را در بخش های مختلف دانش و فرهنگ تألیف نموده و به چاپ آنها اقدام ورزید. او بسیاری از کتاب های درسی خود را به شکل ساده، پرورش و پاسخ (به طریقه ((کاتیمیز)) نوشت. گفته میشود که نوشتن این گونه کتاب ها، برای وی بدون تکلیف بوده است. این طسور کتاب های اولیام بیناک با بهای خیلی ارزان به بازار عرضه میشد و از تقاضای

نرازان به تنه در افغانستان، بل در خارج از مرزهای آن نیز برخوردار بود. بسیاری از این کتاب ها به زبان های فرانسه، آلمانی برگردانیده میشد. اولیام بیناک افزون بر این گونه کتاب ها، کتاب های مخیم و پر محتوایی را در باره جغرافیا و تاریخ عمومی نیز تألیف نموده است که از یکی آنان نام برده شد.

تحت شماره پانزدهم نوشته اوتو بیوگرافی عبد الرحمان خان به نام ((بند نامه دنیا و دنیا)) قرار دارد که به اساس طرح مؤلف آن باید فصل اول کتابی را تشکیل میداد که نوشتن آن در شانزدهم فصل تدارک دیده شده بود. لیکن تطبیق این طرح به امیر عبد الرحمان خان دست نداد. فصل اول این کتاب که در سال ۱۸۸۶ در کابل چاپ شد در حقیقت فصل اول کتابی بود که نوشتن آن از جانب عبد الرحمان خان در شانزدهم فصل پلان شده بود. عنوان ((بند نامه دنیا و دنیا)) را به خود گرفت. این کتاب با قطع ۴۰×۳۰ در ۱۴ صفحه در مطبعه دارالسلطنت کابل به طریقه لیتوگرافی از چاپ برآمد. گفته میشود که لیتوگرافی با خط زیبایی مستعلیق شیرو محمد آماده شده بود. آثاری که لیتوگرافی ((بند نامه دنیا و دنیا)) را دیده اند، میگویند که این کتاب واقعاً هم ((کتاب باد شاه)) بوده و به قطع زیبا و صحافت مجلل چاپ شده است.

نسخه تایی آن که از جانب محمد صدیق طرزی هدیه شده بود در اختیار ما قرار داشت. ظاهره ((بند نامه دنیا و دنیا)) با نسخه های کم چاپ گردیده است. تاجایی که برای این جانب روشن است، باید بگویم که در نقشه های بسیاری از کتابخانه ها آن را جستجو نمودم. اما به دریافتش موفق نشدم. و به این نتیجه رسیدم که نسخه لیتوگرافی این کتاب در کتابخانه های ما (اتحاد شوروی) وجود ندارد. محمد صدیق طرزی به این عقیده است که نسخه های لیتوگرافی ((بند نامه دنیا و دنیا)) در هیچ کتابخانه ای وجود ندارد، تنها نزد اشخاص معدود در کابل و پیشااور میتوان آن را سراغ نمود.

در مطبوعات اتحاد شوروی برای اولین بار در سال ۱۹۸۰ در این باره مقاله تی. ا. ان گالوپوا تحت عنوان ((اثر بند نامه دنیا و دنیا)) عبد الرحمان خان، اهمیت فرهنگی و تاریخی

آن دیده شد. دستمیر این اثر که توسط عبد الرحمان خان برای لیتوگرافی آماده شده بود، فقط چند ی پیش به دست آمده و به کتابخانه دولتی کابل سپرده شد.

به اساس دستور عبد الرحمان خان در سال ۱۸۹۴ امنشی سلطان محمد خان به باز نویسی گسترده ((بند نامه دنیا و دنیا)) موظف ساخته شد. او و تحت رهنمایی شهزاده حبیب‌الله و محمد یوسف خان کاکای امیر کسار آغاز کرد. بعد از ۱۵ باز نویسی گسترده این کتاب توسط منشی سلطان محمد خان در دو جلد به نام ((زنده گسی امیر عبد الرحمان خان)) در لندن از چاپ برآمد. این کتاب علاوه وسیع مطبوعات را با خود واداشته و بیعت های فراوانی را برانگیخت. نگارش حالت افسران بریتانیایی و ستیته نهمیان آن ها از ترکیب هیئت حد بخشی انگلیسی که در نبرد کنک در سال ۱۸۸۵ به کمین افتاده بودند، انزجار افسران عالیرتبه اردوی انگلیس را برانگیخت. جنرال بیترلیسدن که سر گروه هیئت حد بخشی انگلیس در این منطقه بود، در حربه ((تاییز)) به دفاع از یونیفورم آلوده برخاست. جنرال یاد شده، سلطان محمد خان را به توهین اردوی انگلیس متهم ساخت. به ارتباط این گونه اتهامات، مسالسه تثبیت مؤلف اصلی و دیگر چهره های که در تصحیح، تکوین و چاپ این کتاب سهم داشتند، بلند شد. نرو بسیاری از اشتراک کننده گان این میاهدات در باره صحت محتوای این کتاب نسبت به اصل آن در گمان بودند و چنین میبنداشتند که ممکن است عبد الرحمان خان به ویژه در نوشتن جلد دوم آن، دخیل نباشد.

رو به رفته، ناگهان پس از نشر این کتاب، افرادی به این ادعا قد بر افراشتند که گویا بیشتر نوشته های آن یعنی محتوای مرکزی توسط عبد الرحمان خان نوشته شده است. در پیلومات انگلیسی مار تیمرد یوزند نیز به سود این گفته ها قد بر افراشت. او گفت که محتوای اصلی این کتاب از عبد الرحمان خان است.

در پیلومات یاد شده تا بید کرد که بسا از گفته های امیر که با او در خلال گفتگوهای متعدد در میان گذاشته بود، نقطه به نقطه و کلمه به کلمه به این کتاب آورده شده است. ادامه دارد.





# تواضع را از خود دور نکن

این روزها بازار ورزش‌های که متکی بر اصل دفاع خودی می‌باشد، گرم است. جوانان دختر و پسر به این ورزش بیشتر روی می‌آورند. کلب‌های زیاد در شهر رسی و هیرسی فعالیت دارند. ما خواستیم تا ضمن معرفی برخی از این کلب‌ها از جریان فعالیت آنها آگاه شویم. ضمن آگاهی از هر یک از آنها اهمیت و ارزش‌های آنها بر جسته‌ایم. به بهانه همین ورزش‌هاست که در برخی از کجوه‌ها و قدرها بسیاری از نو

جوانان با سینه‌های کشیده و بازوان پندیده جلب توجه می‌کنند و گویا که آنها زوربازوی آسانی یافته‌اند بایک سروکله بلند تراز دیگران گام می‌زنند اما استعدادهای جوانانی که با این ورزش بیشتر فروتن، متواضع شده‌اند، ما با تریس کلب ورزشی تکواندو (استاد حبیب) حرف‌های داریم.

وی انجنیر محمد نعمت‌عبد الرحیم زی است که از ۱۲ سال به این سودرین رشته تمرین دارد و اکنون دارای کمر بند نهمی از کلب استاد حبیب می‌باشد. وی جوان قد بلند، آرام و کم حرف است که صفات شایسته یک ورزشکار خوب در

او مشاهده می‌شود. حرف‌هایش را - می‌شنویم:

تکواندو هنری است که می‌آموزد چسی گونه از خود دفاع کرد. اهل فن تکواندو از قدرت خود علیه کسی استفاده نمی‌کند مگر که در خطر واقع شود. تکواندو می‌آموزاند که تا توان داری جستم را - بپرو تان استوار و روح نامتزلزل داشته باشی ولی هرگز تواضع را از خود دور نکن. ما با همین نیت کلبی را در شهر کابل تمرین می‌دهیم و جوانانی در آنجا می‌آیند درس می‌گیرند و تا کمون تعداد زیادی از آنها با همین روحیه ورزشکارانه اند و تکواندو را بلد شده‌اند.

واضحاً که این ورزش ریاضت زیاد می‌خواهد و متوجه داریم که فرد فرد تیم ما نظم سپورتی، اخلاق ورزشی و اساساً با اخلاق قی تکواندو را رعایت نماید.

در کلب ما شش عضو کمر بند عالی یعنی کمر بند نهمی دارند. فعلاً ۱۳۰ نفر در کلب ما ثبت نام دارد.

کلب ما در باره فعالیت کلب تان عملیات بد همد.

در نخست در سال ۱۳۵۳ توسط استاد دیپلوم انجنیر حبیب اللعلکلی ماتا موس کردید و تاکنون تعداد زیادی از جوانان در اینجا تکواندو آموخته‌اند و تا هفتاد نفر کمر بند نهمی بدست آورده‌اند.

اهمیت اجتماعی این ورزش از نظر شما چیست؟

عده‌ای می‌توان آنرا به صرفیت سالم دانست. جوانان را از مشاغل غیر اخلاقی دور نگاه میدارد و آنها را به انسان‌های مضم و خوش برخورد تبدیل می‌گرداند.

در روزی که تکواندو تمرینات چینی گونه است؟

باید هر روز شکار حد اقل یکسهم

تا دو ساعت یک روز بعد تمرین نماید. از نظر سن از جوانی از ۷ تا ده - سالگی سن و سال مناسب تر برای این ورزش است اما تا سن و سال ۲۵ - ۳۰ سالگی نیز میسر است.

بیشتر بسته به علاقه شخصی است.

صرفیت اصلی شما چیست؟

من از استقامت پلتنیک کابل در ۶۶ فارغ شده‌ام فعلاً در تخنیک ساختمانی جیودوزی به حیث استاد ایجابی و غنیفه می‌نمایم.

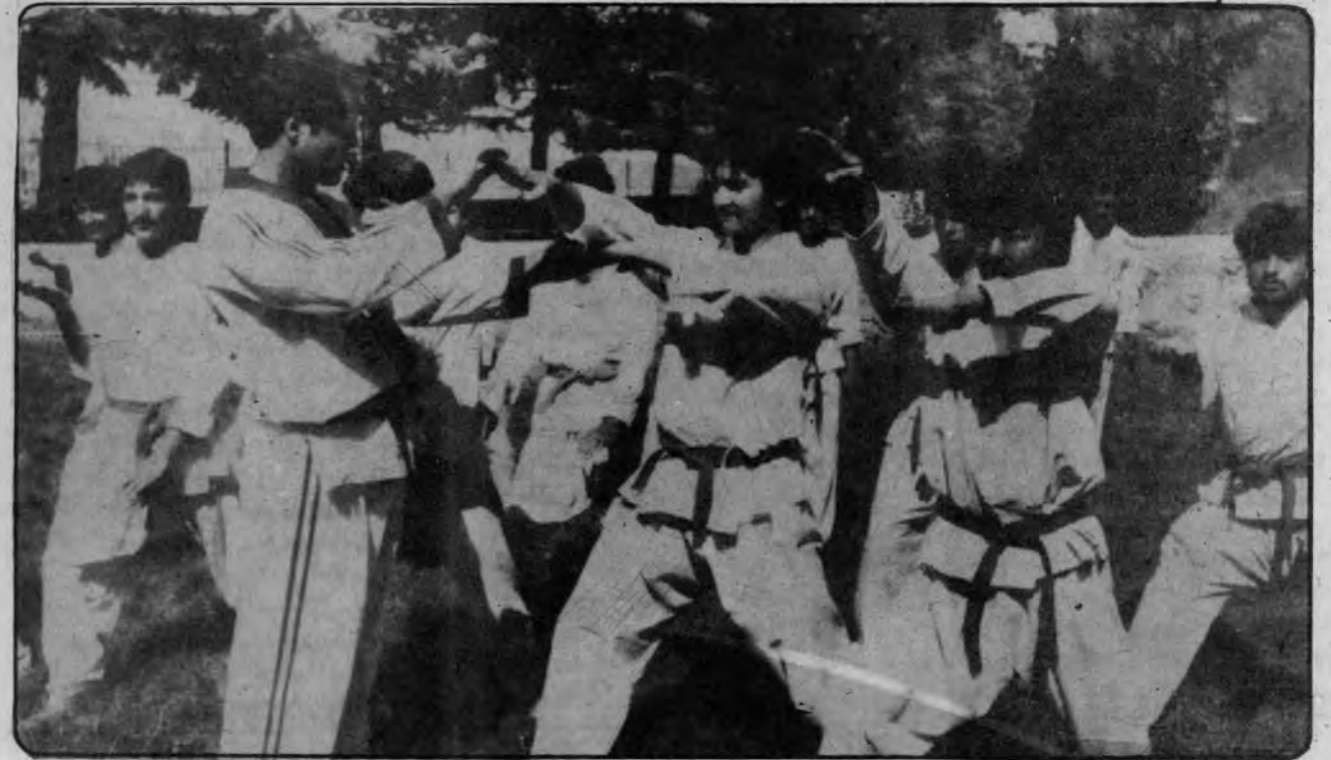
ورزشکاران برجسته تیم شما کی‌ها اند؟

از کمر بند های نهمی دیپلوم انجنیر عبدالله که در خوشحال خان کلب دارند، نذیر کاکر و محمد رفیع است که کمر بند نهمی دارند.

محمد رفیع محصل فاکولته انجنیوری پوهنتون کابل اند و از سال ۱۳۶۵ - تمرین می‌نمایند یکی از چهره‌های برجسته و خوب کلبی اند وی نظر مشعل را در باره ورزش تکواندو برای جوانان گفت: ورزش و مخصوصاً این ورزش، تا به نوبت خیلی مستقیم بالای صحت و تناسب اندام داشته است. اگر فرار باشد توصیه به جوانان داشته باشم همه شان را به هر ورزشی که میل دارند دعوت می‌نمایم.



محمد رفیع





# از سلسله شترسوخته

کی میداند که برای چی تقدیر یزید است؟ هیچکس! و این تقدیر - این پل همیشه در امتداد و سیار مرموز - است که در هر قدم گلی را از خاک میکند و گلی را به آب میدهد و دل‌های کاندار و دل‌های ناکام وقتی همیشه امیدوار استند در حقیقت از تقدیر سعادت‌ی را گدایی میکنند که یا آن را از دست داده اند و یا هم هنوز به دستش نیارده اند.

ولیلما چی؟! دختریکه سراپا حسرت است از تقدیرش چی آرزو میکند، او حسرت آنچه را از دست داده میخورد، یا حسرت آنچه را که هرگز نداشته، من مطمئنم که زبان و لب‌های لوزان خودش نیز از آراشه این جواب عاجز است. و اما زنده می‌اشد خود یک جواب است او عفتی داشته که از دستش داده و سعادتش نداشته که همیشه آرزوش را داشته، در او رنج از دست رفتگی و رنج نداشته می‌عجیب شده و حالاً که محکوم به ده سال زندان بودن است، خشک خشک میخندد و تر ترمیگوید.

لیلما تا به حال گماهی نکرده و اما همیشه غرق گناهکاری دیگران بوده، - وقتی خاله اش را نامزد رزاق کرد و خاله اش به نامزدی با رزاق پشت بازو و طبق مین خود عروس باکسی دیگری کرد رزاق برای انتقام کشیدن، از لیلما خواستگاری کرد و فامیل لیلما، به مناسبت (گوسفند دهان توپ) لیلما را پای عقد نکاح او کشاندند. لیلما ی نوجوان و بیخبر از روزگار را - لیلما ی راکسه دلداده اش، نامزد جوانش تا حال بیخبر از زوالت فامیلش بود و در یک ولایت دیگر وظیفه داشت.

هنوز یک هفته از عروسی لیلما و رزاق نگذشته بود که رزاق برای ادامه و تکیه اش مسافر شهر دوری شد و شکست و

ریخت زنده می‌دخترک از همین جا آغاز گردید، قد و نیم قد‌های طعنه و دشنام و کایه‌های خشو، روان و جان لیلما را - میخورد و چهارماه میگذرد، چهارماه سرا پا خشونت، این اندازه زمان کافی بود، برای سرانیز شدن کاسه، صبر و شکیبایی و آغاز یک تمار که همیشه فرارخوانندش. زنده می‌تغیر آلود لیلما از تسخیر مادرش و هوش آغاز شد و وقتی مراحل دشنام و طعنه و کایه را سپری کرد به لت و کوب پیوست. وزن نوبال چون تخته، بی صاحب بر بستر دریا یک روز از آن زجرخانه فرار کرد. در فرارش نوعی از امید و آری معجون با ترس آمیخته شده بود. منطبق امتداد لیلما بعد از آن روزیکه خانه، دشنام شوهر مسافرش را ترک گفت در همین فرار نهفته بود.

لیلما با عالی از حسرت و دریغ و درد از خانه، خشویش که خانه بخشن بود فرار کرد و پاد نیایی از امید بیه دروازه، خانه، ایام کودکیش، در قالباب کرد. پدر و مادر سنگدل و بی‌دلش او را دوباره راندند آنها هم از آن طرف برد، سنگ و فیت (!) به دختر سر بی بناهشان زبان نوحش و ساز و نوا را را جنباندند.

ولیلما در انبوهی از غم و ترس و بی کسی راه کوچه را پیش گرفت. کوچه! این جا اجتماع با سخاوت تر از منزل شوهر و خانه پدر است، - کوچه، سنگفرش و خاک فروش خود را به هر رهگذر و هر سالی از زانی میبندد کوچه توانایی تحمل لیلما را دارد. در کوچه در هر دکاسی به رویش باز است، این جا توانایی فهمیدن لیلما بیشتر است، این به بازار همیشه بازي میبندد که مشتریان، معامله گران خود را هرگز عوض نمیکنند و همیشه هر معامله گری مشتری خود را میبندد.

# تقدیر

نوشته: سیاح رهبر

هر دقیقه پنجاه ماند در خانه و وحید باید کاری میکرد، کاریکه برنسیب عمومی آن خانه بود.

حالا بیست و پنج روزها، مردان - بسیار هوسباز از جسم و جلد سفید آفتاب و مهتاب ندیده، لیلما کیف میکردند ناله‌های قریب به فریاد لیلما را چیزی برخاسته از شهوت فکر میکردند، او حالا دیگر هر روز و هر شب باید به مرد‌هایی که سن‌های متفاوت داشتند، سرویس میدادند. شادشان میساخت و وحید و ریزه گل عایدش را به پنجه‌های خود فرو میبردند.

لیلما که خود را پاک باخته در دام یافته بود، نتوانست دو طلب‌آدمه راه وحید و ریزه گل بماند. خاطر است تلخش چینی است که در هفت روزیکه در خانه، وحید و مانده بود افزونتر از چهل مرد ازش کام گرفته بودند و در آن میان مرد فاحشه مشرب و دلال کهنه کار آدمها (بسم الله) نیز بود. بسم الله ارتباط دایی و معامله گرانه با وحید داشت، گاهی وقتی زنان حلقه، فساد خانه اش کمبود میکرد از وحید کمک میخواست و وحید و ریزه گل برایش دو سه چهار روز میفرستادند.

و بدینگونه بود که تجارت بسم الله گاهی درد سنگینی و کمک وحید از ورشکستگی می نجات مییافت.

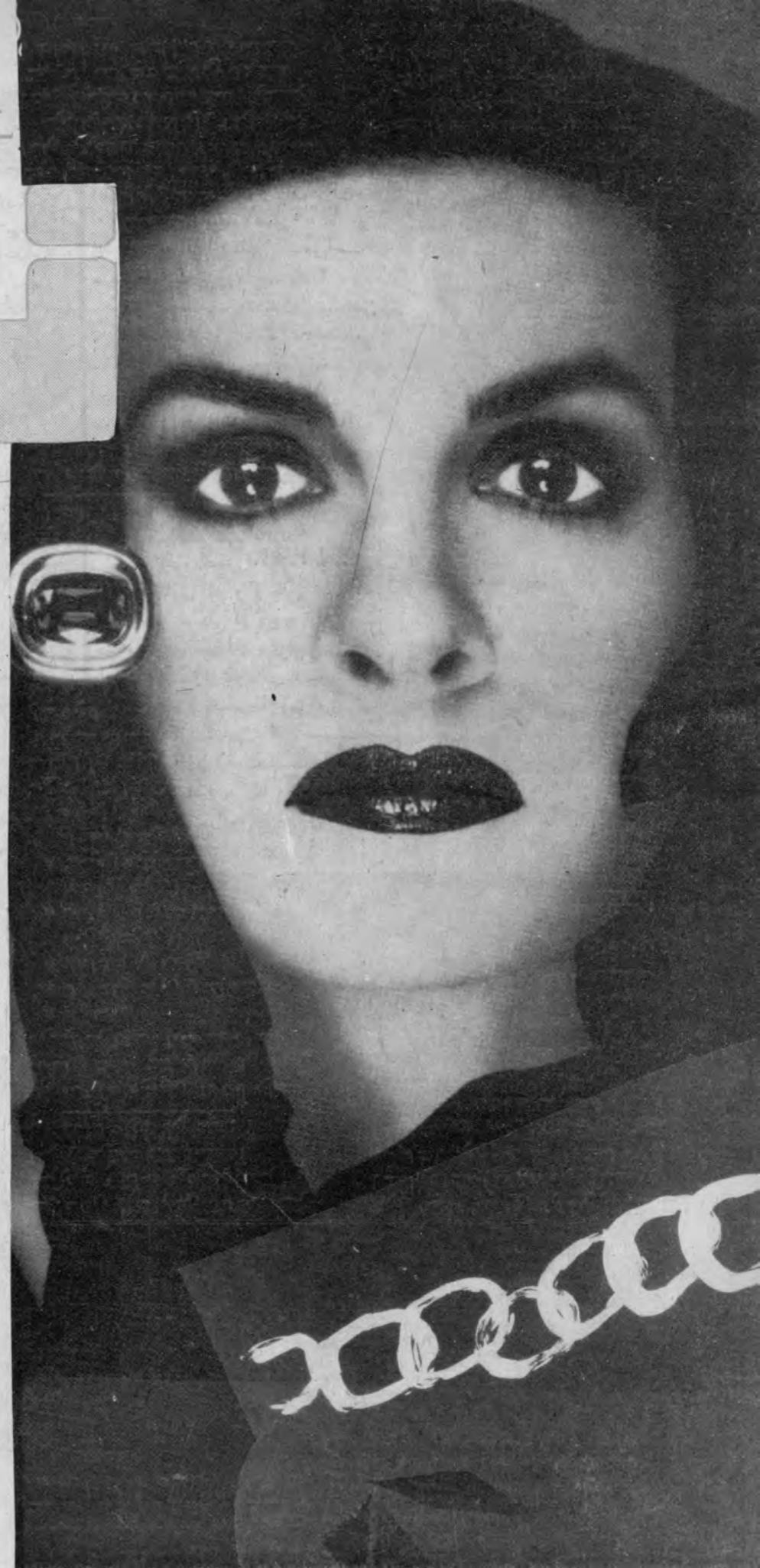
در یک نیمه روز لیلما توانایی خود را در فرار به آزمون گرفت. او خوب میدانست که در خانه، وحید نمیتواند حد اقل در سطح یک برده، آبروی زنده گسی کند. او از فساد خانه پاک باره پسر راه کوچه را در پیش گرفت. پاک باره پسر فرار کرد و پاک باره پسر به کوچه پناه آورد و انگار تقدیرش و تقدیر فرارش - بهمه در صفحه (۹۲)

زنده می‌د پسر لیلما از این جا آغاز شد. از همین کوچه، در همین کوچه و از میان همین انبوه خریداران و فروشندگان و رهگذران، فرشته، معشوق برادر لیلما و معشوق بسیار مردان و بچه‌های دیگر که از بریا دی لیلما خبر داشت، سلامش داد و در لباس یک مشاور عالی او را به دنیای خود کشاند. او آن طوری که نامش بود، فرشته نبود، او تاریکی بود از جال عنکبوت که بر تاق بی سامانی فساد و فحاشی دوران مالانه کرده است. فرشته، فرشته نی، بل ابله‌س وادامه، شیطنت است. اولیلما ی رانده شده را به فساد خانه، وحید و ریزه گل که از (خانم بزرگ) های دست اول شهر استند، برد. و در آن فساد خانه قرار بر این بود که لیلما فقط زنده می‌کند و برود اما...

اما روسپی را کجا باشد و فایه عهد؟ و دلال انسان را کجا باشد یا شناسی یک زنده گسی.

آن جا در خانه بی که وحید و ریزه گل میزیستند، آمد و رفتها بسیار فراوان بود. مردها، زنها، مرد‌های خمار، زنان نشاء، مردان معتاد، زن‌های فاسد، مرد‌های شهوتگشته، زن‌های شهوت مرد، هر روز در هر اتاق همبستری‌های ناروا در دست‌های کرایه به وقوع میسوست، صدای چنه زدن وحید و ریزه گل با مشتریان، صدای شرق، شرق بولها، صدای سرفه، جرس‌ها و صدای شریک، شریک بوتلها، از صداهای همیشه بر طنین خانه، وحید و ریزه گل بسود.

ولیلما در چنین خانه بی امید زنده می‌کردن داشت. و امیدش حقیقت شد و در رخ که هزار نامیدی را در افان روزهای حقیقت شدن باز یافت. او برای





# دويم فصل طبقاتي موقف

د پال وینسون اثر



په قاین کړي . هارکورت هغه څه چې هېڅ یوه بل سړي به دلارا په مخ کې د هغه د ویلو جرئت نه درلود . ویلی شوي .

رابرت . ته مانه پیژنی او فکسو نه کم چې زوی ته یې دا اجازه ورکړم چې خپل ژوند له داسې نجلۍ سره بریاد کړي . . . . .

هارکورت چې په ډیر محیر سره یې خپل پایپ ته پام وه . د هغې د خبرو په مینځ کې ورسوت او ویې ویل :

خو شتو تن ورځ یو یا اعتباره او پتمن کسب دي . لارا ، دوي یو پر بل ډیر زیات گران دي او که ته هوسیا یې . بنای هېڅ مداخله ونه کړي . په هر صورت ، د جیفرې ژوند د هغه خپل ژوند دي .

لارا له ډیر تعز او غضب نه تکه سره شوه .

ایا فکر کوي چې زه به دغه موضوع کې د هېڅ شې ویلو حق نه لرم . هغه هم په داسې حال کې چې جیفرې زما د ټول ژوند هیله او ارزوگانو مسواج وه . کلونه کلونه یې مبارزه وکړه ترڅو داسې وخت راورسیږي چې زه وکولای شم جیفرې ته هر هغه څه ورکړم چې په بیسو اخیستل کېدې شي او . . . . .

هارکورت په دې خبره اعتراض وکړ او ویې ویل : لارا . به تېنې زمانه کې . زموږ حیوان نسل دارنگه فکر نه کوي . داسې چې ته یې غواړي . نه یې غواړي . اوس د استقلال او زيار وخت دي . جیفرې ډیر نه حیوان دي . او هغه نه بنای چې وپیل شي ان د تاله خوا هم ، زما گرانې دوي یواځې پرېژده .

هغې وځنډل او هارکورت یوه شو چې دده کوښښونه یې نتیجې دي .

هغې په ټینګه سره وویل : د پیسو د جیفرې د پاره مناسبه میرمن ده او که چېرې جیفرې ته د دغې نجلۍ له زنجیر و ونونه خلاصون ورته کړي شي . نوزه په دغه کار کې یې تفاوت نه شم پاتې کېدی .

لارا پورته شوه او که چېرې ورته ورسیده . راوگرزیده او هارکورت په ډیره خواشینۍ سره ورته وویل : ایآ ستاسو منظور دي چې غواړي په قصدي توګه د دوي په مینځ کې شخړه او ستونزه رابیدل کړي .

هغې وویل : تیره شپه یانې ده چې وړایم نن سپیده داغ په پټه خولسه د یوه ډیر ناخواله جال چلند شاهد ویم . جیفرې د ایلزې کونې ته ورسوت او فکر نه کم چې هغې راشي وی .

هارکورت په محیر خیر ورته وکتل : ایآ ته پوره باور لري . ما هېڅکله فکر نه کاوه چې پیغله د وګان هغې وځنډل .

د ټولو نارینه په شان ته هم په ظاهري بڼه او تقلیدي بیګا هې باندې فولیزي . زما گرانه رابرت . دا ډیره مکاره اونا پاکه نجلۍ ده اوزه غواړم چې د موضوع جیفرې ته په اثبات ورسوم .

هغه په خبر وپیل وکړ او ویې ویل : (( لارا )) خوله چې لارا بیرته خپل مخ وگرزاوره . ورپې پرانیست او د هغه له نظره غایبه شوله . سوپر اسولس یې وکېښ . د یوې شیبې د پاره یې ترلی ورته ته په خیر محیر وکتل او بیایې کله چې مخ راواړاوه . سړی وښورواوه او خپل پایپ یې بیا روښانه کړ .

هغه به ډیره خواشینۍ له مخان سره وویل : (( لارا )) د پاره ډیر خواشینۍ م خداي دي ورته انصاف ورکړي . دا به خپلوکې وږ وکړی ډیره بریالی ده خو یوه

ورځ به د دې د ټول کاروبار ټوټې شي . هغه نجلۍ ډیره بریالی اونیګرغه ده . هغه د وار ه یوسریل ډیر مین دي . د ا لیونی ده چې د دوي د دې مینې سره انکار کوي . مخکې له دینې چې جیفرې خپله نیګرښی له لاسه ورکړي . دا به خپل بخوي له لاسه ورکړي .

خو دده له لاسه هېڅ پوره نه وه . ده یواځې کولای شوي چې انتظار وپاسي او وګوري چې څه کيزي او همدارنگه باید دي ته تیار واوسی چې له دغې نجلۍ سره چې دي ورسره مینه لري مرسته وکړي ان که وکولای شي کم وخت چې دا ورته اړ تیا ولري هغه به د جاه طلبی لاسه دنیا گسی نه راویاسي اولرې عقل سرته وړولی .

هارکورت چې ډیر خواشینۍ وه سوپر اسولس یې وکېښ . د فرانسوي کپ کیوله خواته تپو شواوچمن ته لار . د ونو له مینځ نه یې د جیفرې او ایلزې ننداره کوله چې خرنګه دوي یوله بل سره په خړ و خړو خبرو اترو بوخت وو او خولې یې له خندا ډکې وې . یو بل بیا هارکورت سوپر اسولس وکېښ او خپل سر یې وښورواوه .

پنځه دقیقه وروسته . کله چې دده د بڼې په یوه څوکې باندې خپل محان د یوه کتاب په لوستلو ارامه کاوه . ویسی لیدل چې لاراله کورنه راووتله اوچمن ته راتله اوله هغوي سره یوځای شوه . دلته دده چې د زمکې لاندې پرامه کومه چې هارکورت په ډیر نمجن زړه او ځارامی سره د هغه ننداره کوله . بییل شوه . لارا د خپل پلان د عملی کولسود پاره له ایلزې سره د یوه ډیر ښه او صمیمی کوربه رول لوباوه .

هغه ماسپین کله چې دي له ایلزې او جیفرې سره د باندې وتلو اصرار

وکړ هغې نجلۍ ته یې په خندا سره وویل : (( ته پوهیږي . چې ما تراوسه پوري د دې وخت نه دي موندلی چې خپله راتلونکې تر وروستۍ او مز بنایسې له واده نه مخکې یویل ښه سره وپیژنسو ایآ همداسې نه ده . ))

جیفرې بیخي غولیدلې وه او د مسود له دغې مینې اوغلاتې ښکاره کولونه ډیر زیات خوشحاله شواوله هغې سره یې له پخوانه مینه زیاته شوه . ایلزې چې په ذاتی ډول په حقیقت پوهیدله له دغې موضوع سره د دې ښځې علاقه نیول په ډیره نارامی او خواشینۍ سره وکتل .

خوایلز ته پاریدله . هغه یې کوله چې تل خپلو کارونو او جال چلند ته ډیر پام وکړي . دوه درې لومړنۍ ورځې یې یې حنجاله تیرې شوي خونه د ایلزې د پاره یو ښه د جیفرې د مورستو سېوري خبرې زیاتې شوي وې .

لارا هغه ډیره زیاته تشویق کړه چې د خپل محان په پاره کې خبرې وکړي او ډیر زیات کوښښ یې کاوه چې ایلزې پر هغې باندې باور پیدا کړي . خو ایلزې خپل محان کوښه کاوه او نه دي . پوهیدله چې د جیفرې مور یې په دام کې اچوي . ډیر زیات شیان وپاسي او حیفرې پایښد زیات شیان وه چې ان جیفرې پایښد پرې پوه شوې نه وې ځکه د ایلزې ژوند ټول له نیګرښی نه ډک نه وه او نه دي پاره کې لارا رښتیا ویل .

که چېرې ایلزې له دې سره مرسته کړي وې . لارا به دا هېڅکله له نظرو نه وه غورځولی . لارا هغه له محان سره باندې بوتله ترڅو یې گاوند یو ته وروستۍ لارا د ایلزې جامې تر نظر لاندې نیولی وې او د تحفی په ډول یې هغې ته د محینې نوي مودل جامو فرمایښ ورکړ . په

# د لارې

سوسرل

عموم ډول سره . هغې زیار ایست چې په دغې کورنۍ میلستیا کې له ایلزې نه د یوه ډیر ښه نړۍ په توګه پالنه وکړي . د شیبې په ایلزې بیا وځوږنوله او په ډیره دلیري او طنزې سره به یې خوند وړي سندري ویلی او د اسندري به د نورو میلنو ډیرې زیاتې خوښیدي . ایلزې چې د ډیر ښه اوعالی طبیعت خاوند وه . په ډیره مهربانه روحیه یې له زیاتو غوښتنو نه معذرت غوښت .

د دغې میلستیا خلوړمه شپه وه چې د ماښام له ډوډي نه وروسته . ایلزې یواځې غزوله او جیفرې یې په ډیر ویاړ سره ترڅنګه ولاړ وه اولارا ډیره زیاتښه خواشینۍ ښکاریده ځکه تردغه وختښه پوري یې ونه شوکولای چې خپل ناوړه بلا نونه عملی کړي .

رژي کارتي چې یو بازارې حیوان او د سټیژ وروڼو لویوال اوله شهوړو ښوونځیو ان ترسند رفتار وپوي یې پیژندلې . خوښ زیار ایست چې د ایلزې پام د محان خواته راواړوي کله چې ایلزې د چاپین د شیبې سندره خلاصه کړه هغه لومړنۍ سړي وه چې د یوې بلی سندري د بیا ویلو غوښتنه یې وکړه . هغه په لوړ اواز ویل : موز ته د شیبې په دغه وخت کې یوځ خوند وړه او مشهوره سندره وپایه . ستالومرغی سندره کله چې ایلزې د دې خبرې لاسه اوريدونه تعجب وکړ او په ډیره بی اعتبارۍ سره یې د فرمایښ ورکونکې خواته مخ ورواړاوه . په ښکاره ډول یې رنگه الوتې وه . لاراته دا حالت بیخي ناخاپس وه .

ادامه لري



پوزها و تکنیک های تنفسی گامهای بعدیست در راه تراگیری یوگا. ولی قبل از آن که به جزئیات داخل شویم، اجازه دهید آماده گیمهای لازم را مورد بحث قرار دهیم. تازمانیکه در رابطه به این که چی وقت، در کجا و چی گونه باید تمرینات را اجرا کرد، اطلاعات لازم نداشته باشیم، نمیتوان به اجرای تمرینات اسانا و برانایا با بردن از پیش از آموزش ها و آگاهیهای ذیل به خاطر اجرای تمرینات این کتاب بایست به مثابه راهنمای عملی استفاده کرد.

**نخست از همه باد اکثر مشوره کنید:**

دوره آموزش و تفرار گرفتن در روشنی کامل راهنمایی میکند.

به علت توجه شخصی و مراقبت استاد فراگیری یوگا از یک گروه محتملاً کار نیست خوب و آید. ال. ولی بیشتر ما، قادریم تعقیب و گرفتن کورس های یوگا به این یا آن دلیل نیستیم و یا صرفاً ترجیح میدهم تمرینات را خود ما فراگیریم و به اجرای آن بپردازیم. چه شما از استاد بیاموزید یا روش خود آموزی را اختیار کنید. این کتاب در دسترس شما قرار دارد و از آن میتوان استفاده کرد.

تمرینات شامل این کتاب واضح و کامل بوده و به سهولت میتوان آن ها را دنبال کرد و یادک مکررها و تمارین متعدد با تفصیلات و جزئیات کامل تعریف شده اند.

مانند هر تمرین دیگر، پیش از اجرای تمرینات یوگا باد اکثر تان مشوره کنید. معاینه فیزیکی به خصوص اگر برای مدت طولانی غیرفعال بوده اید، مفکوره خوب نیست. هرگاه حامله هستید، صدمه دیده اید و یا بیماری مزمن دارید (مثلاً بیماری قلبی یا تنفسی)، بهتر است با مشوره کامل داکتر در تمدیل و مطابقت تمرینات با حالت خاص تان بپردازید.

**تنبه برای زنان:**

احتمالاً در مورد منحنی تمرین درجه-یان قاعده می شک و تردیدی نزد تان وجود دارد. از آن جاییکه طول مدت و هلاک فیزیکی تا اندازه ای از خاصی تا خاصی متفاوت است، توصیه میگردد که باد اکثر تناسلی مشوره کنید. بسیاری زنان به شمول خودم (نویسنده) عملاً احساس بهبود میکنند و بعد از اجرای تمرینات سبک اساناها و برانایاها ناراحتی کمتر قاعده می میداشته باشند. هر چند به عنوان یک قاعده کلی باید از پوزهای سنگین به خصوص اگر جریان خون بیشتر از حد نورمال باشد، جلوگیری به عمل آید.

**تخلیه:**

پیش از آغاز تمرین به صدای طبیعت لبیک بگویید. مثانه را تخلیه و به رفع حاجت بپردازید.

**معلم و خود آموزی:**

طوری که میدانید، یوگا به مثابه یک دسپلین شفاهی به وجود آمد و از معلم (گورو) به شاگرد انتقال یافت و این معنیه تاکنون نیز ریوگا نقش مهمی را ایفا میکند. مفهوم گورو طوری که حالت صرفن کلمه میرساند عبارت است از: ((آوردن روشنی در تاریکی))

گورو شاگرد را قدم به قدم در طول

# بخش چهارم

## فلسفه

ترجمه اجنیر حلیم

# آماده گویی های لازم



بیشتر در اجرای تمرینات وقت مناسب خود را در مییابید. ممکنست صبح، ظهر یا عصر را برای اجرای تمرینات تان انتخاب کنید. انتخاب کاملاً با شماست، ولی باید حد اقل دو ساعت بعد از صرف غذا صبر کنید. اجرای تمرینات اساناها و برانایاها با معده پر ممکنست ناراحتی موقتی همگی را بار بار آورد و یا سطح اجرای تمرین را کاهش دهد.

**محیط:**

هرگاه خواسته باشید، تمرینات را خارج از اتاق در فضای آزاد اجرا کنید، محل آرامی را در رتاز نور مستقیم آفتاب انتخاب کنید و رفیر آن در اتاق آرام که تهویه و روشنی کافی داشته باشد. به اجرای تمرینات مبادرت ورزید. در هر صورت، باید مطمئن بود که ساحه



اجرای تمرین هموار بود و توازن حرکات بدنی را مختل سازد. در صورتیکه ساحه داخل اتاق فرش باشد و یا ساحه بیرونی درشت و ناراحت کننده باشد، میتوان از بوریا یا دشت چه کار گرفت.

تمرینات یوگا به فضای زیادی نییاز ندارد، ولی با آن هم اگر متیقن نیستید که آیا ساحه مورد نظر کاملاً برای اجرای تمرینات شما کافیست، از پرسوچر ساده که من آن را ((دایره برنده)) مینامم، کارگیری کنید. برای تثبیت ((دایره برنده)) هموار پشت به زمین، دراز کشید و دستان تان را به طرف بالا دراز کنید. و با حالتی که زانوهایی شما کمی قات شده باشد، باهای تان را دراز کنید. حالا بدن تان را به شکل دایره مکل آهسته آهسته در بریدید. هرگاه در تشکیل

این دایره با کدام شی یا مانعی برخورد پیدا، ساحه مورد نظر برای اجرای تمرینات شما کافیست.

**هدایات را دنبال کنید:**

هدایات هر تمرین را دقیقاً مراعات و دنبال کنید. شکل یا نمونگی ذیل در دسترس کتاب مراعات شده است:

- \* نام تمرین
- \* نام اصلی تمرین به سانسکریت
- \* هدایات (راحمایی قدم به قدم اجرای تمرین)
- \* محراق (تاثیرات عمده یا فواید ابتدایی تمرین)
- \* تبصره (هرگونه معلوماتی که در رابطه به تمرین لازمست)

به اجرای هیچ تمرینی مبادرت نوزید. مگر این که کاملاً ندانید که منظور از آن تمرین چیست و از شما چی تقاضا شده است. افزون بر آن، آنچه را که در کتاب میخوانید توأم با آن چه که در عکسها و تصاویر میگیرید، کاملاً درک کنید. به طرز یوز گرفتن هر تمرین توجه خاص داشته باشید. با مطالعه تکراری هدایات هر تمرین، آن را به حافظه بسپارید. اگرچه با تکرار تمرینات خود تمرینات جز عادت تان میگردد.

**استفاده از وزن:**

از ذیل های سبک وزن باها میتوان در اجرای بعضی تمرینات اساناها استفاده کرد. پوزهای مربوط به این گونه تمرینات در هدایات مربوط آن پوز داده شده است. با آن هم میتوان گفت که استفاده از وزن، اختیاریست.

**کنترول:**

تمام پوزها باید با دقت کامل و کنترول اجرا شود. در اجرای حرکات عجله به خرج ندهید. آهسته آهسته عمل کنید و آن را برای مدت توصیه شده نگهدارید و بعد به آهسته می به حالت اصلی برگردید.

صرف از عضلاتی که برای اجرای پوز معین لازمست استفاده کنید. کوشش کنید تمام عملات دیگر فارغ باشند. ندانها وقت هایتان باید به حالت نورمال باشد.

در جریان اجرای تمرین برخورد فشار بپارید، ولی نه تا سرحدی که صدمه ببینید! حالت نورمال داشته باشید. موقعیکه میخواهید کدام تمرین منگس را اجرا کنید از تحمیل فشار اضافی جلوگیری کنید.

گیری کنید. حد اقل ناراحتی را بایست انتظار داشت، به ویژه در جریان تمرینات دشوار. هر چند اشتباه در اجرای تمرین، ممکنست منجر به تولید درد شود. هرگاه مسلماً احساس درد میکنید، آن را تحمل کنید. درد، نشان دهنده آن است که شما برخورد فشار اضافی وارد کرده اید. اگر درد هنوز هم وجود دارد، در آن صورت با احتیاط از حالت یوز خارج شوید. هدایات را بار دیگر مطالعه و از اول شروع کنید.

برای چی مدتی باید پوز را نگهداشت؟ طول مدت لازم برای دوام یک پوز خاص از پوز تا پوز متفاوت است. در مراحل ابتدایی بایست به صورت کل آن را برای ۱۰-۲۰ ثانیه دوام بدید. با پیشرفت در اجرای تمرین، این مدت را به صورت تدریجی مثلاً به وقته های پنج ثانیه افزایش دهید، تازمانی که آن را به یک دو، پنج دقیقه یا حتی بیشتر برسانید. ولی در هر حال به خاطر داشته باشید که مطابق میل و توان خود عمل کنید!

**چی گونه باید تنفس کرد:**

بهترین شیوه تنفس در جریان اساناها و برانایاها (به استثنای سیتالی و سیتاکاری که در اینجا نیامده است) از طریق بینی با دهان بسته، با حالت کاملاً استثنایی کومبهاکا (تکمیل نگهداری تنفس برانایا که در فصل ۱۳ مورد بحث قرار میگیرد) از گرفتن و نگهداری نفس خود داری کنید. بسا حالت طبیعی تنفس کنید و به تدریج قدم بردارید. در تمرینات یوگا جایی برای تنفس خارج کنترول وجود ندارد. چی وقت باید چشمها را بست؟

در مراحل ابتدایی اساناها را با جشمان باز اجرا کنید تا بتوانید به تدریج ببینید که تمرینات را چی گونه اجرا میکنید. هرگاه آینه قد شما داشته باشید، از آن استفاده کنید. هنگام اجرای تمرینات دقیقاً متوجه نوم، تکمیل و حرکات پوز باشید. در صورت لزوم به اصلاح حرکات خود بپردازید. هنگام اجرای یک پوز میتوانید چشمها تان را ببندید ولی این کار در صورتی امکان دارد که بالای حرکات خود حاکمیت کامل داشته باشید. این کار به شما اجازه میدهد تا احساسات درونی خود را نیز درک کنید. در موقع رهایی از پوز جشمان تان را دوباره باز بقیه در صفحه (۹۲)



# کیمی شکر و

# شکر



ترجمه - تانک

## بخش دوم

متولدین ماه سنبله " ۲۴ اگست - ۲۳ سپتمبر :

وضع عمومی : ماه سنبله از لحاظ پر ایلیم های رژیم غذایی کمتر زهر فشا قرار دارد و چون شماره زحل به سوی برج خورشیدی شما حرکت میکند و این باعث تراش عمومی هیکل شما میگردد و ولی باید محتاط باشید تا این کاهش وزن را در سرتاسر وجودتان حفظ کنید و یا میکنست صاحب ساقها و بازوهای خیلی استخوانی شوید . به صورت عموم متولدین ماه سنبله از آرایش صورت با وسایل دیگر آرایش مفاد زیادی به دست نمی آورند . افزون بر آن مصرف این همه پول بالای این اقلام ضروری کار نیست بیهوده .

### چشمها :

متولدین ماه سنبله معمولاً چشمان کوچک و تیز و به هم نزدیک دارند . همچنان چشمان اینها نسبت به حالت عادی کمی گود رفته تراست که چهره آنند و هباری رابه صاحبان خود میبخشد . برای برطرف ساختن این حالت و همین آرایش چشمهای تان به کارهای خارجی چشمانتان توجه داشته باشید .

### دستها :

دستها و بازوها و ساقها و پا

های متولدین ماه سنبله خوشترکوب بوده و امکان دارد خیلی بزرگ نباشند ولی از مهارت و قابلیت زیاد برخوردار خواهند بود . دستهای این افراد کمی استخوانی و سخت پی بوده و اگر متولدین ماه سنبله خواستباشند در " مسابقه دستهای زیبا " شرکت کنند و باید از دستان شان مواظبت جدی نمایند . صرف استفاده از کریم ها و روغن های طبیعی برای دستهای این افراد کافی نبوده و باید به خاطر حفظ لطافت دستها در جریان کالا شوئی و ظرف شوئی وانجام



امور مشابه همیشه از دستکش استفاده کرده کنند .

بدن : بدن متولدین ماه سنبله معمولاً کوتاه و لاغر بوده مفاصل ران عریض و سینه نه چندان فراخ دارند . اینها اگر مواظب رژیم غذایی شان نباشند به آسانی چاق خواهند شد . چنین به نظر میرسد که حدود تمریناتی را که اجرا میکنند با

وزن شان رابطه خیلی جزئی دارد . غالباً تصور می شود که این اشخاص موقعیکه از نگاه فز یکی خیلی فعالند وزن میگیرند و هنگامیکه فعالیت فیزیکی کمتر دارند وزن میبازند . پوست : پوست متولدین ماه سنبله غالباً بدون نقص و عیب نیست . پوست این افراد از ارتجاعیت کافی برخوردار بوده و رطوبت کافی در خود دارد تا چهره جوانی را تا سن پخته گی حفظ کند . هر چند پوست خودشان غالباً منفذ های مانند مسامات عمیق و قابل ملاحظه و غالباً خالها یا گدازه های سرکش یا لکه های دارد که آنها نمیتوان پوشاند . بهترین تدای برای پوست این افراد استفاده از کریم های مرطوب کننده است .

موها : موهای متولدین ماه سنبله معمولاً خیلی قوی و بیشترینه خشک بوده که کنترل آن خیلی دشوار است و شاید هم علت این که بیشترین متولدین ماه سنبله موهای شان کوتاه میکنند و یاد رازی موهای شان تا حدودیست که بتوانند به سهولت آنها کنترل کنند همین باشد . شامو زدن خیلی زیاد موها میتواند برای این افراد مضر باشد زیرا میکنست فرق سرشان خشک و پوسته پوسته شود . متولدین این ماه متوجه پر ایلیم های مو از قبیل سفید شدن و ریزش مو باشند . این پر ایلیم را با دکر متخصص در موها

بگذارند .

متولدین ماه میزان " ۲۴ سپتمبر - ۲۳ اکتوبر :

وضع عمومی : بدن متولدین ماه میزان معمولاً نرم و انحنای پذیر است . رژیم غذایی به صورت عموم برای این افراد ضرور نیست و بل با گذشت زمان و تمایل به سوی چاقی بیشتر میشود . پس باید در خوردن حد اعتدال را رعایت کنند . بهترین توصیه در باره رژیم غذایی برای این افراد این است که مقدار خوراک خود رابه نصف تقلیل دهند . و چنین تصور کنند که لاغر مقبول است .

چشمها : معمولاً چشمان متولدین ماه میزان یکی از جذابترین مشخصات آنها بوده و با شادمانی و وجود چشمک میزنند و با حالتی ملنو از عشق میدرخشند . طبیعت با اینها خیلی مهربان بوده زیرا به خاطر جذاب ساختن چشمان شان به اشتنای بعضی موارد اضافی جای کسی برای پلک باقی گذاشته است .

دستها : بازوها و ساقهای متولدین ماه میزان غالباً دراز ولی متجانس است . بند دست و پهای معمولاً کوچک و انگشتان دراز و قلمی و خیلی جذاب دارند . بیشتر متولدین ماه میزان صاحب ناخن های زیبا اند .

در ساختمان دستهای این افراد مانند هر چیز دیگر شان توازن موجود

است و از این رو نگاهی به انواع کریم ها یا روغن ها ندیده نمیشود .

بدن : ساختمان و شکل بدنسی متولدین ماه میزان معمولاً با انحنای های گهرا مقبول به نظر میرسد و کمی به سوی لاغری متمایل است ولی با آن هم کسب توازن کار دشواری نیست . ممکن است بدن این افراد کمی بیشتر از حد نورمال دراز تر و نیز در قسمت پاها و بازوها کمی خارج از تناسب معین باشد .

پوست : بیشتر متولدین ماه میزان پوست لطیف و شفاف و صاف دارند .



موازنه بین پوست نرم و درشت حفظ شد و معمولاً پوست سخت و سرد دارند . اغلب اوقات حتی در گرمترین روزها مردم در مورد این که بازوها و دستهای این افراد چقدر سرد است تبصره خواهند کرد .

موها : موهای متولدین ماه میزان معمولاً تشنگی جمعد و جلا دار بوده و یکی از محبوبترین موهاست . شماره

زهره که حکمروای موزنهای شماست میشود نیز حکمروای ماه میزان است . پس به متولدین ماه میزان میتوان گفت تصادفی نیست که موهای شان با یکدیگر یکی از جذابترین موهای منطقه البرج ج باشد . از جایکه ماه میزان به با توازن سرو کار دارد و خیلی زیاد چ ممکن به نظر میرسد که فرق سرشان نیز از توازن اسید و شحم برخوردار باشد و از این رو ضرورت تدای خاصی در قسمت این افراد دیده نمیشود . متولدین ماه عقرب " ۲۴ اکتوبر - ۲۳ نوامبر :

وضع عمومی : رژیم غذایی در مورد متولدین ماه عقرب و همواره مساعد لعد شوار و بغرنج است . اینها همیشه یا وزن میبازند یا میگیرند . در مورد متولدین ماه عقرب حد وسط کلمه نیست برای استفاده دیگران . تمرینات برای آنها بیکه وزن بیشتر دارند مفید خواهد بود و ولی تمرین باید دقیق و کنترل شده باشد برای این افراد تمرین تصادفی بی مفهوم است . البته رژیم غذایی نیز مهم است و ولی تابلیت ها و امپول ها صرف ارزشنا چیزی میتوانند داشته باشد .

چشمها : در منطقه البرج دو برج است که متولدین آنها چشمان تیز و یا نفوذی دارند و یکی از اینها برج عقرب است .

ابروان متولدین ماه عقرب احتمالاً در قسمت اتصال پیشانی و بینی به لطفه ورق برگر دانهد



سوی بالا میلان پیدا میکند و حتی شاید از این قسمت پوشانی عبور کنند و واقعا هر دو ابرو بالای چشم باشند مکانه کاری که درین قوس است که متوجه است لازم ابرو را تا آنجا که کمند قوس را کارهای متبانی را در طبیعت از روی چشمها دستها از روی چشمها عقب معمولاً نور چشم را در حد و دی بد ترکیب و زخمی به احتمال قوی که این افراد صاحب ناخن های بزرگ و بیل مانند ای هستند که با اندکی زحمت میتوان آن را جذاب و زیبا ساخت .

چون عقب ه یک برج ایست ه از این رو استفاده از کریم های مرطوب کننده شاید تا حدودی زاید به نظر برسد .

بسدن : متولدین ماه عقب پس داشتن بدن قوی و ظرفیت کار بیشتر را دارند . معمولاً این افراد به گروه مشخص تقسیم میشوند که یک گروه آن ها نازکی مانند و گروه دیگری شاید کمی چاق تر باشند مگر خوشبختانه از گروه نازکی مانند باشد ه ممکن است آرزو داشته باشد ه کسی وزن بگیرد در میان تمام ماه های منطقتا لبرج متولدین تازی مانند عقب معمولاً خیلی مشتاق افزایش وزن اند .

پوست : پوست متولدین ماه عقب معمولاً خیلی سخت است و قشر ضخیم نعل شخص در زیر این پوست قرار دارد و اگر شما از این تیپ استید باید بیشتر از حد معمول متوجه پوستتان باشید .

موها : معمولاً متولدین ماه عقب موهای زیاد و تیره دارند . طبعاً موضوع چنان نیست که اگر شما متولد ماه عقب استید ه موهای شما باید تیره باشد ه ولی موضوع از این قرار است که موهای تان زیاد بوده و مشخصات معین خود شما را خواهد داشت . بیشتر متولدین برج عقب با موهای کوتاه متبل به نظر میرسند .

متولدین ماه قوس ۲۳ - نوامبر ۲۲

وضع عمومی : قوی و نیرومند است . این افراد زمانی که راه میروند حرکات شان آرام است و متخترانه است و بدن شان توأم با هر حرکت ساقهای شان در نوسان است . از آن جا که این افراد معمولاً سازه اند اندامها پس برای سبب موازن ظاهر لازم است تا اندامهای شان و تنهای شان نسبت به بدن شان تناسب لازم خود را از دست ندهند . از این جهت ه قوس بر قسمت علیای ساقهای آنان حکم می داند لگدا بیشتر متولدین ماه قوس صاحب ران های قوی اند . و ایمن یگانه جایست که ممکن است طبیعتاً از تناسب لازم ه برخوردار نباشد .

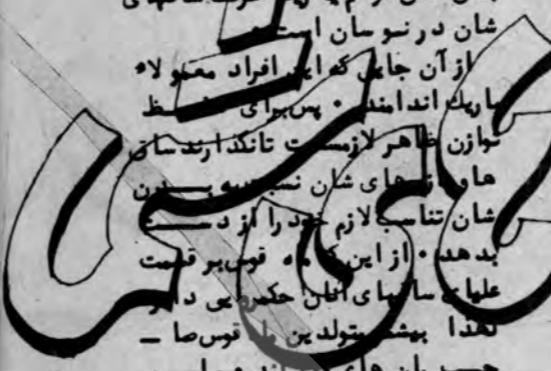
پوست : متولدین ماه قوس معمولاً گوشت سخت و قوی دارند که در موقع تماس سخت ولی هنگام دیدن خوش آیند است از این جهت پوست قوی دارند به حفظ و مراقبت آن نیازمندی زیادی احساس نمیشود ه ولی از جاییکه پوست شان کسی به طرف خشکی متمایل است ه استفاده از کریم ها و مواد مرطوب کننده ه توصیه میشود .

بدن : بدبختانه نمیتوان مشوره داد که کدام ماده مرطوب کننده بیشتر به درد این افراد میخورد . از این رو خود شان باید آزمایش کنند .

موها : موهای متولدین ماه قوس معمولاً درشت ه قوی و ضخیم بوده و بیشترینه مجعد و قوی به نظر میرسند . با داشتن این گونه موها در مورد موازنه موها در فرق سر متوجه باشید . از شست و شوی زیاد موهای تان خود داری کنید . زمانی که آن ها را می شوید ه بیشتر است در زیر اشعه آفتاب خشک کنید نه توسط موخشکن . بسیاری از متولدین ماه قوس میتوانند صاحب موهای قشنگ و درازی باشند که به شکل آبهاری به روی شانه های شان پایین افتاده باشد .

متولدین ماه جدی ۲۳ - دسامبر ۲۰

جنوری : وضع عمومی : بدن متولدین ماه قوس



از جاییکه متولدین ماه جدی زیر تسلط سیاره محدود کننده زحل قرار دارند ه احتمال آن وجود ندارد که رژیم غذایی دشواری زیادی را برایشان ایجاد کنند . برای متولدین ماه جدی ه احساس صورت بیشترینه به انتقال در حال است (شیکه) سیاره زحل در این زمان نیازمندی ندارد . با آن احساس بیشترینه برای شان خوب است و با آن چهره جدی و بیرون به آرایش چهره بهر طرف وفتیکه احساس بهبود کنند دیگران چهره عبوس و جدی را که غالباً مردم آن را اشتباه ه مایه سردی میدانند از دست خواهند داد .

چشمها : معمولاً چشمان متولدین ماه جدی گوگرد رفت ه با نفوذ جدی است . از جاییکه چهره شان غالباً عبوس به نظر میرسد ه از چشمان شان چنین آشکار میشود که فرد سرد و بی احساس است ه در حالیکه این واقعیت ندارد . کار خیلی دشوار متولدین ماه جدی هم بر طرف سر آن همون حالت در اطراف چشمان شان است .

برای بر آورد ه ساختن این ماه مول نخست باید پلك های شان را کمی روشن تر از حد معمول آرایش کنند . پلك غیر عادی چشم برای متولدین ماه جدی خیلی گویا و جالب است .

دستها : دستهای متولدین ماه جدی معمولاً مربع شکل و فعال به نظر میرسند و این بدان مفهوم است که این دستها برای کار سخت ساخته شده اند . خوشبختانه ه اکثر متولدین این برج جدی به مواظبت دستهای شان زیاد میبالند . و این برای ماه خاکی غیر عادیست . از این رو مواظبت و مراقبت دستها به مثابه طبیعت ثانی شان تبدیل میشود .

متولدین ماه جدی باید از آرایش ناخن های نوك تیز خود داری کنند زیرا با دستان مربع شکل ناخن های نوك تیز بیشترینه به شاخ باغبانی مهاند .

بسدن : متولدین ماه جدی معمولاً لایق دراز تر از حد وسط اند . معمولاً بدن آن ها کوتاه تر از حد معمول است شاید علت این تعداد زیاد متولدین ماه جدی ه قاصه های کمری ه باشد . این بیشتر باید فیکور این شکل باشد . و این بیشتر متولدین ماه جدی متوجه این سیاره هستند . کار زحل بر این فلک متروایی و تسلط دارد ه متولدین ماه جدی بیشتر مردم لایق ترند .

پوست : از جاییکه پوست ه زبر تسلط ماه جدی و حکمروای آن قرار دارد منطقی به نظر میرسد که باید انتظار داشت متولدین ماه جدی بشره وسیعی زیبایی داشته باشند . و مسلماً همین طور ه است . در جمله تمام برجهای منطقتا لبرج ه متولدین برج جدی صاحب بیشترینه چهره اند .

محتلاً پوست خوب بزرگترین کمک کننده آنهاست .

موها : بدبختانه موهای متولدین ماه جدی مانند پوست شان دلکش و گویانست و بیشتر این موهای نازک دارند که غالباً صاف و بی موجند و خیلی دشوار است آن را جذاب ساخت . و این خاصیت موهای طاس را در مردان و بی نظمی را در موهای قسمت های باقیمانده سر شان بار می آورد .



مشاوره با کارشناسان

بسیه از بند (۱۷) است به ه شرح جستجو کرد . عشق واقعی ما نسبت به خداوند در مهربانی و علاقه ما نسبت به دیگران نمودار میشود . انسان بیخانه گرسنه و بیچاره نیازی به توجه ما ندارد . دوستی چیزی است که آرزوی های خودی فراتر میرود . انسانیکه دست گرم دوستی را به دیگران پیشکش میکند ه کیست که پرتو خوشبختی واقعی را به هر سو میافشاند . او پلك نوع معافیت را در برابر فساد و آلودگی زنده گی پیشکش میکند .

برای تشکیل یک خانه خوب معشین و دوستی ه احترام و ادراک آنانی که شریک این خانه اند ه ضروریست . عشق روی عقیده استوار است . برای داشتن عیدها انسان به هست قابلیت تحمل خطر آید ه کی حسی برای پذیرش در رویا ه نیاز دارد . کسانیکه روی مصیبت و محظوظ بودن زنده گی به عنوان شرایط اوله زندگانی اصرار میورزند نمیتوانند صاحب عقیده یی باشند . عشق به شجاعت نیاز دارد ه شجاعتی که به وسایله آن بتوان یک سلطه ارزش های معینی را مانند هدف نهایی که به خاطر آن باید خطر را قبول کرد ه مورد قضایوت قرار دهد .

عشق را باید داد ه نه این که گرفت . انسان آن چه را که خیلنی برایش گرامی و عزیز است ه در راه عشق فدا میکند ه او خوشی ها و غمها هیشرا و آن چه را که در از زنده است باید بگری شریک میسازد و بدین ترتیب احساس نهایی دیگری را در طرف مقابل می آفریند . اگر میخواهید دوستی و عشق شان پایدار بماند ه حفظ روابط نسلک و دوستانه را فراموش نکنید .



# ترسو...

بقيه از صفحه  
کاشه آب جوش داخل شده و فوراً آن را در بستر مهبان خود ریخت و قهقهه خندیده بیرون شد.

صبح دیو به اتاق نسر انداخت و دید که مهبان از خواب بیدار و خمیازه می‌کشد. دیو سرش را تکان داد و پرسید: "زنده لک! سب آرام خوابیدی؟ ترسو تکلیف تو گویا گفت: کرمسی بود حتی عرق کرده بودم! دیو و ترسو برای چکر زدن به باغ رفتند دیو گفت: باید هیزم جمع کرد و ترسو تمام رختان باغ را به ریمان بست و گفت: من هم یک پسته بسیار خوب هیزم! دیو کم بود از ترسو بمورد. با انتخاب سیار خیر چون های خیر را از طلا پسر و مهبان خسرت را با احترام مشايعت کرد... از آن زمان تاکنون ترسو دیگر نمیتواند...

# دخوب...

د (۹۳) صخ پاتی  
سیاره هم دلته کشته شول. جا ورت. وویل چی که له موتر خخه لویدلی وی. شاید وروستیمو ترانوله خان سره را. اخستی وی تحکه دله به کوزه زنده. ولاره وه د هر لوله سبرلیوا ووسر چلونکو خخه به بی جلا جلا پوینته کوله خورتیا به ددی خبره ن تولو لپاره. یوه حیرانی وه او یوه خواشینی! هخی به چی به خواره ژبه له سپو خخه پوینته. کوله نوتره خودمخه به بی دوسر لاپوینته کتل چی که ماشم بجی بی تر هفولاندی شوئی وی او دویو نوینو کومی نینه بی وونی خود ای هم تر سترگونه شوئی. هخی دا کاره دویمه روح هم ترسره کره خوجا ددی د ماشوم بجی به باب خه ورته ونه ویل.

د ۱۳۶۷ میزان

# کفن...

بقيه از صفحه ( ۸۲ )

احساس خوبی میکردند. همه به سوی آنها چشم دوخته بودند. چی قدر خوشبختند که یک بوتل مکمل را برای خود خریده اند!

همینکه سیر شدند، ماد و هاو پوری خای با میمانده را در لای برک به کدایی که آن جا ایستاده بود و بسها چشمان گرسنه آن ها را تماشا میکرد، دادند. و برای نخستین بار در زنده گیش احساس غرور و شکرهمنندی کرد و احساس درونی "دادن پیزی به دیگران" را در وجودش برانگیخت. گیسو گفت:

بگیر شکمت را سیر کن و دعا کن کسیکه از برکتش این غذا به تو رسیده مرده و ولی دعا های تو مطمئناً به او میرسد. بگذار هر ذره وجودت به او دعا کند. پول این غذا به سختی به دست آمده.

ماده ها و بار دیگر به سوی آسمان نگرست و گفت:

پدرها و به بهشت خواهد رفت. اما که بی خواهد بود در بهشت. گیسو برخاست و در حالیکه از زخوشی و سادمانی زیاد به وجد آمده بسود گفت:

بلو فرزندم او به بهشت خواهد رفت درین دنیا هرگز آزارش به کسی نرسیده و نیز بزرگترین آرزوی زنده کسی ما را بر آورده ساخت. اگر او به بهشت نرود، پس این سکم بزرگها برونند! آنها یکبار بر جوف مردم بی بضاعت پامانده اند و رفته اند در دریا سی گنگه خود را مهبینند تا گناهان شان پاک شود و در معبد نذر میدهند؟

مزاج حرمت گذاری شکل تازه بی گرفت. عدم ثبات علامه به خودی و مستعصمت. غصه و اندوه بر آن ها مستولی شد.

# چنگی پاندى...

بقيه از صفحه ( ۸۲ )

یکی از نقد های هنریش نوشته که چنگی پاندى معجونىست، از کارکرد های ((متن چکروتنى)) - ((امیتابه بجن)) ((ونود کهنه)) که نقالی را هم به صورت منسوخ انجام میدهد.

خبرنگار مینویسد که او در نظر دارد برای درمان بیماریش، خیلی سری و نهانسان عازم امریکا شود و از این جهت میخواهد باشتاب کارهایش را تمام کند. زیرا او در جریان فلمبرداری، گرفتار دوران سرمیشود و سرمایای وجود او را ارتعاش فرامیگیرد و پیوسته در شفاخانه ها پیسه منظور رمانش، سرگردان است. لذا با این احوال او گرفتار بیماری ((ایسدز)) است و صلاح در این است که هر چه زودتر وارد عمل شده. و تدابیر خود را تکمیل کند تا بتواند آسوده تره کارهایش رسیده گئی نماید.



# اوپردی پول...

د (۳۱) صخ پاتی

جورا) به سم ونومول شواوزه بی دلومری محل لیاره خلکوته وروینژندلم. او به دی ترتیب ما له دی چی زما بلار به دی - برخه کی اساسی رول ولری، ماد هیرو - شینو به منخ کی لحای ونیو، د اتمعنونسه چی زه د خیل بلار به واسطه به فلمونو کی بیژندل شوئی بی. له حقیقت نه لری دی. به روان گال کی ماله د پرشو خخه د پرود ایرکتراوسره د (۱۰) به شاوخوا کی فلمونوتر و ن لاسلیک کری دی. د - بلار نه من یوه خبره زده کری ده. تل به خپلو پشو ودریدل.



# سباوون بیداری ...

بعیه از صفحه ( ۸۹ )

اظہار سپاس نمایم .

تسائد بی شایه کارندان سباوون با هفته نامه همسایه و برادران اخبار هفته و سهم گهری فعال آنها در نشر اخبار هفته و سایر نشریات قابل یاد آوری است . در پامان یکبار دیگر تشریف آوری شما دوستان را خیر مقدم گفته و آرزو مندم که به مصداق " کم ما و نرم شما " محفل امروزی برای دوستان عزیز خوشگذشته و وسهله بی باشد برای نزدیکی فرهنگیان و دانشمندان و اهل خبره با کار -

منبوعات و مجله سباوون .

تشکر

# ایمان آورد

۰ ۰ ۰

از صفحه ( ۴۱ ) سپهرین جمله مگر بستند .

نزدیک غروب بود که عز را بیل برد -  
خانه ظاهر شد و از آن دخول خواست  
ست و رسول خدا گفت :  
" بگذارید به درون آید " در همین  
لحظه بود که همه دیدند که در نگاه او  
مانند روز ولادتش برقی شکفت درخشید  
عز را بیل بدو گفت :  
ای پیامبر ! خداوند ترا به نزد  
خودش میخواند !  
وی پاسخ داد :  
دعوت حق را لبیک میگویم !

# مخترم محسنی مدیر مسوول جریده یا حق

بعیه از صفحه ( )

جا دید و میسود که نه تنها نسل جوان را متوجه خود ساخته بلکه دیگران را هم با خود علاقه مند نموده است و علت نفوذ مجله سباوون در ابتکارات و نوآوریهای وجود دارد که ظنرا جان و گرداننده گان مجله سباوون با شناخت دقیقی که از سالی یکو لوزی اجتماعی دارند روز تار و ز مجله را زیما تر و جاذب تر خوانندنی تر میسازند و بدون مبالغه باید بگویم فعلا در سطح کشور مجله بی زیباتر از سباوون که عامل سرگرمی مسردم در چنین وضع میشود وجود ندارد و آرزو مندم در سال های بعدی خلاهای را که از ناحیه فقدان علوم عقلی دار و تکمیل نموده و مجله را با غنای سرشار از جنبه های گوناگون حیات بشری به تشنگان علم و ادب و هنر تعدیم نمایند

# عایشه جلالی ...

بعیه از صفحه ( ۱۲ )

همه شان باید گفت که در عین دور -  
شت مجله برای هنرمندانی که هنوز به جای نرسیده اند القابی داد میشود که مجبوران ها به خود صلاحیت بدهند تا در مورد استاد سر آهنگ نپردهند در مجله سباوون مثال های تحقیق و نقد فلم ، سینما ، تیاتر ، شعور کتاب کمتر به دست می رسد .

# مسعوده و خیری ...

بعیه از صفحه ( ۱۰ )

نی کرد و در مورد ادبیات کلاسیک به صورت واقعی و همه جانبه تمار گرفته نمیشود و بالاخره پیشنهاد من به حیدر مدیر مکتب اینست که از وضع مکاتیب صفحاتی را برگرد بالاخره به مسووف عکسهای بیشتر ستاره های فلسفی داخلی و خارجی عکسهای از یک انسان برجسته و ممتاز از بخش های مختلف را میتوان چاپ کرد .

# محمد صدیق روهی ...

د ( ) مخ پاتی

۱- د ( سباوون ) یعنی ریوتونه ا اطلاعاتی مقالی د لوستونکو یا طرز -  
خلبوی خوب یعنی میندی او بلرونه به دی خبه کیزی چی اولادونه بی دفسس مقالی او ریوتونه ولولی د محلی محترم کارکوونکی باید د بیلا بیلو قشرونیانگیری نه هیتونه او اخلاقی نورونه به پام کس و ساتیسی .  
۲- یعنی کسان چی د شعرت فو -  
بنتی به مرض اخته دی . له مجلی خخه ناوره استفاد کوی . د محلی کارکوونکن به دی برخه کی بی تفاوته نویدی بنکاری او یا دچی دوی بخیله د میو کسانو د شعرت د باره به لوی لاسرزمینه برابروی .  
زه نه نوایم د جانم و اخلم خود خبره له انعام نه لیری بنکاری چی د ابتدا ایس معلوماتوله خاوندنه نابغه حور شسی .  
بهرتره به وی چی به عادی خلکو د نابغه برتوگ وانه فوندد .  
۳- که زمونز به اجروونه د دفسس مجلی خوگی ولولی . زه نه بویه یسوزم چی هغوی به د مجلی به هینداره کس زمونز اصلی خیره تشخیص کری شس که نه . زما مقصد دادی چی ایامجلسه د تولنی تهییک کرکتورونه تشیلوی او که به یوازی جالیس اونادری اوضیر معمولسی بیسی بیانیوی .

ص : روهی



# پیام ماهنامه خارتدوی

هم مسلمان عزیز!

سه سال قبل مجله سیارون در -  
 خانوادگی کوچک مطبوعات کشور تولد  
 شد. این تولد مصادف با شرایط نوین  
 سیاسی بود که بر فضای کشور حاکم  
 گردید و تمام بان آزادی مطبوعات روح  
 تازه بر قلمروان پیشه و قلم بخشد.  
 در نخستین گام ها این رسالت را مجله  
 سیارون به تعهدی اما با انتخاب آغاز کرد  
 شیوه نوین کار - شکستادن کلیشه ها  
 و قالب های یکساخت - بیان صریح -  
 بران وقایع حقایق جامعه و دینعلویان  
 سینه باز مجله در نشر و سخنرانی پیشه ها  
 و آراء گوناگون مجله را همه گامی ساخت  
 و راه اترا به سوی کانون های خانوادگی  
 هموار نمود. تا جاییکه مجله سیارون امروز  
 به مجله محبوب همه تبدیل شده است.  
 ما در نالیستان و کارمندان ماهنامه  
 خارتدوی این همه تلاش خسته کنی تا بذیر  
 شما هم مسلمانان عزیز را تحسین نموده  
 ضمن تقدیم بهترین شاد بانشها و  
 تبریکات به مناسبت سیزدهمین جشن شراتی  
 مجله زمین سیارون برای شما موفقیت  
 های بزرگ درین راه مقدس ارزومیریم.

سرمسوال عزیز (رویش) مدیرمسول  
 ماهنامه خارتدوی

# ضیاءستور

## مدیرمسوول جریده

### قلم

بیمه از صفحه ( ۱۱ )

و ملت شهبازها های نگهبانانند ندا -  
 شده باشند و چوژی که از ارتباطها  
 با جهان بیرون به دست می آید -  
 احتیاط فرهنگست .

در کشور ما هر نشریه بی باید به  
 سوی تلفیق تاریخ و فرهنگ توجه کرد.  
 به سوی استقلال و اصالت تاریخ و -  
 فرهنگی گام بردارد. " سیارون " اینک  
 کثرت امر توجه دارد و اگر سختگیرانه  
 بگیریم از آن هدف به دور میسرود  
 می خواهیم که در روش کار این مجله  
 دگرگونی های جدی وارد شود. تنها  
 میزان فروش در نظر نباشد. کم کم از  
 سطح به زرقا بنگرد و ارزشهای انسانی  
 و فرهنگی را به دیدار قدر بیشتریم.

# هکاد در دیار ۰۰۰

بیمه از صفحه ( ۱۷ )

نمیدانید آن موقع که صدای وطن د -  
 وطن غم می گوید دا زمونر زینا وطن  
 دا افغانستان دی درین دیار به حال  
 ما مهاجر ها چه میگذرد. بخدا گریه  
 می کنم ولی هیچ راهی باز گشت ندارم  
 چون در هرات هیچ فوس ندارم من  
 خودم مشکلی از نگاه زنده گی و مادی  
 ندارم ولی میبینم هزاران هزار هموطن  
 بدبخت خود را که بخاطر نامه نانی  
 زیر یک بیدانه ها خرد میشوند اخ  
 چه تیرهین ها چه تحقیر ها که میوشیم  
 چه زجرها میکشیم. روزها و شب  
 ها آرزو می کنم در زیر ویرانه های وطن  
 بموم در زیر آوارهای وسن مدفون  
 گردم. ازین غربت لعنتی بمزارم.  
 هنرمندان نامی جوان و موفس ما  
 چه می درخشند. اینا هر چه زودتر  
 فضای صلح و آرامش در وطن ما پیدا  
 شود. اینکا ش همه آواره ها مهاجر -  
 های دلشکسته دوباره خاک مقدس  
 وطن را بوسه زنند.

هموطنان شجاع و مهربان و غیور  
 همین اکنون ساعت درازده شب است  
 و پرو ترام های رادیوی کابل هم تمام  
 شده ولی من با خواندن و دیدن  
 مجله های سیارون مشغولم. امید -  
 دارم رهنمایی کنید و جراب نامه ام  
 را بنویسید.

آدرس: من اینست:

مشهد مقدس - بلوار سجاد - بوسن  
 چارراه بهار و خیمام - مو - سه  
 زبان انگلیسی و دانش - بخش  
 منالعه ناهید ازایی منالعه نماید.

# تقاضا

تصدیه قسمی اموال ضرورت اولیه

خود را در اموال ضرورت اولیه  
 بخانه تقاضا در سیزدهمین سالگرد مجله  
 سیارون با ارسال تحفه سهم گرفته از  
 آنجا تشکر

بهرتیم قالیچه سبزه  
 تقاضا فرمایید  
 آدرس: مجله خارتدوی سیارون  
 شماره ۱۲ کوه





گردیده است • ضرورت گرفتن پنهن  
تدابیر توسط فعاليت عملی اتحادیه  
های مواد مخدره که نه تنها در این  
جماهير بل در سراسر کشور محسوس  
میگردید • ديکته میشود •

به گونه مثال : یکی از باند ها،  
مواد خام را در ذره بوی قرقزستان  
تهيه و از طريق پل هوایی به ترکستان  
انتقال داده و در آن جا به مواد  
مخدره تبدیل میگردد • اولین  
دستگريها در سال ۱۹۸۸ هجری  
نتیجه بی را با خود همراه داشت •  
دستگري شده گان طبق سوگندی که  
در باند ادا نموده بودند، در جریان  
تحقیق مخاموشی اختیار نمودند و آنانی  
که آزاد باقی ماندند و خود را پنهان  
ساخته و بعدها روابط خود را طور  
پرو فشنل مورد بررسی قرار میدادند •  
صرف پس از نهن طرز العمل و عا  
ملین تصمیم گرفتند تا نخستین محو  
له تریاک را به مرکز ترکستان •  
شهر عشق - آباد بفرستند •  
ارگانهای وزارت داخله و تر  
کنستان و قرقزستان برای این کار  
آماده بودند • افزون بر آن ها کار  
مندان وزارت داخله اتحاد شوروی  
نیز شامل شرکت در چنین عملیات شد  
ند • و سر انجام گروه بزرگ جنا  
یتکاران فعاليت خود را متوقف نمود •  
ارگانهای کمیته امنیت دولتی  
نیز در مبارزه با تجارت مواد مخدره

## موج نبردند...

بیه از صفحه ( ۲۷ )

سهم فعال میگردد • در آغاز سال  
روان این ارگان ها عملیات موثر  
را به خاطر قطع نمودن فعاليت شبکه  
وسیع قاچاق چیان مواد مخدره که  
رهبران آن در شهر ترمز ازبکستان  
فعاليت داشته و شاخه های آن در  
تمام کشور فعاليت مینمودند • انجام  
دادند • چنین بود جهت داخلی  
مساء له استعمال مواد مخدره در  
اتحاد شوروی • جهات خارجی آن در  
شرایط کمونیستی نیز و خطرناک  
است • در حال حاضر ۲۰ درصد  
مواد مخدره به طور پنهانی از خارج  
وارد کشور میگردد • ضمناً مشکل است  
تا تصور نمود که کارمندان گمرکی  
اتحاد شوروی و یاد دیگر مسؤولان  
میتوانند در شرایط عیار ساختن  
اقتصاد شوروی با بازار جهانی •  
جلو ورود آن را از خارج بگیرند •  
بوسی پیرو سون به این باور است که  
تبدیل روبل به اسعار قابل تبادل  
مافیای بین المللی مواد مخدره را  
تشویق مینماید تا بازار دست نخورده  
اتحاد شوروی را توسط مواد مخدر  
آلوده سازد • از همین جاست که  
تلاشهای ارگانهای حمایه حقوق

شوروی باید با فعاليت مجامع بین  
المللی که مبارزه علیه مواد مخدر  
را پیش میبرند • همسوا و سازگار  
باشد •

باز هم به همان مساء له مواد  
مخدر در اتحاد شوروی بر میگردد •  
این مساء له اولتر از همه پرابلم اجتما  
عی جوانان است • هفتاد درصد بیماران  
معتاد را اشخاص ارای سنهن ۱۶ تا ۲۶  
تشکیل میدهند، که از جمله ۳۰ درصد  
آنان کهتر از سن ۲۴ ساله کی میا  
شند • تعریبا نصف بیماران معتاد در  
سن کمتر از سی ساله کی زنده گسی  
را پدرود میگویند •  
ایجاد انجمن سراسری شوروی  
برای نجات اطفال و نوجوانان از مواد  
مخدره در سال روان اقدام خوب و  
ضروری بود که صورت گرفت • این سازمان  
مستقل توسط فوند اختراعات اجتماعی  
در چوکات انجمن شده پوست و یکم ایجاد  
گردید و طایف این انجمن را دادن  
مشوره های محرم و تا مین " روابط  
تلفونی " با اشخاص که در وضع  
ناگوار قرار میگردد، ایجاد مراکز احیای  
مجدد برای معتادین و محافل احیای  
مجدد برای آنانیکه خود از استعمال  
مواد مخدره اجتناب میورزند و همچنان  
کسپ های صحت یابی برای اطفالی که  
روبه رو با خطر اعتیادند تشکیل میدهند

## موسسه نبردند

عشر طبعی و لصر تقصیر شده  
طور عمده و پرچون

کشمردن ناسخ رسیگان بر سر نبردند





# زیرزمینی

بعده از صفحه (۱۳)

و وسایل آشپزی و منزل این جا به فرور میرسد و در اصل مربوط به این است که محسن به نوع اجناسی را می آورد.

\* آیا با همین ضرز و شیوه کار شما در شهر کابل بازار و یا مغازه های دیگری هم وجود دارد؟

— بلی فعلاً در جاده مندوی — جاده نادر پشتون آسمایی وات — میکروبیون و کسوت سنگی نیز مغازه دنیای موجود است که مثل بازار زیر زمینی کار میکنند.

\* مشتریان شما را زیادتر چی کسانی تشکیل میدهند؟

— به نوعی مشتریانی ما هموسن شهریان کابل اند و اما به طور عهده ناه گاهی کسانی سامان الات — نکلی را خریداری نموده به ولایات ننگرهار و تندهار و هرات انتقال میدهند.

وقتی خواستم با آنها خدا حافظی کنم تا کید کردند تا این مساء له را هم بنویسم که قسمت زیادی از سنگهای رخام را هژو های زیر زمینی راو —

۲۵۶۵۶۷

- ۱- ونشی کولای له خپل سرنه لور بار پورته کړي.
  - ۲- ونشی کولای د لاس د اندازي په واټن کی شیان پورته کړي.
  - ۳- دې ته اړنشی چی بد شکل لرونکی شیان پورته کړي. یا
  - ۴- ونشی کولای شیان به تپه سطحه کی کش یا پوري وهي (تپله کړي). تر هغه نغایه پوري چی امکان لري د ملا تیر باید کوز نشی او د رانعی قوه باید د زنگو یاد وړنو د واټن په مینخ کی وي. د بار پورته کولو حرکتی یا خوبمید ونکی. طریقه د شیانو د پورته کولو د پاره د پوره مناسبه اوبه طریقه ده. د بار د پورته کولو په وخت کی باید بار بدن ته نژدې ونیول شی او د ملا تیر باید مستقیم حالت ولري.
- د ناستی حالت:
- د پوره د تعجب وړ ده چی زیاتره

همچنان پتو اغه های نیون آن را کسی یا کسانی نند و برده بودند که این مساء له را چند بار به شاروالیسی پیشنهاد کردیم و اما بخندان توجه صورت نکرفت بعد مغازه داران — پیشنهاد کردند که ما خود به مصرف خود کار ترمیم و رنگ آمیزی زیر زمینی را به پیش میبریم و ما به صورت مجموعی "۴۵۰۰۰" افغانی درین راه مصرف کردیم و موضوع را به جریده "پاموسر" جهت نشر فرستادیم و متاسفانه که تا هنوز نشر نشده است.

"ولی تاجایی که مشاهده شد جای سنگهای کنده شده از دیواره های پته پایه های زیر زمینی همچنان خالیسی و بدون ترمیم باقی مانده است".

بسیار جالب دیگری که درین بازار تو — چه انسان رابه خود جلب میکند — فرهنگ و نگاه نسرآت اکادمی علوم است. اگر راستر را بگویم و دلم برایش سوخت این روشگاه — لوت در بهلولی آن همه فروشگاه های پر جنب و جوش به آدمی ممانند که به قبله — ورودستی تبعه مید شده زبان اهل قبله را منحرف اند تا — چار در انزوا و خاموشی به سر میبرد اگر آن جا روز نامه و مجله و یا کتابسی نمیبود نمیدانم مسوول فروشگاه لحظه های تنهایی آن را چگونه سپری میکرد.

# متاهل بیشتر

بعده از صفحه (۳۷)

پیمانه این افراد و بیشترین دچار انحطاط اخلاقی اند. طبق این مسائل تا به نتایج در تعداد زیاد کسورها نشان داد که پروسه های عمومی مشابه مسوول افزایش میزان مرگ و میر افراد غیر متاهل در کتله های گونه گون اجتماعی بوده است.

این گونه نتایج توقعات قبلی را در رابطه به اهمیت ازدواج در امر حفظ سلامت و کاهش رسک مرگ و میر و — شنجات افزایش یافته در مورد تجرد یا اطلاق تقویت میبخشد. کسورهاییکه این مسائل در آن ها انجام شده عبارت بودند از امریکه کانادا، دنمارک، انگلستان، وویلز فنلند، فرانسه، هنگری، چا پان هالند، ناروی، پرتگال، اسکاتلند سویدن، تایوان، ایالات متحده امریکه، و المان غرب.

انجوبوری د ورونوله شانه تر زنگسو پوری واټن نه، که وي، کیداي شسی شای افقی یا دشاخواته مایله سطحه ولري خوبه دپوره ارامی سره تري کار واخیستل شی.

د خوکی شایاید د ملا کوچنی برخه د اوز و تریمنی لاندی، حمایه کړی او بهیا هم باید دومره لوره وي چی د ملا بنکستی یا عجزی برخه کوخه پاتی شسی. د خوکی د شامیلان د دندی له اړتیا و سره سمه میارید لای شی. د خوکی بازو باید د خنک تر سطحی پوري وي.

د دایمی ملاخوزی په حالت کی باید ژر ژر وړه داکتر ته ورشی خو هغه وکولای شی ستاسو سره مرسته وکړي. د تدایوی د ولونه لکه درمل، فیزیوتراپی ستی وهل، طبیعی تدایوی، ناحیوی فشار، ناحیوی بیجکاری یا عملیات په جلا جلا ډول پایه گوه سره د ملاد خوز د لیري کیدو پارامفیزین تا بتیز ی پوشی باید له یاده وناغیستل شی او هغه دا چی د ملاخوز وته باید په سرسری توگه ونه کتل شی.

# تاسی او ...

خوکی ان په اصطلاح لوکسی خوکیسی په ډیر خراب حالت د یزاین شوی دې اود اخیخبله د ملا د خوز په راپید اکید و کی زیاته مرسته کوي.

په خوکی هغه ده چی د بدن د فرم ساتنه وکړي او پرته له پنه چی کار او فعالیت گه وپشی د زیاتو بیوزو — اجازه ورکړي. خوکی باید د پوره بسته نه وي. د خوکی توکرو مواد باید داسی وي چی وکولای شی خولی جذب کړي.

خوکی باید دومره جگه وي چی کار کوونکی وکولای شی د وار و پنیسی په ډیره راحتی سره په معکه کینیز دي. نوروالی سی باید له شهر و نه ترا تاسو



# تجدیل از سوسن...

بیمه از صفحه (۷)

سلفه سیاه که به محله محسوب  
خواهد شد و همگامی میند گردیده  
است اکنون دستداران و عواضه آن  
زیادی یافته است. خواسته سبایی  
سباون فعلاً هم در داخل شور و هم  
بیرون از کشور زیاد اند. کارکنان محله  
با کار پیگیری زیاد شان تا حد زیادی  
توانسته اند که سباون را خواندنی تر  
عمره نمایند البته هنوز گاستیه از یاد  
است. در سوسن «مرد محله» سباون  
دوستانی زیادی در نیمه بودند محترم  
فعل الحق خالقیار صدراعظم ۱۰۰۰  
به توجه زیاد به سایل فرهنگی و علاقه  
ریاد به محله سباون صلح و صلح هزار

افغانی پول نقد اهدا نمودند.  
همچنان دوستان دیگری که در همین  
شماره از آن ۱۵ سیاستگراری گردیده  
است - سفارت جمهوری اسلام -  
ایران، احمد غوث زلمی، سینما ترانه  
و حید صابری، شرکت هوشمند، تصدی  
مادرات میوه خشت، فروشگاه بزرگ -  
افغان، سازمان دموکراتیک جوانان  
در دفتر جوانان، محله هنر، فروشگاه  
الوارث، فروشگاه تقاضا، فروشگاه  
روز، فروشگاه ستاره بوتیک و یکن از -  
خواننده گان و علاقمند محله سباون -  
محمد نذیر کاکر تحایف و هدایای پسر  
ارزشی به آن در محله فرستاده بودند.  
محتفل توسط احمد غوث زلمی گردانده می  
میشد و شامل برنامه های خیلی -  
دلچسپ، کسرت سینما ترانه، همصا  
اسد بدیع و وحید صابری، برنامه های  
تمثیلی حاجی محمد کامران، زلمی و  
محمد آصف بیجان، توزیع تحایف یادگاری  
و قریه کنسرت لائری بود که دارای -  
بیمه در صفحه (۱)

در خانی از آن تا حد انفرادی پیشرفته  
است.  
(دائریاندی) بدراین هنریشه در  
روبه روشندان با خبرنگار باندکی سراسیمه  
به در میخورند از وضع روانی او پیدا بود  
که بیشترین علت نا آرامی او پرسش در  
باره بیماری پسرش بود زیرا او نمیتوانست  
با سخ قناعتبخشش را برای یک  
زورنالیست بدهد.  
داکتر باندی داکتر درمانگر خانواده می  
(شترگوگن سندا) و (د هرنندرا) -  
میباشد. تازه زمانی که فلم (اچ هی  
اچ) تهیه میشد، کارگردان (گوندرا) را  
برای بازی انتخاب کرده بود ولی به  
اثر سفارش (شترگوگن) این نقش به  
(جنکی باندی) سپرده شد و به این  
گونه او وارد عرصه سینما گردید و اگر گفته  
شود جنکی باندی بالای کارگردان فلم  
بهلاج نهانی از سوی شترگوگن تحصیل  
شده سخن در واقعیت نیست.  
ولی جنکی باندی در مصاحبه های  
خود این حقیقت روشن را آشکار کرده  
رشته است:

(مشوق و محرک من در کار فلم و  
سینما یک زیابروی هالیوود بود که  
کارگردان در بخش لباس های فلم ها  
بودند.)

ولی حالا این بیماری شناخته و مانا  
شناخته، او را به قدری در زیر شعاع  
قرار داده و آن قدر به روح او صدمه  
زد که حتی برای چند لحظه کوتاه  
هم نمیتوان او را بشناسد و سرحال یافت.  
کارگردانان هم روی او از گرفته اند،  
برای این که امید ی ندارند که یک  
بیمار در خود نورفته با سرور خاطر  
وارد عرصه کار شود و یاد پیران با او  
کمال خلوص همکاری نمایند.

یکی از نقادان رافعیده بر این است که:  
جنکی باندی صاحب صلاحیت های  
هنری درخور توجه وقت نبود و بطوری  
که لاین است از بدیه بردازی و جدا -  
بیت کمی و کیفی در بازی کارهای  
هنریش برخوردار نیست و در بازی های  
او نشانه هایی از توانمندی در زمینه  
بازیابی شخصیتی را که بازی میکند  
کتر چشمگیر است.

جنکی باندی در نقش هایش حرکت  
همگون دارد. نقش های مختلف را در  
حدود دیدگاه های خود اجرا میکند و  
این بدترین شیوه یک هنرمند است در  
کارهای هنریش.  
(رازدان) یک نقاد سینمایی هند در  
بیمه در صفحه (۸۲)

تودیدی نیست که این هنرمند، بهرمنند  
از وجاهت نسبی بوده، صاحب قامت  
کنیده، چشمان درشت و ابروان پر پشت  
است و مسلماً اواداران او هم کم نیستند.  
اما این که برابه هواداران خود با سخ  
رمانیتبخش نمیدهد، این بیانگر روحیه  
اخلاقی و شخصیت ثابت انسانی او نمیتواند  
باشد.

خبرنگار محله فلسی ستاری با کجکاو  
فراوانی که در چنین موارد دارد، برای  
کشف حال نزد داکترش و باندی - بد  
جنکی باندی - مراجعه کرد، و فلسی  
(داکتورشو) از هرگونه صحبت در این  
رابطه خود داری کرد و ظاهراً وانمود کرد  
که از پرسش ناخشنود بوده و از روزندارد  
در باره او حرف بزند.  
یکی از انگیزه های آوردن منی بدر، ظهور  
جنکی علی الزم خواست پدرش در برد  
های سینماهاست. و انگیزه دومی عدم  
رعایت اصول اخلاقی جنکیست که از آغاز  
جوانیش به آن دست یازیده است.  
گفته شده که (جنکی) روی هم رفته با زبان  
هرجایی و خورد فروش در تماس بوده و در  
معاشرت با این عناصر چه در هند و چه

# چانکی باندی...

بیمه از صفحه (۵۱)

با ((جنکی)) حرف صحبت قرار میسر  
هرگز تصور نمیکند، با مردی در مصاحبت  
است. در آن روز و روزی که آن شهر  
و تیسر، آن تری و حرارتی که در مرد  
دارد، به طور قطع دیده نمیشود.  
سوم با کلمات بریده صحبت خود را  
بیرامون این هنرمند بنین آغاز کرد:  
اصلاً انگیزه معلوم نیست که چرا  
(جنکی) از دستداران و عواضه آن  
خود، دامن میبندد و چرا نمیشود  
دوستداران خیلی زیاد به او نزدیک  
شوند.

بانتیجه میری از صحبت این ستاره  
های آزاده خیابان (جنکی باندی) را  
اجزایی فراموشته که با تلالو فراوان در  
صددندان بودن آن است و این که  
برای بنین است. این خودیت پرسش  
قابل توسیع را بار می آورد.



# سباوون بیداری...

بعیه از صفحه (۷)

کتونی و جدال فهم و نافهمی و مناقشه فرنگی و فرهنگی است. مبالغه آمیز نخواهد بود. اگر گفته شود که مجله سباوون آغازی برای پایان رکود و انجماد در فعالیت دهه گذشته مطبوعاتی بوده است. اندکی بعد از نشر سباوون نشرات غیر دولتی و آزاد گرچه بر زمینه هنوز لغزان قدر است کرد. فصل تازه بی که اینک بارور میشود آغاز یافته و مطبوعات آزاد مارشد میکند و میخواهد حضور خود را برای سهامتداران و یا صورتیکه می گویند صاحبان شوکت و اقتدار باز شناسند و گو یا جایی بنام رکن چهارم در مهرارشی قدرت کسب کند. شاید برای این آرزو ها هنوز زود باشد و ولی جای تردید نیست که مطبوعات آزاد مقامی برایش حد اقل در افکار عامه و زنده گی دست و پا می کند و ما میخواهیم اگر هم متواضعانه هم تلقی نگردد در این امر خسر سهم خود را پنهان نکنیم.

می گویند که بلندای قامت سخن دستار از سرانديشه کوتاه بهمان می افکند. مثل این مدعا واقعیه است که سالی و چند ماه قبل اتفاق افتاد. من شب نامه بی راد ر آن زمان به دست آوردم که یک تنظیم بنهاد کرد در حوالی پوهنتون کابل پخش کرده بود. در آن شب نامه خواندن سباوون قد فسن میشد و آن را "خده" دیگر رژیم کابل خوانده بودند. پخش کننده کان سند همزمان مطالب سباوون را احصاف ذهن ملت از "داعیه جهاد" تلقی می نمودند.

اما واقعیت برخلاف آنچه که آنها فکر میکردند بوده است. سباوون سعی نکرده در گرداب حوادث کتونی و سهله می برای فریب و خدعه باشد. نشرات ما تسکینی بر زخم های ملتی است که از جنگ خسته شده و تازه نباید فراموش کرد که این جنگ علی الرغم تاه نشرات متفاوت آن هنوز زنده گی معنوی ما را کاملاً نابود نه نموده است. شاید بهمین علت و برخلاف اندیشه مخالفین سباوون است که بسیاری از خانواده های مهاجر در خارج از کشور از دوستان شان در کابل به جای سایر اشیا فرستادن "تحفه" سباوون را طلب می کنند. ما نامه هایی از ایالات متحده و اروپا و کشورهای منطقه دریافت می نمایم که هموطنان ما با اشتیاق علی الرغم مخالفت با دولت و یا نارضایتی خواهان به دست آوردن سباوون استند. چندی پیش رهبری یک سازمان مخالف سیاسی از پشاور دوستانه خواهان بدست آوردن کلکسیون کامل نشرات ما گردید که به مثابه تحفه بی برای آنها فرستاده شد.

کارمندان و همکاران ما می توانند در احساس سرور انسانی خود را شریک بدانند که در اینجا علی الرغم فضای درد آلود جنگ و یا در خارج از کشور با وجود رنج دوری از وطن

ساعتی با مطالعه نوشته های آنان به نیاز های معنوی خود پاسخ می گویند. دوستان محترم!

سالگرد یک نشریه نباید به محفل خود ستایی و نثار کلمات خوب به آدرس آن نشریه مبدل گردد. باید موقع را بسری نشانی نمودن ضعف ها و نقایص مورد استفاده قرار داد. طی یک سال و نیم اخیر سباوون با قطع کوچکتر و در کاغذ اخباری نشر میشود. بعد از ۲۶ دلو ۱۳۶۷ تا پند ماه پیش اکثریت کانال های ورود نشرات خارجی به کشور که منبع خوب برای استفاده ما بوده مسدود گردید. تا هنوز در کشورنامه الحمد لله تحت لوای قانون اساسی جسدید و دیوگراتهک زنده گی میکند. در رازه ها بروی منبوعات غرب باز نیست و صرف مراجع عالی رسمی اند که میتوانند این منبوعات را بدست آرند اگر مانعی نیز در زمینه نباشد بود چه ما برای اشتراک منبوعات خارجی سوری که لازم است کفایت نمیکند.

بدینگونه ما که تازه برخاسته بودیم و دست و پای خود را در دسترسی به جهان خارج بسته یافتیم و این امر به نحوی بر سر نوشت نشرات ما و کیفیت آن و آگاه نمودن خواننده کان از مسایل جدیدتر خاصاً طی یکسال اخیر تا شهر منفی وارد نموده است.

بر علاوه آرزو های ما برای دستیابی به ماشین بهتر چاپ و حروف خواندنی تره علت به اصطلاح "کم بخلی" دولت به جایی نرسیده است.

در مطبوعه دولتی و گاهی کاغذ نیست و گاهی فلم نیست و گاهی رنگ نیست و گاهی کاغذ پشتی نیست و به همینگونه اما در مطبوعه ما یک چیزی با ارزش وجود دارد و آن کارگران خوب و مسوولین دلسوز آن استند که به اتساک اصل "چاره سازی" از صرف همتو بگونه انرژی و مساعدت در بیخ نوریده اند. مسوولین منبوعه تنها اکنون حق یافته اند تا در باره کمبودات خود خود تصمیم بگیرند. ما از مسوولین منبوعه دولتی بخاطر کمک های شان اظهاسر صهااس میگویم. اما همزمان آنها با ما موافق خواهند بود که بی توجهی مقامات در برابر نیاز های آنان سبب عمده پایین بودن کیفیت طباعتی ما را تشکیل می دهد.

این عوامل به نحوی سبب شده است تا عده بی ایمن مسا له را مطرح کنند که سباوون ضعیف شده و یا از مقامش افتاده است. ما کاملاً با این نظر موافق نیستیم. ولی طبیعاً هنگامیکه خواننده به جای کاغذ خوب و سفید مجله بی مطالب ما را در کاغذ اخباری می خواند و در قطع کوچکتر بدست می آورد و حق دارد گفته سباوون را بهتر از امروز آن بداند. بر علاوه هم سباوون و هم تمام نشرات ما از یک عامل مهم دیگر در حیات سیاسی و فرهنگی ممانه تراند: آنها ما متوجه استیم که دوام جنگ صرف نظر از نتایج نکبت بار آن در تمام عرصه ها منجمله زنده گی اقتصاد دی کشور نوعی پارالیزی معنوی را بوجود می آورد.



ما حق انتقاد و رهنمایی نسبت به دیگران را به خود قایل نمی شویم. ولی بیهیید صادقانه اعتراف کنیم که طی ماه ها غم "نان و شکم" به نحوی بر فعالیت فرهنگیان کشور اثرات خود را وارد نموده است.

ادبیات ما، موسیقی ما، سینمای ما، تیاتر ما، و به همین گونه بسیاری از بخش های دیگر زنده گی معنوی مردم فاقد آن شکوفایی بایسته بوده است که به نحوی مهر و نشان شود رابر کار ما نیز وارد نموده.

باید بحرأسی را که به علت تسم فکری ناشی از جنگ بر زنده گی آفرینشگران و هنرمندان سایه افکننده و بالاخره اسباب رکود فرهنگ را مساعد میکند، از نظر دور نماند.

به هر حال گرچه در کشور ما خواننده محریه ها مورد و زمان خود را داشته است اما امکانات زیادی وجود دارد تا به انتقادات دوستانی کونفر را داد که آرزو مند بهبود نشرات سیاوون و سایر نشرات استند.

سیاوون باید در چهارمین سال نشراتی خویش بتواند عرصه های جدید کار را به روی خود باز نماید. جای - تحلیل های جدی تازه در باره مسایل مختلف فرهنگی اجتماعی و سیاسی هنوز در نشرات سیاوون خالی است.

باید این امکان را بوجود آوریم که دست اندرکاران فرهنگ دانشمندان و فرهیخته گان ادبیات ما اندیشه های شان را بیشتر از پیش از صریح مجله در خدمت مردم قرار دهند.

امروز برخلاف سه سال قبل زمان آن فرارسیده است که مجله سیاوون آن سیاست نهر دازی آغازین را کنار بگذارد و به مثابه یک مجله ماهانه خواننده گان خویش را در روشنائی حوادث داخلی و خارجی بیشتر از پیش قرار دهد.

باید به نبود تحلیل های تاریخی و ادبی در کار ما - وون که درین اواخر از آن سخن گفته میشود توجه نماییم. دعوت حلقه و سیمی از نویسندگان و سهم گهر در - تهیه مطالب برای سیاوون مجدداً از اهمیت خاص برخوردار است.

با استفاده از فرصت از تمام دانشمندان نویسندگان و مترجمین تقاضا می نماییم تا مانند گذشته برای ما بنگارند. صفحات مجله سیاوون در اختیار آنها - ست. کارمندان مجله هم چنان میخواهند ستون ها و صفحات جدیدی را که با ذوق و نیاز خزاننده گان مطابقت داشته باشد باز نمایند. به این منظور مجله نظرسنجی خواهی همه گانی را الی اخیر اسماں به راه خواهد انداخت.

اینجانب در صحبتی که اخیراً با محترم صدراعظم جمهور - ری افغانستان داشتم، پیشنهادات مجله سیاوون را که معنوف بر بهبود پایه های تخنیک آن است با جناب خالقیار مطرح نمودم. کوهسوتی نوز به منظور بهبود امور نشرات ایجاد شده است. ما امیدوار استیم در همکاری با وزارت اطلاعات و کلتور مضبعه دولتی بتوانیم پایه مناسب طباعتی برای سیاوون و سایر نشرات به وجود آوریم.

### مهمانان گرامی!

با استفاده از فرصت ممکن است اندیشه های مختصری را در باره فعالیت کنونی مطبوعات در کشور مطرح ساخت. میگویند در همه اعصار کجکاو و انسانها از دانش و امکانات ما پیشی گرفته و آرمانهای ما برای فعالیت انسان - نی راه نیمه مدنی برگزیده است. این امر از عظمت انسان نمی کاهد. به این اساس میتوان گفت که در مطبوعات امروزین ما پیروزی ها نسبی و کار پر از نقصان است. ولی عرفتظر از آرمانهای ما، بهر سورتی که هست مطبوعات - امروز افغانستان یک رکن مهم حیات سیاسی و اجتماعی را تشکیل می دهد.

ما در حال حاضر به بوز مناسب طباعتی از یک نظردگر - گوئی بنیادی در نحوه کار نشراتی محتاجیم. آزادی و - قسمی بیان و درک آنچه که ذهن مردم را مضطرب میکند و آگاهی بر رسالت فرهنگ در لحظه جاری مهمترین عناصر فعالیت آینده مطبوعات است. آیا مصبوعات امروز میتواند انسانها را متحد کند و در رفع انشقای اجتماعی موثر - باشد و بالاخره مردم را بیدار نماید؟ آیا مطبوعات میتواند با کار روشنگرانه شرایط را برای یک زنده گی با مفهوم خلق نماید؟ آیا مطبوعات میتواند به واسطه فعال در میان - جا معه و دولت و احزاب سیاسی مبدل گردد و تحرك فکری را به وجود آورد؟ و سرانجام این سوال که آیا مطبوعات میتواند در ایجاد فضای مذاکره و مفاهمه تاز شیر وارد نماید؟ اینها همه سوالاتی اند که از ما و روزنامه نگاران و دست اندر - کاران فرهنگ پاسخ لازم می طلبند.

دیا لوگ مردم بیان فرهنگ دموکراسی است و مطبوعات - عمده ترین وسیله این دیا لوگ است. ما وظیفه استیم در راه ایجاد و تحکیم نظمی مبارزه نماییم که مسوول حفظ کرامت انسانی باشد و شرایطی را به وجود آورد تا ترس زدوده شده و امید بارور شود.

مطبوعات سلاح عمده دموکراسی است و در شرایط ما دموکراسی مهمترین نسخه غلبه بر شقاق و جدالست که جامعه و مردم ما را از بستر طبیعی آن بیرون کشیده است.

### دوستان گرامی!

موفقیت های کار سیاوون با سهم گهری فعال کارمندان مجله و همکاران آن پیوند گسست ناپذیر دارد. در شرایط ما ضروریکه می گویند: روزنامه نگاران با رنج رنجبران کار میکنند. ثقلت و عایف جوانان دست اندر کار و ساهیل اطلاعات جمعی ما را که بار سختی را به دوش می کشند و از امتیازات زیادی هم برخوردار نیستند، به پیری سوق می دهد. بیش از همه میخواهیم از کارمندان عزیز مجله سیاوون که با فعالیت خستگی ناپذیر شان در تمام موفقیت های مجله سهم بر جسته داشته اند تشکر نماییم.

همچنان اجازه بدهید از تمام همکاران محترم و دا - نشمندان گرامی که با سیاوون پیوسته همکاری نموده اند

بدیه در صفحه ( ۸۲ )



# تندانی امید...

چنین بود که در هر فرار دام گسترده تری انتظارش را بکشند و درست در اولین دقیقه فرار از خانه وحیده و وحیده موضوع را به بسم الله اطلاع داد و از او کمک خواست که مانع رسیدن لیلیما تا اداره پولیس شود و در یکی از بیوسارترین چهارراهی های شهرنو کابل موتر تکسی کار بیاده روی برک میکند و از داخل آن بسم الله وحیده و یک روسوی دیگر که رخشانه نام دارد پایین شدند و لیلیما را با بسیار ساده می شناسد و داخل موتر نمودند و یکی دو متری که از موضوع پرسیدند بسم الله با پرووی تمام وانمود کرد که گویا همسر لیلیما باشد و به کسی فرض نیست (!) و لیلیما را این بار راساً به خانه بسم الله آوردند به خانه بی که بسیار مشهور بود بسیار داشتن زنهایی زیبا و عیاش و در آنجا حسب مشوره قریشی زن بسم الله به خاطر تا مین مصونیت بعدی خانه و بسم الله لیلیما را به عقد نکاح بسم الله در آوردند لیلیما را که ماه ها پیش به عقد نکاح مرد دیگری آمده بود لیلیما را که برای یک لحظه آرامش حاضر به اطعامی جان خود بود لیلیما بیاد رفته بی را که مرد ها را در سایه هیولای نفسگیر میدیدند

در این نکاح کافرانه و فرض السود بزنی بر باشد و سر از دوش بسم الله نوبت خود را در هم آفوشی همسرش یافت حالا دیگر همه مشتریان بسم الله آزروی بودن بازن جد بدش را میکردند و بسم الله هر روز بر قیمت آن میافزود و ترازویه زمین میزد و لیلیما یک سرده متحرکی پیش نبود با آخرین امید ها

پیش بد رود میثقت و تمام عیار به سکه خد متگار و حشیرگی نامرد ترین مردان تبدیل شده بود هیچکس کنکش نکرد و دوماه گذشته بود که حادثه جالبی اتفاق افتاد

یکی از رفقای برادر لیلیما که برای عیاشی به خانه بسم الله روی آورد میبود و بول لان را تاد به کرده بود و وقتی داخل اتاق لیلیما شد او را شناخت زن زرق را شناخت با آن که رخسار زرد و اندام لاغر و چشمهای حلقه زده لیلیما قیافه دیرینش را عوض کرده بود اما او لیلیما را شناخت و لیلیما و دست بسم الله را منس افکند و از او برای رهایی خود کمک خواست و فردا صحن حویلی فساد خانه بسم الله را قوای پولیس به محاصره کشاند و همه فسادگران را دستگیر کرد لیلیما را نیز دستگیر کردند و تقدیر لیلیما بازچین بود که در نجات از روسوی خانه بسم الله به زندان بیفتد و حالاکه محکمه اولش دایر شده برای سه سال حبس را روایت داشته اند و بسم الله محکوم به سیزده سال حبس شد

و در واقع زندگی لیلیما از اول محبوس بوده برای تمام آرزوها و امید هایش - زنده گیش فریبی بوده برای تمام بهانه های زنده ماندنش او یک عمر قید تقدیر است لیلیما بیست که اگر دستهای همنعنه خرافاتی به شاخ و برگش نمیرسید حالا نخلی میبود بر بار و سعادتمند لیلیما بیکه اگر آبش را عنعنه خانواده می گل آلود نمیشاخت هرگز در حال فسادگران صیاد صفت انسانها نمیافتاد لیلیما بیکه اگر به فساد خانه های وحیده و بسم الله کشاند نمیشد حالا قامت بلند یازانسانیت و حقیقت یک دوشیزه جوان میبود و سا شاید یک مادر اصیل افغان یک مادر مهربان! و اما در بیخ که او همیشه یک عمر قید بوده - عمر قید -

# محمد علی شکر

○○○

هیجان انگیز و اسرار آمیز بودند : دخترک هفت هشت ساله بی روی - شیشه پاره ها و جفله سنگ های تیز و بران به پشت خوابیده و شناور با آن هیکل تنومندش در حالیکه دو مرد قوی دیگر بالای هر دو شانه اش بودند در دست روی شکم دخترک - ایستاده شده بود

چندین سوال به ذهنم خطور کرد - دم موخواست خود شرح توضیحات مفصلی در باره هر تصویر بدهد اما او بی تفاوت و خاموش بود و من که در انتخاب سوال خهران مانده بودم نمیدانستم کدامیک را زودتر بپرسم ناگهان سوال کردم :

- \* این دخترک کوست ؟ حالا کجاست ؟
- شما جان همکار کوچک من ...
- چندین سال قبل حتی از شش هفت ساله گی بامن کار میکرد ه همین حالا نیز در کابل است
- \* او فعلاً چی کار میکند ؟
- شما جان دخترک با استعدادی بود مکتب را با نمرات خوب خواند و پس از امتحان کانکور شامل فاکولته طب کابل گردید هم اکنون جگورن دکتورس شما جان در شفاخانه چارصد بستر منحوت یک جراح بحوار ورزیده ایفای وظیفه پیشماید
- \* با اشاره به همان عکس طبقی

... و زوره ! زما زوی تانه دی اخستی او خلکو زما زوی زماله غنیزی جا اخستی سوره را ویننه شمع زایی کر بی خوه یجا هم خواب ورزه کره د ننگ سینین ز پوی خوه قهر د اخبره به خواب کی ورزه و کر بی :

بی عتله بی عتله نه کیزه زوی د به خپله غنیزی کی را وله مایی پوخته کوی - لیونی بی لیونی ... مانزه بی خراب دی مانزه ...

دغی خبری در خیال بی بی به غوز و نوکی بنگاه و کره راسه شوه بیوی اربلس

د زوند امید و سوره زهونو او سترگو کسی د امن خند اوی و کر بی د موتر د با پی - ستر و او ستومانو مسابرو هم سترکسی و قتر ولی خیال بی بی هم سره و سوزید را ویننه شوه به ناغرید لو سترگو بی خپله غنیزی باندی لاس را تیر کر شته بی بی به لاس ورزه غللی پوی او بی خواته بی و کتل خو خپل مانس بی بی به بی نیمه شیه بی بی ته بروت ونه لید و تکر بی و کر بی چی دا وید و شوی گوم بل مسلمان به اخستی وی له نزدی سیاره شخه بی به هم اوس را وینر شوی و پوخته و کره :

# دختر خوب...

د (۴۳) م پاتی

وروسته به بی در زایی هوسا و ارامسی خبی به خپله زانکی پوی پوی کر بی او کرار کرار داکار کیده د خمکی به لید و سره د کنار به سر باندی د شیبوی او - کامی د شلیوی او گلزون د زم خبی و لکید



گفته های شما این صحنه بی از فکرهزم است .

لطفاً بگوئید که شما چنان هفت هشت ساله در تحت چس روزنی و برای چس مدتی قرار گرفته است . و هم چند بار همین نمایش را به معرض نمایش قرار داده اید ؟

آن وقت من ۸۵ کلو وزن داشتم ، دو نفری که بالای سانه های من ایستاده میشدند ، هر یک شاید در حدود ۷۵ کلو و ۸۰ کلو کمتر یا بیشتر مادر حدود یک الی دو دقیقه به روی پیکر دخترک که او خود به روی جفله سنگها شیشه پاره ها و توتاهای فلز و پارچه های توخ به پشت خوابیده ، ایستاده میشدیم .

این عملیه را اگر حافظه ام خطانکند ۲۰ او یا ۱۳۰ بار به نمایش گذاشته ام .

در تصویر دیگر محمد علی شناور به روی تخت بزرگی که در زمین آن به نور منجم سطح های نوک تیز آهنی عمود نصب شده بود ، با پشت برهنه خوا بیده است . سنگی بزرگی روی شکمش قرار دارد و یکتن از همکارانش با سر به های پتک گران ، سنگ را همانجا میشکند و پارچه پارچه میکند .

دیدن تماشاگر کچم کرده بود . . . . . سلسله پرش هایم را برهم میزد ، آن ها را به یک سو نهادم . ممکن است بگوئید برای نخستین باری که در برابر تماشا چنان قرار گرفتید کدام عمل شعبده بازی را انجام دادید ؟

پیرانی ؟ اولین عمل من خوردن

شیشه و فلز و توخ ریش تراشی بود . که پس از بلمیدن آن ها یک یک دانه سوزن از دهنم بهرون می آوردم و برای هر یک از حاضرین میدادم . اگر تماشا چنان هزار نفر میبود هزار عدد سوزن و اگر ده هزار نفر میبود ده هزار عدد سوزن به دست هر یک می گذاشتم . دو مین و سومین نمایشتان را هم به خاطر دارید ؟

بلی دو مین نمایش من کش کردن موتر با موی سر و دندان هایم بود و سومین نمایش عبور دادن انواع موتر ها از روی بدنم .

بقیه در شماره آینده

# کفن . . .

بقیه از صفحه ( ۶۵ )

ماه روزی به بهشت خواهیم رفت و همینطور نیست ، پدر . کسو به این پرش ساده پاسخی نداد . نه خواست خوشی فعلی او با خیالات دنیای دیگر مختل شود . مادها و ادا مه داد : " فرضا ، در آن دنیا از ما بپرس " چرا برایم کفن نخریدید ؟ - چه جواب خواهی داد ؟ " چزند نگو ! " ولی حتماً مویبر سسد . " از کجا میدانی که کفن نخواهد داشت ؟ تو مرا این قدر احق فکر

میکنی ؟ آیا در تمام این همه شصت سال عمر خود قاز چرانی میکردم ؟ او کفن خواهد داشت و خصلی بهتر از آن چه ما برایش میخریدیم ! مادها و کوچ شده بود ، پرسید : کی برایش خواهد خرید ؟

تمام پول را در شکست زدی ، این منم که باید مورد بازخواست قرار بگیرم زیرا این من بودم که رو سری قورسز عروسی را بر سرش کردم !

گوسو عصبانی شد و گفت : " بیایت میکم که حتماً کفن خواهد داشت ! چرا به حرفم باور نداری ؟ " چرا نمیی که کسی این کفن را خواهد داد ؟

" هما نهایی که حالا داده اند نمکن ، پول نقد را به دست ماند هند . هر تدر هوا تاریکتر میشد و ستاره ها در خشنده تر ، فضای میخانه - زنده تر و نشاط انگیز تر میگشت ، یکی آواز میخواند ، دیگری آف میزد - تنی چند یک دیگر ، انراد را آفوش - دوستان شان می گذاشتند ، فضای نشاط انگیز و فرح بخش و هوا از بوی الکل مشبوع شده بود . تعدادی با یک نخستین مست شدند . علت این مستی نسبت به الکل بیشتر ناشی از هوای مجاور بود . درد ها و رنجهای زنده گی ، این ها را به میخانه کشانده بود تا لحظه ای فراموش کنند که زنده اند یا مرده یا اینکه اصلاً وجودی نداشته اند .

و این دو و پدر و فرزند ، به نو شیدن مشروب ادا مه میدادند و بقیه در صفحه ( ۸۲ )

هو . دوب . د باران ماما خبره د سلوور و ایتولو و منله دخیال بی بی زوی به سخته سخت جصکی ده فی له نمیزی لویدلی و . ه . هغه وخت جی ده فی د خوب لید و به یرهم یای ته رسیدلی . لافرمی ته د پیروخت باتی و بی دکسار سرد جلال اباد به بنار ورگه شو . خیال بی بی بی هم به سزگی د به سون به پله باندی کشته شو ، د واپ به سیر حقه حیوانه و دریده ، دل د مویبر رسول باتی به ( ۸۲ )

تول حیران وو خیال بی بی خولکه عاصی لاسر به لاسروهن ، بزخ خویق د هغه بل زوی نم آوه خواورسی ، به یاد هم نه و بی باران ماما زین : - تاسی نول ویده و بی ، شبه ترنمای اویشی ره ، تیاره ره سترکوس نه لیدل به سخته سخت جصکی بی مویبر د سیر تیزروا ، و : ماد ما این نم اوایریده نکسر می دگر بی دازناد کوی بی لعی نمسر د بی اوزه بی اوزم به سندی سق کی دم بی ، نه نمز رانه ورته جیباس یا نه ریده اوزه دخیلی لسی به نری د دوب شو

خواستی وکتل خو هیچ بی هم سترکونه شوه ، حیرانه دریا نه به بادی کی باتی شوه به جیغو شوه و بی نزل خو اوسر د با خبره کارله کاره تیرد ، د مویبر د سیت کساتو ته م داخبره د حیرانتیا و خبره بنکاریده ، جابه یوه ، ویل او جا بل خسه ، را خله خله خبره کوله ، جابه ویل بی گاه مانوس و نباید بی ریانو دی له نمیزی بیورته کری و بی ، جابه بیبا ویل بی داد بادی دمنخ کالی به سغه توکه و کوری بیوب به بیورته و بی ، یوه اریله خرابی سره تله خوبیا هم مانوس و .



کمید تاباز هم حرکات لازمه را تحت نظر داشته باشید .  
تمرکز فکری :

دماغ شما وسیله نهایت توانمند و بر قدرت است . به منظور کسب نتایج بهتر ، سعی ورزید آنها را هماهنگ با بدن تان به کار ببندازید . این سلسله تکلیف ها و روش های سایکولوژیکی وجود دارد که میتواند به شما کمک کند تا به بهترین وجه ممکن از هر تمرین استفاده اعظمی نمایید . یکی از روش ها - سای این سلسله ، عبارت است از بلند بودن سطح آگاهی خود تان در رابطه به تمرین . دماغ تان را صاف بسازید و توجه تانرا به سوی داخل معزوف مایید . از هر نفسی که به داخل فریبیرید و بیرون می آیرید . از هر حرکی که

انجام مید هید و از هر وقته بی که در حرکت به وجود می آید . آگاهی داشته باشید . فارغ بودن عضلات ، مفاصل و ستون فقرات را تجربه کنید . احساس (آزادی) را در مفاصل بیذیرید . بدن تانرا چنان کون کنید که گویی آهسته راد یور را تنظیم میکنید . به زیگنال های بدن تان که قویتر و قویتر میشوند گوشزد هید ! باور نکن نیست که این زیگنال ها چی طور میتواند شما را در باره خود شما آگاه سازد ! این پروسیژر ساده را امتحان کنید . دقایقی چند ، توجه تانرا بر روی شی معذوف دارید . صرف به همین شی متعزکز شوید . به حزییات آن توجه کنید . حالا جسمان تانرا ببندید و سعی کنید تصویر این شی را به جسمان دماغ تان ببینید . با کسب مهارت در تمرین ، به زودی قادر خواهید شد



# یوگا...

نظر کدام استاد و روی چی اساساتی این پدیده . اسرار آموز را فراگرفتید . - اعلا و ابدا . استادی نداخته ام و نه هم در باره اساسات این رشته کدام کتاب رغنا خوانده ام . هیچکس به من هیچگونه کلمی در این راه نکرده است .  
\* در آن صورت چی گونه شعبده ساز

به تماشای نمایشات میرفتم ه قصه ها و بنمیدید های دیگران با سرا پای وجودم کونر مه ادم هر مجله ه نشریه و سلسلی رانه حتی به اندازه یک سطر هم خبری در باره شعبده بازی مه ادم شت ه با علاقمندی خاص مه ادم میکردم .  
\* و بالاخره ؟

بعینه از صفحه ( ۴۵ )

آهسته جس کنجکاو ایام شدت بیشتر یافت . به ذهنم آمد ایثار من هم بتوانم اسرار این مه ادم را پیدا کنم . غرور در اندیشه ها و خیالاتم بودم از هلهله ها و وعده ای کف زدن های مردم زیاد خوش آمد من هم برای پیش زیاد کف زدم . سواری در دلم بر ما شد . . . باز با خود نفتم :  
باید من این راز را بدانم و یک روز مردم خود را خور و سرگرم ساخته بتوانم .

متوجه شدم که این آرزوی بزرگ مرا زیاد به خود مشغول ساخته است . سر انجام تشمخ خود را گرفتم .  
\* ببخشید ه گفتید همه چیز از همان جا آغاز شد . عده ترین کاری را که به عنوان مه ادم درآمد مساله خود تان در آن سن هشت ساله کی شروع نمودید .  
دید . چی بود ؟

- آبیازی .  
\* آبیازی ۴۰۰۰ برا ؟  
- آن وقت شما زیاد ضعیف و لاغر اندام بودم . مردم موگفتند که شما به انسان نهیرو و سلامتی بیشتر میبخشد .  
\* و غیر از شما ۴۰۰۰ ؟

- بابت تلابی پایان و خسته گسی ناپذیر به هر چیزی که مربوط به شعبده بازی میشد ه رومی آوردم بدون استثنا

# محمد علی شناور...

- دوازده سال تمام ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ از جالب ترین سال های زنده کهم بودند سال های تمرین و آزمایش ه سال های کشف و دریافت ه به هر حال سال های زحمت و ریاضت من ه یعنی زنده کی کردنم در میان آب و آتش . من بیست ساله شدم ه نخست " شناور " لقب گرفتم و دو سال بعد بابه نمایش رساندن عملیات مغسوس شعبده بازی یا تخلص " شناور " - منحوت شعبده ساز تثبوت شردیدم . بعینه به تماشا بیان واضح تر است .  
\* از دوازده سال جالبی یاد کردید از اولین بار دیدن شعبده بازی ه تا اولین بار به تماشای رساندن آن تحت

شدید ؟  
- شما نگویند که من بارها گفته ام بار دیگر تکرار میکنم ه درین مسلك من مد یون ذهنم استم . به اتکالی فکر و اندیشه خودم به کشف و دریافت رموز نارنایی آمدم . سون و بیس .  
\* اما آیا خود تان کسی را کمک یسا رغنامی نموده اید ؟  
- واضحاً بلی . . . من چندین شاگرد داخلی و خارجی دارم .  
\* از کشف و دریافت گفتید . لطف نموده بگویید ه شما به فکر خود چی چیزی را کشف کردید .  
- هر موم بنا در رمز به شما را .  
\* آیا منسور شما کلید های اساسی و



شی مورد نظر را بدون آن که با چشم سر تماشا کنید (( ببینید )) .  
 تشکیل تصویرهای دماغی ، بروسی بی که به نام (( تصویرسازی )) شناخته شده راه دیگر استفاده از مفاد هر تمرین است .  
 ظهور مثال هنگام اجرای تمرینات توجه تا برابر روی تمرینات متمرکز سازید .  
 تمرین را مانند چیزی قابل لمس تصور کنید .  
 تمرین را به عنوان مایع روشن روی های تان را به مثابه یک گلدان قشنگ و بزرگ محسوس کنید .  
 تصور کنید که در موقع نبرد نغمه به آهسته می گلدان پر از آب میشود و هنگامیکه نفس بیرون میشود گلدان خالی میگردد .  
 پایه این نظر معتقد شوید که نفس در نقطه اوج تشنج داخل بدن تان میگردد .  
 پس این سفتی را با آزاد ساختن جریان بدن و دماغ توأم با بیرون کشیدن نفس از بین ببرید .  
 تمرین مداوم تمام این

بروسه را مانند عمل تنفس طبیعی جلو خواهد داد .  
 تسلسل زمانی :  
 یوگا با تمام انواع فعالیت های فیزیکی هماهنگ است و به مثابه بهترین متمم و مکمل دوش ، وزن برداری ، تنفس و غیره به شمار میرود .  
 میتوانی تمرینات یوگا را قبل و یا بعد از انجام تمرینات اتلیتیک اجرا کنید .  
 ثبات و پایداری :

ثبات و پایداری داشته باشید .  
 و تکیه زمانی را برای اجرای تمرین انتخاب کنید .  
 آن را دقیقاً نظر داشته و به آن بچسبید .  
 هیچگاه این طور نباشید که تمرینات را در طول یک هفته ، هفت روز اجرا و در هفته بعد هیچ انجام ندهید .  
 مراعات زمان تمرین در هر روز معمولاً خیلی مؤثر

است . باید گفت که به (( ساعت بیولوژیکی )) طبیعی بدن رابطه دارد .  
 با اجرای تمرین در همین فاصله زمانی و ماحول به بدن و دماغ شما توانستند میبخشد که با هم (( آمیزش )) پیدا کنند .  
 راحت و فارغ شوند .  
 عدم تغییر ماحول به شما موقوع خواهد داد تا توجه تان را بیشتر به خود تان معطوف دارید .  
 کتابچه یادداشت داشته باشید :

کتابچه کلان یا یک کتابچه خاطرات شخصی خریداری کنید و در آن احساسات لم روی تانرا بعد از انجام هر تمرین یوگا یادداشت کنید .  
 زوایای بدن دماغ و روان تانرا بشمارید .  
 همچنان یادداشت کنید که آیا در هنگام اجرای یک بوز ضعیف ، قوی ، گرفته یا راحت بودید .

ادامه دارد

رسمی و این شگفتی هاست .  
 تا حدودی جهنگونه است . اما قانونمندی و ریاضت و تمرین در شیوه های مختلفه شعبه بازی از هم تفاوت های زیاد دارند .  
 هر بخش از خود دارای رموز و مورمول مشخص و تکرار ناپذیر است .  
 \* مثل است - رباره این شیوه های مختلفه ، مختصر تذکری بدینست .  
 - رانی ؟ شعبه بازی به دورشته بزرگ تقسیم میشود :  
 ایونیز یون و فکیر یزم .  
 ایلو یون را بادفت و احتیاجات متوان تعریبا ، پتالاک دست و یا تردستی ترجمه کرد .  
 این رشته که در برگیرنده عملیات غیر فایس باور و خوارن العاده است بیشتر در کشورهای اروپایی و غالباً اتحاد شوروی ، آلمان ، بلغاریا ، چکوسلواکیا و اتریش پیروز یهای چشم گیری را نصیب شده است .  
 فکیر یزم : شیوه ایست که با اجرا و مراعات معیار های آن درجه تحمیل انسان افزایش می یابد و شخص میتواند در برابر عوامل گوناگون مثلاً آتشر ، سرما ، سیخ های نوت تیز ، تیغ های بران ، آب و وزنه های بسیار زیاد تمیل و غیره به سهولت مقاومت نماید .  
 بدون اینکه اندکترین احساس درد و ناراحتی به وجود آید .

فکیر یزم بیشتر در آنانستان ، سپس در هند و سببان و ایران و همچنان برخی از کشورهای اسلامی زیساد درخشان است .  
 میتوانم بگویم که فکیر یزم در اروپا رواج و رونق چندانی ندارد .  
 \* هینو یزم یا خواب مقاطعیسی بسا شعبه بازی ارتباط دارد ؟ آیا شما نمایشاتی از خواب مقاطعیسی را نیز به معرض تماشا فرار داده اید ؟  
 - بلی ، هینو یزم که پایه و اساس کاملاً علمی دارد قسمتی از رشته کار مارا تسکین میدهد و من علاوه بر ایلو یون و فکیر یزم ، سالیان سال آن را در داخل و خارج از کشور به تماشا گذاشته ام .

\* کتاب های به نام " هینو یزم چیست " اساسات هینو یزم " و با هینو یزم آشنا شویم " چاپ شده است و مشتری یان فراوان دارد .  
 نظر شما چیست ؟ آیا هینو یزم از روی کتاب آموخته میشود ؟  
 \* هینو یزم علم است .  
 اگر کسی بخواهد آنرا بیاموزد ، با برخورد علمی بر این مسأله به هدف میرسد .  
 به شرط آنکه خود آثار نیز جنبه علمی داشته باشند .  
 نه اینکه با سوء استفاده از کرایش و شون مردم " مخصوصاً جوانان " نظریات خرافاتی و ضد علمی در باره خواب مقاطعیسی را که بسا

سورت کتاب در آورده شده و صرف منظور و اهداف تجارتنی و فریبگرانه دارد به نام علم جا زد .  
 این نکته را به خاطر ی قتم که سالها قبل یکت نویسنده ایرانی کتابی نوشته بوده در همین مورد که سخت جوانان را به سوی خود کشانید .  
 اتفاقاً آن کتاب به دست من هم رسید و در یاقتم که کوچکترین پایه و استدلال علمی در آن موجود نیست .  
 لذا با توضیح حقایق علمی ، بی ارزش بودن و بطلان آن را ثابت کردم ، تا خواننده کان از آن دست بکشند و وقت خود را بر باد ندهند .  
 \* در کدام کشورها نمایشات شعبه بازی را انجام داده اید ؟  
 - من پنندین بار جهت شعبه بازی به پاکستان ، هند ، ایران ، ترکیه ، آلمان ، چکوسلواکیا ، شوروی ، یونان ، بلقاریا و اتریش مسافرت نموده ام .  
 " محمد علی شناور برخاست از یک فسه الماری کتابهایش ، چندین نشریه مجله ، کارت رکلام و شماری از صاحبان نمایش راکه خارج از کشور به پنندین لسان تهیه شده بود پیس رویم گذاشته افزود ، اگر به لسان های خارجی آشنایی داشته باشید ، میتوانستید از این نشریه ها استفاده کنید .  
 تصویر ما را نگاه کردم . بسیار بقیه در صفحه ( ۹۲ )



# موقوف زین در سیر مختلک

در ده ساله کی : غنچه بیست که منتظر  
روشنا بین محبت است .  
در سیزده ساله کی : قصیده بیست که  
قافیه هایش تکمیل نشده است .  
در چارده ساله کی : آهنگ گوناگون  
که تاریخش درست سر نشده است .  
در شانزده ساله کی : دلبر بیست که دنبال  
دلی میگردد تا برای خود در آن آرا-  
مگاهی ترتیب دهد .  
در هفده ساله کی : صندوق سر بسته  
بیست پر از گوهر بیستی .  
در هجده ساله کی : شبیست از شبهایی  
که نسیم فوجبخش آن قلب ها رازنده  
میکنند .  
در بیست ساله کی : چکا مه بیست نغز  
وشیوا  
در بیست و یک ساله کی : مقناطه سوت  
دل ها را به سوی خود میکشاند .  
در بیست و دو ساله کی : اشکیست که از  
چشم عاشق افتاده است .  
در بیست و چار ساله کی : لنگر ساعت  
که میان یاس و امید آوخته شده است .



# نترانه های شما

## راز چشم ها

چشم های کوچک : نشانه فعالیت  
و زهر کوست .  
چشم های گرد : دلیل تنبلی و کسوف  
ذهنی و خوشگذرانست .  
چشم های بادامی : ملایمت و خوش-  
قلبی را میرساند .  
چشم های سیاه : غرور، جدیت و شجا-  
عت را میرساند .  
چشم های سبزه : صمیمیت و ساده گی  
را نشان میدهد .  
چشم های میشی : دلیل عشق پاک  
و ذکاوت و اراده قاطع است .  
چشم های قهوه ای : نشانه لطافت  
است .  
فرستنده : فرخنده و ارسته .

# فرهنگ لغوی

سد : پرچمیست که مرد سلحشور  
پوشته میخواهد آن را برافراشته  
بدارد و مرد زبون در پائین آورد نشر  
میکوشد .

## نکته ها

- ۱- از سارف بلند هراس نداشته  
باش . بل از عواید کم بترس !  
"راکبید"
  - ۲- آیا به عشق در نگاه اول عقیده  
دارید ؟ این مربوط به طرز دیدن  
است . آن هایش را که ما دوست ندا-  
سیم ، کمتر ما را فریب میدهند .  
"کرستن"
  - ۳- با حماقت میتوان مبارزه کرد ، اما  
دفاع از آن ، غیر ممکن است .  
"لیدن بوزک"
- ارسالی : زینب فرشته .

## و حیزه ها

- ۱- در روی زمین سعادتش بالاتر  
از یک عشق پاک و با دوام متصور نیست ؟
- ۲- هنگامیکه دو عاشق به هم میرشد  
و زمانیکه از یک دیگر جدا میشوند  
دو لحظه از گرانبها ترین لحظه های  
زنده کی شان محسوب میشود .
- ۳- ستنده : فهیمه سلیمان خیل



# عیادتگاه

## عشق

- ۱- عشق گوهر تابناک آفرینش است.
  - ۲- معشوقی را که چشم انتخاب میکند چو بسا که محبوب دل شود اما آن را دل بهسندد به بی گمان نور چشم خواهد شد.
  - ۳- عشق واقعی نسبت به یک زن پاک ترین و مقدس ترین پیوند زنده گوست.
  - ۴- برای مردم عشق دنیا گورستان وسیع است.
- فرستنده: ظریفه یزدانی محمد نسیم بلوچ و محمد اسحق.

مهدانی درین مدت که ترا ندیده ام قلم چی رنج عظیمی را متحمل شده است ؟

هر لحظه از ساعت های عمرم که دور از تو میگذرد اشتیاقم برای دیدن تو زیاد تر میشود.

اگرچه این را خوب میدانم که بسا ندیدن من و بالای تو هیچ سختی نمیکردد زیرا تودر آرزوی دیدن من نیستی و این منم که غرور خود را پامال عشق تو حق ناشناس نموده ام.

نمیدانم با آن همه بی مهریت چرا قلمم و عشق ترا گزیده است و چنهن معبود آنه ترا پرستش میکند کاش میتوانستم آن گوشه از عبادتگاه قلمم را که ترا سخت پرستش میکند به آتش بکشم و ویران کنم تا دفتر تو دیوان یاد های تو و عشق تو نیز در آن جا آتش گرفته و از بین برود.

فرستنده: نفیسه آرزو صدیقی

## سرخ

ای گل سرخ ! میخواهم نغمه بی در ستایش تو سا ز کم من هرگز ترا چمن زیبا ندیده بودم میخواهم و ترانه یی در وصف جمال تو بگویم در باغ بر همه درخت ها زالمحری نشسته است چهره برگ ها همه از اشک های بهین نامرادی نمناک شده است به هر گلبرگ از شبنم بهاری و مروارید غلطان جای گرفته است شب تار به دیدار نخستین سپیده صبح مورود و گل سرخ بر فراز شاخه خود میخکند.

فرستنده: لهدا نارام

در بوست و پنج ساله کی : آواز طربنا - کبست در شب مهتابی و اما کبتر کس به آن گوش میدهد - در بوست و هفت ساله کی : دستمالیست که هنوز عطر گذشته را در خود نهفته دارد .

در بوست و نه ساله کی : آه ای بوست که ابر رقیق و خفیف آن را فرا گرفته است .

در سی ساله کی : روزیست که جامه شام را میپوشند .

در سی و یک ساله کی : شامیست که به شب داخل میشود .

در سی و دو ساله کی : آله موسیقی بیست که تارهایش صدای عوس میدهد .

در سی و سه ساله کی : خوابگاه اطفال است .

در سی و چهار ساله کی : دسته گلگوست که مدتی از وقت زنگد تنه است .

در سی و پنج ساله کی : کلمه بیست که در فرهنگ جوانان برایش معنی یافت نمیشود .

در چهل و شش ساله کی : شاخه بیست در حال تنزل که تند باد حوادث آن را به هر سو میکشاند .

در چهل و نه سالگی : شبی بیست بی آب و تاب به سوی خشکیدن .

در پنجاه ساله کی : درختی میگردد بی بار که میخواهد شاخه های زنده گیش یکی یکی دیگر فرو ریزد و سوی ضعف نگاهت بگراید .

فرستنده: قیام الدین "غوشی" از جنگل کابل .

مغز : چراغیست که شماری از مردم آن را روشن نگه میدارند و برخی خاموش .

صورت : خداوند هر کس را یک صورت داده است و ولی بعضی مردم از آن دو نسخه یا بیشتر دارند و آنان کما نی هستند که در زنده گی در دو یا چندین راه گام برمیدارند .

بونی : وسیله بیست که خداوند برای بونیدن آفریده است و ولی مردم میگویند دماغ نشان بنای باشد و اغلب درین آرزو " دماغ سوخته " میشوند .

زبان : آله بیست که برای خیر به کار مرود همان گونه که از آن گاهی



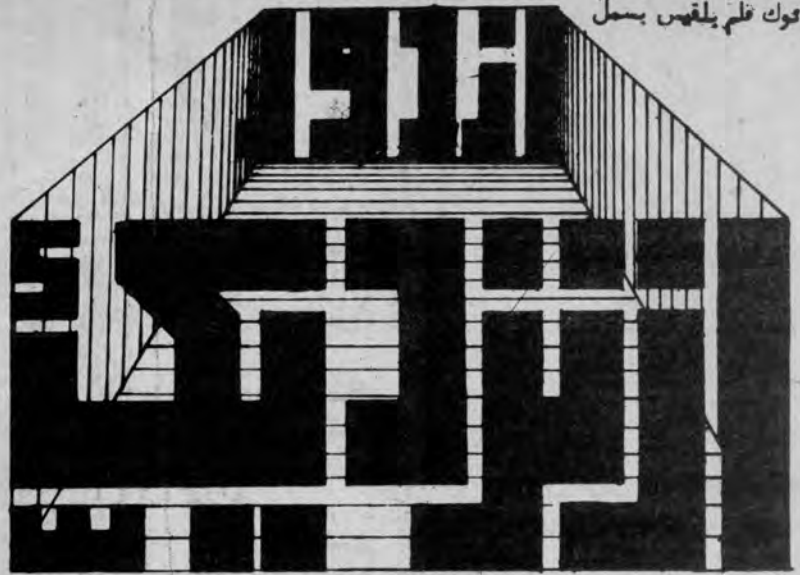
برای زشتی استفاده میشود و صا - حبش هر گونه بخواهد و میتواند آن را بگر داند و ولی به هر کس صا - بسته است به خاطر آورد که زبان نیز محتاج استراحت است .

دست : وسیله کار است و الت کسب روزی اگر نا پاک باشد آب نهل هم از شستش عاجز میماند .

دل : گنجینه بیست که بعضی مردم در آن دوستی و مهر بانی میماند و زنده و بعضی دیگر از حسد و کینه انباشته اش میکنند .

فرستنده: ناهید معصومی لیسانس - فاکولته اقتصاد .





بظفر مطالعه کنید تا بدانید که طنز  
بیمست و چی گونه نوشته میشود . در  
تانک تیل نزدیک خانه تان تیل فرا وان  
آرزو میکنم .

\* محترمان محبوب الله کو هستانی  
منور شاه و قا و فرید احمد خیر خواه  
محمد حامد سکدری و محمد عظیم  
امری

بهادر های گل ! " نزدیک بین " از  
خواندن نامه مشترک تان احساس کرد  
که بچه های نام خدا بسپار هو شپار  
هستید ، حتی هوشیاری تان هو -  
شپاری راز دار باشی را از اعتبار سا -  
قطر گردانید ! به هر صورت و فکر  
میکنم حاجت به گفتن این سخنان -

نیست ! شاید تمام جوانان به ویژه  
طوری که یاد کرده اید ، تمام پسران  
این را درک نمایند که حفظ ناموس -  
بالای هر جوان افغان و مسلما -  
ن فرض است . باز هم ازین احساس  
انسان دوستانه هر یک شما تشکر  
خیر خواه باشید !

\* محترمان هارون " پوپل " و زلفه  
" پوپل " از جنگل کابل !  
نامه تان را به نزدیک بین تسلیم  
نمودیم درین نزدیکها به نشر خواهد  
رسید ، منتظر باشید .

\* محترم خاطر ، از وزارت امور عودت  
کننده گان ریاست مالی !  
نزدیک بین ، طرح ادبی " غصه " ،  
تانرا خواند ، دلش غصه کرد که طرح  
زیبایی بود ، ولی افسوس که مظهر دوم  
اشکال داشت یکبار دیگر آن را با دقت  
اصلاح کرده ، بفرستید ! زیرا اگر  
راز دار باشی دست به اصلاح موزد  
ازتر " قورمه " مساخت ! پس شما

مهدانید و دیک و کاسه تان .  
\* محترم فاطمه جان حنفی و عقیقه جان  
حنفی !  
" راز دار باشی " حیران است که  
چرا بی خریطه فیر کرده اید !  
" نزدیک بین " کور شود اگر کدام -  
خواست تان را در نامه تان دیدم -  
باشد و بر آورده ساخته باشد !  
به هر حال " راز دار باشی " دستگو  
بپراز معنی لغات تان را به شان نزدیک -  
بین آویخت ، تا او به " قول " مسوول  
صفحه خنده بیاویزد !

ها زنده گی را پیش میبرند !  
زیرا شش ورق پشت و رو پر شده تان در  
یک پاکت ، آنان را در زیر نامه ها گم  
کرد . ما میگوییم همکار باشد همسن  
قسم ! ! به هر حال ، طنز نهایت  
جالب تانرا که ایگاش نام نویسنده اش  
را نیز یاد میگردید به مسوول " خنده -  
گک ها " سپردیم ، از کرده خنده  
در د شد !

\* محترم شکیلا اختر ، محصل پوهنتون  
کابل !

چون " راز دار باشی ، دید که اختر  
انتقاد تان بالای مطلب و از اصالت  
تا تقلید ، چشمک میزند ، به نزدیک  
بین ، امر نمود تا در مورد نامه تان  
همانطور که خواسته اید اجراء نماید !  
تابناک باشید !

\* محترم ذبیح الله ذکی از لوسه نمبر  
اول پلخمری !

جان نزدیک بین ، غزل انتخابی تا  
نرا به غزل سرای صفحه سپردیم ، وی -  
فرمود ، غزلیات انتخابی را نشر نمیکنم .  
منتظر مطالب دیگری از شما هستیم ،  
برای شما غزل خدا حافظی را میخوانیم !  
\* محترم " . . . " زمانی شاگرد لوسه  
آمنه فدوی !  
" راز دار باشی " میگوید :

همکار گل !

خط تان از بس زیبا بود ، نزدیک بین  
نام تانرا خوانده نتوانست ، برایش  
سواد عاجل آرزو میکنم و در مورد نوشته  
تان " نزدیک بین " میفرماید که زیبا

\* محترم نفیسه آرزو صدیقی ، فارغ  
التحصیل لوسه مرهم ! نزدیک بین  
میگوید :

خواهر زاده عزیز !  
منهم در مقابل بوجی بوجی سلامها  
و خلطه خلطه احترامات و جوال -  
جوال تشکرات تق - دیم میدارم !  
راز دار باشی ، میفرماید :

برادر زاده گرامی ، طرح ادبی -  
عبادت نگاه برای کاکایت رسد ، عبادت  
خدا را کنید از این که تصمیم دارم  
چاپش کنم . و در مورد طرح ادبی  
" اندوه " باید گفت که " راز دار -  
باشی " از خواندن آن اندوه گین  
شد و حتی اشک هایش مثل قطرات -  
آب نل مناطق مرتفع شهر ، قطره گک .  
قطره گک ریخت .

به هر صورت زیبا بود ، یک سطل  
تشکر !

\* عمیق الله سخی زاده ! نزدیک بین  
بعد از دیدن نامه تان گفت :  
قند کاکا ! نی که در داخل پاکت  
آدرس مرسل الیه را نوشتن ، هم سود  
شده یا چی طور ؟ به هر صورت -  
" راز دار باشی " از ارسال فکاهیات  
تان به اندازه تکراری بودنش تشکر  
کرد !

\* محترم ملیحه درویش فارغ التحصیل  
لوسه فاطمه بلخی از شهر مزار شریف !  
" راز دار باشی " و نزدیک بین هتا  
چند لحظه پیش تا کلو غرق نامه ها  
بودند ، ولی همین لحظه در زیر نامه



مصاحبه وحید صابری راد در عمرتان حتماً  
یک بار خواهید خواند • سلامت باشید •  
\* محترم ملالی سروری فارغ‌لایسه آئینه  
فدوی !

" نزدیک بون " فکاهی تانرا به فکا -  
هی گوی صفحه سپرد ، بذله گوی باشید!  
\* محترم س - ب • م فارغ التحصیل -  
انستیتوت پولی تخنیک کابل و محترم ص -  
فارغ لایسه مریم ! " راز دار باشی " -  
مطالب تانرا به مسوول بخش سپرد ، تشکر  
\* محترم محمد جاوید میاخیل محصل -  
سال اول بوهنم ، فارسی !

" راز دار باشی فکاهی تکراری تانرا  
خواند و به تکرار خندید ، و نزدیک بون  
از خواندن " دیوار چین " بسیار جگر  
خون شد • • زیرا چشمش به دیوار  
های دفتر افتاد که در اثر پایبستن  
آمدن آب از منزل بالا ، مرطوب  
ولکه دار شده است به هر صورت •  
اگر آدم طالع مند باشید ، مطالب  
تان حتماً چاپ میشود • در حمام  
آب گرم • برایتان خواهانم •  
\* فرشته از قلعه فتح الله !  
" حل جدول تان رسید ، تشکر !  
مشکلات تانرا حل میخواهیم •  
\* محترم حکمت الله " حکمتجو کار -  
مند شاروالی کابل !

" راز دار باشی " دعا میکند در  
عشق تان با درجه عالی کامیاب شوید!  
و اما آرزو میکند که تخلص دیگران  
را برای خود انتخاب نکند ۱۰۰۰ !  
قسمتی از مطلب تانرا در مورد -  
عشق همین لحظه بخوانید !  
- عشق • شهرت که انسان به  
واسطه آن به خدا میرسد !  
- عشق به انسان ما را از کج خلقی  
نجات میدهد •  
- عشق و محبت • باید با عقل و -  
درایت همراه باشد •

- عشق زن و مرد را نورو مند • با  
شرافت و پا جسامت میسازد •  
\* محترم وحید الله سلمان زاده !  
فکاهی تان رسید • تشکر واسطه  
دار باشید •  
\* محترم شریفه امیری کارمند وزارت  
تجارت • محترم صفیه امیری شاگرد  
لایسه زرغونه و محترم فهیم جان !

" نزدیک بون " شما میگوید :-  
با حاجی احمد غوث زلمی و اسدجان  
بدیخ ، مصاحبه خواهیم کرد ، نه  
" مصاحبه " اگر میخواهید به آرزوی  
تان برسید ، در آئینه مصاحبه -  
بنویسید • امیر قلم و دانش باشید •  
\* محترم زرافت " فقیرزاده " و زرمینه  
فقیرزاده از واصل آباد !  
از مطلب مشترک شما تشکر منتظر  
باشید •  
\* محترم قیام الدین غوثی از جنگلک  
کابل !

" راز دار باشی " پنجمین نامه تانرا  
که نهایت " صفا " نوشته بودید • -  
خواند و گفت : مطلب " موقف زن در -



سنون مختلف " قابل چاپ است یک  
شهر تشکر !  
\* محترم شیلان ناصری شاگرد لایسه مریم  
و محترم محمد فهیم جان !  
دو فکاهی را که هر دوی شما ارسال  
داشته بودید • دو نفر یعنی نزدیک  
بون و راز دار باشی خواندند و دفره  
آن قدر خندیدند که دو - دو گسره  
هر دویشان به دردش ! از شما  
یک " دو - نیا " سپاس •  
\* محترم ژیلان نوری و دیانانوری از -  
لایسه مریم !

" نزدیک بون " شما در مورد طرح  
ادبی " سوگند " گفت :  
اگر نام نویسنده اش را یاد میکردید  
به عینک های " راز دار باشی " سوگند  
که چاهش میکردیم و " راز دار باشی "  
در مورد پیشنهاد تان " تدریس زبان  
انگلیسی از طریق مجله " میگوید :-  
بهنیم ، اگر امکان داشت چرانسی

از طرح و از پیشنهاد تان یک و نیم -  
عالم تشکر !  
\* خاطره کارمند وزارت امور عودت -  
کننده گان !

همین که نامه تان برای ما عودت کرد  
راز دار باشی شما را قرار فرموده خود  
تان " همکار تایی " قبول کرد • به  
شرط آنکه مطالب جالبتر بفرستید !  
\* محترم عزت الله همدرد معاون داکتر  
در صحت عامه بلخ !

- راز دار باشی میفرماید :  
همکار زبیا ! به امید ارسال مطالب  
زیبای بعدی تان • اینک مطلب تانرا  
در مورد زیبایی میفرماید •  
زیبایی بهاره در شگوفه است •  
- زیبایی تابستان ، در خرمی و شادان -  
بیست •

- زیبایی خزان در برگ ریزه است •  
- و زیبایی زمستان در لباس سفید -  
است •

\* محترم ماریتا خوشه بون • از -  
ولسوالی اندخوی ولایت جوزجان !  
" راز دار باشی " و نزدیک بون  
به سوالهای تان پاسخ آریه میفرمایند  
لطفاً بخوانید :

س : هنرمندان مرکز جرابه ولایات کشور  
سفر نمایی کنند •  
ج : یا امکانات ندارند و یا هم دعوت  
نامه •

س : درس زیاد میخوانم • مگر چسی  
کمتابه پوهنسی دلخواهم کامیاب  
شوم ؟

ج : ( واسطه ) پیدا کنید !  
محمد انور تینا ! نه تنها راز دار -  
باشی و نزدیک بون • بل تمام مسوول -  
لین با صلاحیت مجله انتقاد ها  
پیشنهادها و نظرات شما را با جدیت  
مورد مطالعه قرار دادند • تشکر از  
این که در رفع نواقص • مجله خود  
تانرا یاری میرسانید ! گرچه تا به  
حال مادر مجله مطالب خوب علمی •  
ادبی • طبی و تخنیک داشته ایم  
ولی کوشش می نمایم منهد درین عرصه  
ها موضوعات بیشتر • داشته باشیم  
باز هم تشکر !



# سباوون لوركان



بود نبود، يك ترسو بود. چنان ترسویی که از شدت ترس حتی در روز روشن هم از خانه بیرون برآمده نمیتوانست. سرانجام برای زن خودش تحمل ناپذیر شد. زن سه روز او را نان نداد. و پس از سه روز بولانسی پخته کرده در يك پتوس مانده و روی حویلی گذاشت. شوهر ترسو از کسر سینه گی ترس را فراموش کرده از خانه بیرون رفت. زنش در همان لحظه دروازه را بست و به وی اجازه برگشت نداد. ترسو داد و فریاد میزد: وای خاک بر سرم شد! مهترم!

با آن هم بولانی ها را خورده زنش گفت: برو کارکن و پول بیاور!

آن گاه دروازه را با قفل بست. ترسو ناچار در راه روان شد. در همین وقت خیلی مگسها بالایش هجوم آوردند. ترسو مگسها را با دست از خود راند و مغرور گردید. او روی چوب دسته خود نوشت: "من ملاجان به يك باره کسی از شر خیل بلاها نجات یافتم".

ناگهان در مقابل خود خری را دید. رنگش سفید پریده گشت: اینه مرگ من رسید!

و از ترس از دم خر گرفت. خر پا به فرار

گذاشت و دم خر کنده شده در دست او ماند. او دم خرا را در زیر بغل خود مانده و بعد از آن به راه افتاد.

ناگهان در برابر ترسو پخته پس خیز زد. او اندکی که شجاع غده بود بقیه را هم گرفته در زیر بغل خود گذاشت به زودی سر راه خود تهنه گاو آهن قلبه رایافت. ترسو فکر کرد که "در روزهای ما به کار خواهد آمد". ترسو آنرا هم با خود گرفت. ناگهان يك دیو وحشتناک سر راهش پیدا شد. بادیدن رهگذر غریبند گرفت: تو کی هستی؟

ترسو حسی کلمه بی برز بان آورد. نمیتوانست. تنها چوب دست خودش را بلند کرد و دیو نوشته روی چوب را خواند: "من ملاجان به يك باره کی از شر خیل بلاها نجات یافتم". دیو به فکر فرو رفت و با خود گفت: اول باید زور این آدم را آزمایش کرد. دیو گفت: "اگر تو راستی پهلوان هستی - دندانت را بر این نشان بده".

ترسو از ترس با لکنت زبان گفت که نی اول تو باید نشان بدهی!

دیو به غضب آمده يك دندان خود را که به بزرگی دندان اسپ بود هکنده و پیش ترسو انداخت. ترسو نهیز چنان تهاقی به خود گرفت که گوپها



دندان خود را میکند و خودش به گونه غیر مترقبه تهنه گاو آهن قلبه را بیرون کشیده و پیش دیو انداخت. دیو ترسید و پرسید: پس موی تو چی گونه است؟

ترسو برای دیو دم خرا را نشان داد. دیو تقاضا نمود: کیکی از تفت را نشان بده!

ترسو بقیه را رها کرد. دیو تنگ کرد: بها با هم دست باشیم. برویم به خانه من بها افتخار از تو مهمان نوازی میکنم!

ترسو پیشبینی کرد که دیو فکر فریب دادن و کشتن او را دارد. اما به روی خود نیاورد و دعوتش را پذیرفت. بدینگونه او نزد دیو آمد.

خوردند. سرورند و آماده خواب شدند. دیو مهمان را در یکی از دورترین اتاقها خواباند. ترسو به هیچ وجه نتوانست بخوابد. برخاست و در تاقچه پت شد. در نیمه شب دیو بسا

بعبه در صفحه ( ۸۲ )



ارشاد جان عزیزم  
سال دارد خفلی  
شاداب و مقبول است



## سراوان

مری کوچک ما شب در قصر مرد خواهر کوچک مرگ او را باور نمیکرد. صبح دیدم به حویلی رفت. دیو مال زرد کبری را گشود. با دیدن دست محکم گرفت. انگاه تا حدی که قامتش اجازه می داد کبری را بالا و بالاتر برد و رهاش کرد. بالهای کبری گله جمع شدند و کبری باشتاب به حویلی خورد. خواهرم حیرت کسره تری را میان دستانش گرز. او سخنان

گفت و باز سوی آسمان رهاش کرد. مری گله باز بر زمین افتاد. خواهرم گریه کرد. نزد من آمد و گفت: کبری گله مرده اود به پرواز نمیتواند. گفتم: زنده کن و پرواز کن. یکی نیست. او دستهایش را رهاش کرد. نمیتوانست. خواهرم با خود زمزمه کرده پس آمد تعاس که مرده بود!

نوشته: پروین باریان



# سوره

# پرسش

جدول  
افسی :

- ۱- اراج خواستن - پدیرق - در -
- پاچه آن اثر چاکوکسکی است .
- ۲- ولی - ترس .
- ۳- خوف - کتاب بیگانه نوشته او -
- ست .
- ۴- دوست - تکرار حرفه - هر چند
- فائل آنت .
- ۵- کم - شهر نیست - اثر پست از
- قاتهر یان نه شده - فرانسوی .
- ۶- هرات .
- ۷- چایگاه - چرس آن نوشته
- پولیس است اثر امیر شهری .
- ۸- پولیس مجرب فیلم های امپکایی .
- ۹- بنیانگذار سره میاست .
- ۱۰- جذب کننده .
- ۱۱- تاک - مخترع ماشین بخار .
- ۱۲- صورت - استراحتگاه کتب .

- ۱- ننگه - س روز - اثبست از
- ماتهن .
- ۲- همراز پروانه - لباس دراز مردانه
- باج بی آغاز .
- ۳- پسر ناخلف حضرت آدم - نذر ور
- جمع آنت .
- ۴- اشاره - راز دار فائل آنت .
- ۵- کاشتن - پشتو - گهیسان .
- ۶- دقل - دست - مرسی - سیگان .
- ۷- اثری از ماکسم گورکی - خانها
- از آن میترسند .
- ۸- بی بنیان - مرد نیست - حرارت
- بلند و چود .
- ۹- حرف نفی - قوم .
- ۱۰- وحشت زده - نوبی بی آغاز
- و بی انجام .
- ۱۱- گنج آن در فارسی معروف است
- احسان - خان بی سر .
- ۱۲- روش سر بیده - پادشاه صهید
- بی آغاز - پشه .

برای این سرهای پسر - قلمه های  
مطلوب بنویسید :

عجب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرمد  
که گناه دگران بر تو نخواهند . . . . .

\*\*\*

مالها دل طلب جام جم از ما میگرد  
آنچه خود داشت ز گانه . . . . .

\*\*\*

کی شعر ترا انگیزد خاطر که چنین باشد  
یک نکته در این معنی گفتم . . . . .

\*\*\*

بنفشه زار چشم تو مینوا به باغ میگرد  
بدل سرخ میدهد هزسته . . . . .

\*\*\*

بخت هاز دهان بار نشانی میدهد  
دولت و خسرو راز . . . . .

اسم این اشخاص را بنویسید :

- ۱- بنیکو بنیان گذار شعر در -  
ایران است .
- ۲- پدر شعر فرانسه لقب دارد .
- ۳- معروف به لسان الفیاض است .
- ۴- کتاب کلبه و دینه رابه نظم در -  
آورده است .
- ۵- بنام پدر معروف است .
- ۶- داستان سرای معروف فرانسه  
که به " پدر " معروف است و پسر  
نیز هم نام خود دارد و یکی از آثارش  
" گردن بند ملکه " است .
- ۷- بنیانگذار و رهبر مکتب اگزیستان -  
سوالیوم است .
- ۸- ملقب به " پدر شعر " است .
- ۹- ملقب به " معلم اول " است .

	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱												
۲												
۳												
۴												
۵												
۶												
۷												
۸												
۹												
۱۰												
۱۱												
۱۲												

متن ذیل از صفحه ( ۸۰ ) بنا بر متن  
فنی خوانده و تصحیح و متن درین جا

چاپ مجدد شد . تصحیح گردد .

تولدین ماه نوس ۲۳ - نومبر ۲۲  
د سپهر :

وسع عیبوس : فون که ماه فصال  
نورده میزند به مدغم آن است که  
تیر زن به رژیم فدایی یا تیرین خاص  
روشن تیزی ندارد . هر چند تولدین  
ماه فوس از قدم زدن لذت خواهند برد  
و به قدم زدن های مولانی بدین عهد -  
ف با حد اقل بر آفسو خنکی خواهند  
پرداخت .

با قرار گرفتن شماره اسرار آمیز  
پشتون در بیج شیا به احتمال قوی از  
ناحوه مر موز و نهر غادی جلوه گردن با  
د شواری های زیاد ی ربه رو خواهد  
دید .

سوی بالا میلان پیدا میکند و حتی  
شاید از این قسمت به شانی عبور کنند  
رواقعه هر دو ابرو با هم ملایم میزند .  
بنگانه کاری که درین قسمت میتوانند  
انجام دهد . این است که میتوانند  
تأحد و لایم ابروان تا ترا کم کنند  
و بنگارید آره . شانی را -  
نیست سازمان دهد .

دیشبها : دستهای تولدین ماه  
عرب معمولاً نیرومند و بزرگ و سنا  
حدوی بد ترکیب و زنت میباشند .  
به احتمال قوی که این افراد صاحب  
تاخن های بزرگ و پهل ما نندی -  
استند که با اندکی زحمت میتوان  
آن را جذب و زیبا ساخت .





حمل :

خوشوقتی تان زیاد میشود . شما هرچه که بیشتر اجتماعی شوید به همان پهنا به محبوبیت تان در میان مردم افزا - بش میاید . بلی همانطور که حد سر میز - نهد همانطور است تنگ نظری شمارا - محدود و محصور ساخته و ناکام میانید .

ثور :

شجاعت تان را بیشتر سازید . کاری که انجام مید هید عاقلانه و انسانی است . توجه کنید که شما باید زنده گی را زیر شلاق بگردانید نه اینکه زنده گی شمارا . روزهای شاد منتظر تان است ، غمها همیشه نیستند .

جوزا :

خوشی را که شما به دیگران مید هید ، سر راه خود تان سبز میکند . شما توانایی آنرا دارید که نم کسی را بزد آید ، تحمل تان را بازمایید شما قادر استید با مشکلات زیاد جنگ کنید و پیروز شوید .

سرطان :

دست تان همیشه نیرومند تر است اگر شما آنرا در دستگیری کسانی که به کمک شما احتیاج دارند به کار برید . میگویند از مصرف زیاد ترسید بلکه از عاید کم هراس داشته باشید . عاقلانه است اگر شما سخاوت تانرا زیاد می سازید و حسد را از خود دور میکنید .

اسد :

دید ارتاز بی در پیش دارید که برای شما خوشی های زیاد میآورد . سعی نکند از حقیقت های تلخ زنده گی بگریزد باید حقیقت تلخ را ببیند و آرا چاره ساز - زی کنید . نباید بخاطر عصیانیت های زود گذر اطرافیان خود را آزرده بسازید .



سنبله :

شما در آزمون های زنده گی همیشه موفق استید . فقط فکر کنید که هر نقطه مکانی و هر سخنی جایی دارد . دنیای عاطفی تان را رنگ و بویی که داده آید . آنرا گرمی بدارید . به ملاقاتی که دعوت میشود رد نکنید .

میزان :

غم انگیزترین شب های زنده گی تان سپری گردیده است اکنون شما صبح سپیدی را دارید که میتواند خوشبختی تانرا تجربه کنید . اما یاد تان نرود خو - شبختی نام زنده گی بی غمی نیست بلکه معنای آن در چیزهای دیگر است . شما قادر رشد و پیروز شوید .

عقرب :

سردی روزگار را به سردی سرنوشت و بخت خود همسان و مشابه ندانید . در زنده گی هر کس روزهای خوب و بد میاید . صرف کماتیکه ضعیف اند احساس سر میکنند بدی ها بیشتر است در حقیقت همه چیز زنده گی خوب است . مصیبت از شما دور باد . به دوستان تان بیشتر برسید .

قوس :

(( او )) را همیشه گرمی بدارید او در زنده گی هر کس نام فرشته بی است که باری میاید تا چند روز به او خوشبختی و خوشوقتی بد هید . به دوست نیازمند تان کمک کنید . سعی نکنید در خانواده - شخص جنجالسی و بد خلق باشید بهتر است با گذشت باشید .

جدی :

بعضی کارهای شما به باری کوچکی میماند که در ریشه خانه د بوی آرزو کند اما انجام داده نتواند . بهتر است افق اند پشه تانرا بر اساس مرتن زنده گی تان باز بگذارید . رنج از شما دور باد ! - سعادت های واقعی را درک کنید و از آن فیض بگیرید .

دلو :

\* نامیدی خود مرگ و ناکامی است .  
\* بهتر است با دشواری مجاهدت کنید و نگذارید که مصیبت های کوچک شما را از یابیند آزد . به خانواده تان بیشتر برسید و سعی کنید کسی را از خود آزرده نسازید .

حوت :

\* هر سال نوروزی و هر شب صبحی دارد .  
\* بالاخره هر انسان روزی به آرزوی خود میرسد و شما نیز میتوانید امید و ارتوشاد تر باشید .  
\* به صحت تان متوجه باشید و کودکان را دوست داشته باشید .







احمد راديو تلویزیون و کتاب :

توسم کننده: هر نوع رادیو، تلوویزیون و ویدیو، گرامافون و غیره آلات برقی



آدرس: تلمیضی وات  
چارواهی حاجی محمد داد متصل  
سینادریکتون

# قرطاسی فروششی اسید شیشه

قرطاسی خوب و ارزانی، اقسام کتاب و کتابچه، انواع قلم های خودکار و رنگ و دره ها، قلم فیکنس دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت های مناسب و رضایت بخش عرضه می دارد.  
تلفون ۲۶۷۷۶  
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

## همیشه در خدمت شماست



# آریا پامیر لمتد

با خریداری اجناس نسوزی ششم و بادام تولید پوست تخم میکی آریا پامیر لمتد به زمینت دفاتر و منازل خود میفرزائید.

آدرس: فابریک: عقب باغ بایر. تلفون ۴۲۷۳۳

فروشگاه: سانک وات منزل اول  
تلفون ۲۴۸۳۷  
آریانا مارکیت تلفون ۲۳۷۳۷

# رستوران محبت



همه نوع غذای شیرینی خنک و غیره می فرزند، از ده رستوران محبت برگزار نمایند. رستوران محبت با محبت خاطر شما را به بهترین کیفیت و در قیمت مناسب در همه اوقات و در هر جا می پذیرد.  
پنجشنبه رستوران محبت به روزه از ساعت ۱۱:۳۰ تا ۲ ظهر  
خاک و حرکت، نان و چای در خدمت همیشه رستوران  
لاکس: هر اول جاده میوند تا رستوران محبت تلفون ۲۵۷۶۶



ACKU

سلسل  
DS  
350  
22س

ازعت ۷۴ / ۱۱۷

۱۱۷۲۱۱

رونگاه



# بزرگی افغانان فردوسگاه

از عطرهای که تازه رسید  
خریدنمایید

بزرگترین مارکیت فروش  
بویک ساخت وطن

در منزل اول فرودگاه بزرگ افغانان وسایل و لوازم سوختی به نور و شین  
میوست ملاقات کنند آن می توانند از ما بشنوند ان در دین ما می باشد  
شما می توانید از اموال که جیب  
آورده شده دیدن نمایند

